

چشم انداز

CHASHM ANDAAZ



An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES

شماره‌ی ۲۴ «مارچ - آوریل ۱۹۹۳ فروردین ۱۳۷۲ نیسان ۵۷۵۳»

PASSOVER
پسح

پسح، عید آزادی را به همکیشان عزیز
تبریک می گوییم





Law Office of

ODETTE L. ASHLEY

دفتر حقوقی

اودت آشلی

(لادن آشوری)

وکیل مجرب باداشتن بیش از ۹ سال سابقه در دعاوی چندین میلیون دلاری بزرگترین شرکتهای آمریکا و برنده بودن در تمام دعاوی

اکنون در دفتر جدید واقع در «سنچوری سیتی»

آماده دفاع از حقوق شماست

در امور تصادفات تا زمانی که حق شما دریافت نشده از شما وجهی دریافت نمی شود.

PENTHOUSE

1901 Ave. of the Stars
Century City, CA 90067

Tel: (310) 553_9090
Fax: (310) 556_1740

در این شماره می خوانید...

شماره‌ی ۲۴ -مارچ -آوریل ۱۹۹۳ فروردین ۱۳۷۲ نیسان ۵۷۵۳

چشم انداز

(۸۱۸)۵۰۳-۱۲۲۷۰

چشم انداز

Published By;
International Judea Foundation
P.O.Box: 3074 Beverly Hills,CA 90212
(818)503-1270

سردبیر: داریوش فاخری
همیاران: مهندس آشر آرام‌نیا
شهرام سیمان
ژرژ هارونیان
سردبیر بخش عبری: داوید فاخری
باهمکاری: مترجمین وگزارشگران چشم‌انداز

چشم انداز، نشریه ایست برای بازتاب افکار و دست‌آورد های یهودیان دنیا. هدف ما، روشنگری واقعیت های یهودیت، مسایل، آرزوهاو امید یهودیان - مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف های بشردوستانه انسان های جهان می باشد.
نظر های نویسندگان، متعلق بـه آنـان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم‌انداز نیست.
نقل مطالب چشم‌انداز، باذکر مأخذ، مجازمی باشد.
چشم‌انداز، در انتخاب مقاله های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی ها، به عهده ی صاحبانشان است.
نوشته های رسیده، بازپس فرستاده نمی شود.
نامه های بدون نام و نشانی ، قابل استفاده نخواهد بود.
درصورت تمایل، ازمقالات شما ،با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا، استفاده می شود.

بهای اشتراک « چشم انداز » سالانه : ۱۸ دلار - ۲٦ دلار - ۳٦ دلار
همت عالی

خواهشمندم « چشم انداز » را به نشانی من بفرستید

نام خانوادگی ـ نام : L / Name ______ F / Name ______
شماره ی آپارتمان : Apt,No.______
خیابان : Street______
شهر ـ ایالت ـ پیش شماره : City ______ State ______ Zip Code (______)
تلفن خانه : H.Phone (____) ______
تلفن کار : B.Phone (____) ______

داریوش فاخری



در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده ایم؟

برای قربانی همیشه دیر است

«الی ویزل»

زمانی که برای اولین بار، گروهی را جمع کردم که جوان بودند ومجرد، ولی پیش از آن ازدواج کرده بودند، **بهاری دیگر** نامیدمشان. با این که با این مسئله کوچک ترین برخوردی شخصی نداشتم. ولی، شناخت یک بحران، روبرو شدن با آن و سعی در واژگونه کردنش برایم کاری ناشناخته نبود شاید برای این که دنبال رازها رفتن و رمزها را یافتن و به طوری مثبت، حتی نامتعارف بودن را وظیفه یک انسان والا می دانم که می کوشد و می سازد و باز می سازد.

حدود ۲۵ نفری آمدند. اکثرشان زنان و مردانی بودند با یکدنیا وجه تشابه. نگاه های نگران - دردکشیده اجتماع - اعتماد به نفس، در هم شکسته - عصبانی از اجتماع. بارهای قیود اجتماعی و ساعاتی را با هم گذراندیم. امید ها را قسمت کردیم - راهی به عشق و تفاهم دادیم که خودی نشان بدهد و گروه بهاری دیگر شکل گرفت. دیدیم بیشترشان جوانانی هستند با هوش - با ادراک - مهربان - با تجربه و مستقل، برایشان گفتم که چقدر این تجربه ازدواج و این استقلال فکری را جوانان ازدواج نکرده ما کم دارند چه خوب بود اگر برای ازدواج و پدر و مادر شدن دانشگاهی بود و مدرکی را گرفتن الزامی. مگر نه این که اگر قرار است خانه ای ساخته شود، معماری و مهندسی بایستی مدرکی داشته باشند و تجربه ای و شهرداری شهری که بر کوچک ترین عوامل و مقررات نظارت می کند، مبادا که این خانه به آسانی فرو بریزد وجان هایی را در خطر بگیرد.

در سازمان سیامک، به این گروه پر و بال دادیم. حالا بالغ بر ۱۰۰ تن شده اند. بهار دیگری ها، متناوبا" یکشنبه ها دور هم جمع می شدند و می شوند. به پیک نیک می روند. شب شعر دارند. سخنران دعوت می کنند، با هم حرفشان را یکی می کنند تا دلشان یکی بشود. در بعضی از جلساتشان شرکت کرده ام. دورادور با **شهرام سیمان** که گروه را جمع و جور می کند و راه می برد، در تماسم. بیش از همه صحبت های رو در روی بین گروه با برخی از آنان است که در خلوت صورت می گیرد. کسانی را که تا به حال نمی شناخته ام که گاهی شرم زده و گاهی اتفاقی صحبتشان را شروع می کنند.

فرقی نمی کند زن هستند یا مرد. ناراحتند، زخمی در درون دارند که روحشان را می خورد. گاهی اشک می ریزند، عصبانیند، یا متشنج، می گویند:

جامعه احساس بی ارزش بودن به آنان می دهد! احساس تحقیر و جریحه دار شدن می کنند!

از من می خواهند که پای حرف ایشان بنشینم و جامعه را برایشان حلاجی کنم. از جامعه دفاع کنم و یا به آن بتازم.

در چشمانشان که نگاه می کنم، از خودم می پرسم که؛

آیا اینان دارند مجازات می شوند؟

برای چه؟

آیا این شاهزادگان یهودی (لقبی که تلمود به پسران و دختران یهودی می دهد) **بایستی چون ارواح شکنجه دیده سرگردان جامعه باشند؟**

آیا اینان خود به این انتخاب دست زده اند؟

آیا نباید جامعه ای که این چنین بی مهابا در حال تغییر و تحول است، دنیایی که سرسام آور شکل عوض می کند و سنت ها را می کوبد و خانواده ها را متلاشی می کند، محاکمه شود؟

آیاپدران و مادران با در تصمیم گیری در ازدواج ها با

پایبندی به ارزش های پوچ مقصرند ؟

آیا رهبران اجتماعی و مذهبی جامعه ما با کمبود هاشان و عدم قدرت مقابله با بحران های اجتماعی بار این تقصیرات را به دوش نمی کشند ؟!

و حالا اینان را در مقابل خودم دارم. برخی در خانه پدران و مادران خود و یا مستقل سر می برند. بچه هایشان را بزرگ می کنند ، بار مالی را بر دوش می کشند ، با اجتماعی که طردشان می کند ، تهدیدشان می کند و تحقیرشان می نماید روبرو می شوند. می پرسند :

آیا خانه ای که در آن احساس تعلق نمی کنند را ترک کنند ؟

آیا باید از محیط بگریزند ؟

یهودیت را کنار بگذارند و با خارج از دین معاشرت کنند ؟ با تمام علائقی که به تمام آنان دارند ؟

جامعه برای این گروه حد و مرزی متعارف کشیده که از آن نبایستی خارج شوند. باید بسوزند وبسازند چرا که با لباس سفید عروسی به خانه بخت رفته و با کفن سفید خارج نشده اند ؟ پسران ما دنبال این دختران یا مادران برای ازدواج پا پیش نمی گذارند. دختران ما از بیرون رفتن با این پسران یا پدران ابا دارند.

آیا قرار است این مردان و زنان ما راهبان و کشیشانی شوند و خود را از اجتماع ببرند ؟ و ما بایستی از آنان احساس خواستن - لمس شدن - محبوب بودن - مادر شدن و یا پدر شدن و عشق را دریغ کنیم ؟ من در خانه یک یک آنان نبوده ام . خدا نیستم که درباره گذشته شان قضاوت کنم. ولی ، وقتی حالا با آنان روبه رو می شوم و این سئوالات را در برابرم می گذراند ، از خودم می پرسم :

آیا احساساتشان را درک می کنم که راهی جلو پایشان بگذارم ؟

حرفی است میان آن که خود احساس کنی و بلایی سرت بیاید ، تا بخواهی تنها با احساس راه جلو پای کسی بگذاری.

شعله عشق و خواستن ، متعلق بودن ، دور نشدن از جامعه را در چشمانشان می بینم.

خدایا !

چگونه می توان عشق ورزی ، عشق ، لذت و احساسی را که هدایای خداوندی اند از آنان منع کرد ؟! این عمل بر خلاف تورا ، خدا و یهودیت است.

چگونه می توان در برابر این همه احساسات زیبای انسانی ، بینوایی و درد و شکنجه را تجویز نمود ؟

طلاق نفرین نیست . مگر آن که ما به عنوان افراد جامعه و نماینده ارزش های آن این برچسب را بر آن بزنیم .

طلاق تجاوز به قوانین طبیعت نیست .

یک بلای آسمانی نیست که از طرف خداوند و برای مجازات کسی نازل شود. **طلاق ، به خاطر عدم قوه دراکه ، غیر قابل انعطاف بودن ، درک دو طرفه** (و براین دو طرفه تاکید می کنیم) **عشق و انسانیت با هدفی آسمانی** (این هدف آسمانی است نه طلاق) **از طرف یک شریک یا دو شریک زندگی صورت می گیرد. پس این خدا نیست که مجازات می کند.** جامعه است که مجازات می کند ! تحقیر می کند ! خجالت می دهد و طرد می نماید .

اگر می ترسید با حمایت از اینان طلاق زیاد شود ، در اشتباهید.

اگر فکر می کنید با وجود این گروه ، اخلاقیات سقوط می کند ،

اگر فکر می کنید با ندیده گرفتن واقعیت ، واقعیت ناپدید خواهد شد ،

باز هم اشتباه می کنید.

یهودیت روش زندگی ، روش جواب به واقعیت است.

خداوند می فرماید :

چون دیگر فرزندان اسرائیل که عهد مرا نگاه می دارند و به راه من می روند ، آنان را به کوه مقدس خود خواهم آورد و در خانه عبادتم از شادی سرشارشان خواهم نمود.

ما، بایستی جامعه ای باشیم بر مبنای عشق و احترام . تورا قانون زندگی ، حقیقت و صلح است.

جامعه مسئول و انسانی ، نیروی خود را برای کمک به : آزار دیدگان و مجروحان کار می برد.

ما یهودیان که زهر تعصب و محرومیت را در میان جوامع دیگر چشیده ایم ، چگونه می توانیم با دیگر پاره های جانمان ، این چنین رفتاری داشته باشیم ؟

ما قدرت این را داریم که حمایت کنیم و آرامش بخشیم .

▣ میهمانان تازه

کشور اسرائیل ، ۸۴ مسلمان پناهنده ی یوگسلاوی را تا زمانی که بتوانند به کشور خود بازگردنند را به طور موقت پذیرفت .

پیش از این ، اسرائیل به مسلمانان جنگ زده‌ی **باسنیا** ، با دارو و غذا کمک نموده بود . کمک های انسانی دولت اسرائیل ، به خاطر آن که دارای روابط سیاسی با باسنیا نمی باشد ، توسط نماینده **شورای نهاد های یهودی فرانسه** صورت می گیرد . سران شهرداری های عرب اسرائیل ، از این اقدام و همراهی با آن ، پا پس کشیدند ! کشور های عرب و مسلمان را نمی دانم . تنها در اخبار خواندم ؛

تظاهراتی شده و جمهوری اسلامی به جای دارو و غذا ، خواسته است به طور قاچاق ، اسلحه به آن منطقه ارسال دارد !

اقدام انسانی اسرائیل در باره‌ی پناهندگان مسلمان ، مورد موافقت دولت باسنیا - هرزگوینا قرار گرفت و پس از آن ، در زمان ورود به اسرائیل ، **تخت خواب ، مبل ، وسائل برقی ، یخچال ، لباسشویی ، تلفن و مترجم** در کیبوتص **ماگن مایکل** دراختیار پناهندگان قرار گرفت .

کلاس های آموزش عبری و عربی برای آنان شروع به کار کرد . پزشکی در هواپیما و اردوگاه ، سرگرم برآوردن رایگان نیاز های بهداشتی و درمانی آنان است . بهره گیری از خدمات رایگان بیمارستان **هیلل یافه** نیز در شمار دیگر مزایایی است که به پناهندگان مسلمان داده شده است .

بروبار تازه

« هردم ازاین باغ ، بری می رسد »

... و این بار نوشته‌ای داریم از **دکتر هوشنگ ابرامی** که بی نیاز است از توصیف من . **افتخار دیگری است بر مجموعه‌ی چشم انداز** . دیده به راه دوستی و احسان این نویسنده ی عالیقدر و چونان او هستیم که با ما بخوانند ...

پسح برای همه ی قرون

این شماره‌ی **چشم انداز** را در **روزهای پسح** انتشار دادیم . جشنی که ، یکی از مهم ترین آیین های یهودی و شاید هم **پرامیدترین** آن هاست .

سه هزار سال پیش به فرمان خداوند ، **قومی شجاعانه دل به دریا زد و از بردگی به آزادی رسید** . در میان مراسم پسح ، بارها به یادآوری **بردگی ، بی عدالتی ، بی خدایی ، زور و محرومیت** می پردازیم . آیا در دورانی که اکنون زندگی می کنیم ، نشانه های فراوانی ازین عوامل غیر **انسان - خدایی** ، نمی بینیم !؟ کشتار ها ، تعصب ها ، محرومیت ها ، جداسازی ها ، نابرابری ها و از همه بدتر ، **نابرادری ها** ...

در تورات نوشته شده :

روزهای خروج از مصر را در تمام روز های زندگی به یاد آور .

در جهانی این چنین که داریم ، وظیفه‌ی یک یهودی اصیل ، تنها یادآوری آن دوران نیست . جوهر این کلام ، یادآوری و حرکتی برای **خود تکاملی** است . **حرکتی برای بالا بردن « همه با هم » و نه «خود»** . باید **دوباره دل به دریا زد** . خدا می خواهد . **دل به دریای عظیم نامردمی زنیم ، « خدا با ماست » دل دریا را می شکافد ، موسیِ روح مان . ما را به سرزمینی خواهد برد که در آن « آزادی ، قدرت همراه با خرد ، دادگری و آشتی برای همه‌ی جهان » یکسان می رسد .**

پسح مبارک

شالم

Youssefyeh Insurance Services

خدمات بیمه روبن یوسفیه



RUBEN D. YOUSSEFYEH

6399 Wilshire Blvd., Suite 808, Los Angeles, CA 90048

PHONE : (213) 653-6655 * FAX: (213) 653-4466



THE PERSONAL PRUDENT BASIC (HOSPITAL) PLAN®'

EFFECTIVE 11- 01-91 — MONTHLY RATES*

	سن Age	Deductible, $2,000
Single مجرد	19-29	29
	30-39	35
	40-49	52
	50-59	77
	60-64	98
Subscriber & Spouse** زن و شوهر	< 30	55
	30-39	67
	40-49	101
	50-59	151
	60-64	193
Subscriber & Child زن یا شوهر و فرزند	< 30	42
	30-39	48
	40-49	65
	50-59	90
	60-64	111
Family** زن و شوهر همراه با فرزندان	< 30	82
	30-39	95
	40-49	129
	50-59	178
	60-64	219
Subscriber & Children زن یا شوهر همراه فرزندان	< 30	56
	30-39	62
	40-49	80
	50-59	105
	60-64	126
Children Only 1-18 فرزندان زیر ۱۸ سال	1 Child	24
	2 Children	37
	3+ Children	50

* Monthly dues include a $2.00 monthly service charge for monthly checking account deduction.
** Rate is based on the age of the younger spouse.
® Registered Mark of Blue Cross Association.
® Registered Mark of Blue Cross of California.

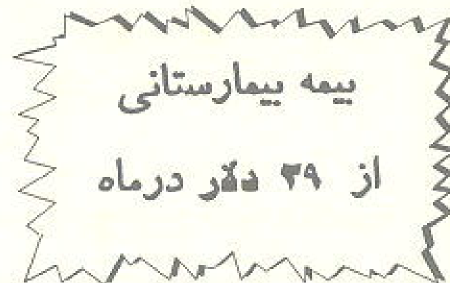
Rates for Los Angeles County. (Rates Subject to Change without Notice)

اگر هزینه بیمه درمانی شما طاقت فرسا شده است.

اگر بیمه ندارید.

اگر مخارج احتمالی بیمارستان شما را نگران کرده است

از این فرصت استثنایی برای آسودگی خیال خود استفاده کنید.



$5,000,000

LIFETIME PROTECTION

لطفا برای کسب اطلاعات بیشتر وانتخاب مناسبترین بیمه سلامتی برای خانواده خود با شماره تلفن زیر تماس بگیرید.

(213) 653-6655

گفت و گویی ویژه

و

خودمانی

با

شاهزاده رضا پهلوی

«بخش ۲»

مجله چشم انداز بنا به رسالت خود که روشنگری وقایع سیاسی روز تا آن جا که مربوط به یهودیان و ایرانیان و منطقه خاورمیانه می باشد ، این مصاحبه را با « شاهزاده رضا پهلوی » ترتیب داده است .

هدف ما جبهه گیری سیاسی و دخالت در آن نیست . کما این که در مصاحبه های گذشته با « اسحق رابین » نخست وزیر اسرائیل - « بروس هرشینسون » نامزد سنای آمریکا - « مل لواین » نماینده کنگره آمریکا و دیگران نیز ، صرفاً" هدف آشنایی با عقاید رهبران سیاسی در موارد فوق را داشته ایم.

بنابه آزادگی روحمان و قوانین مطبوعات آمریکا ، صفحات این مجله در اختیار تمام عقاید دیگر نیز خواهد بود .

دیدار با ایشان در محیطی بسیار خودمانی ، دوستانه ، خالی از تشریفات و تعارفات معمول صورت گرفت . دلمان خواست ، با تو خواننده ی خوبمان نیز ، همان گونه صمیمی حرف بزند .

با سپاس بسیار از « شاهزاده رضا پهلوی » که زمان خود را برای انجام این گفت و گو به ما دادند .

■ **چشم انداز :**

یعنی امکان این که شما یک وزیر بهایی داشته باشید هست ؟

▣ **شاهزاده رضا پهلوی :**

من تعصب ندارم . منتها ، جامعه باید این تعصبات را در میان خودش حل کند و این کار ساده ای نیست !

همین طور که مثال زدم ، در خود آمریکا هم می بینید که هنوز هم که هنوزه ، این ها یک رئیس جمهور زن یا سیاه پوست تا حالا نداشتند . نه این که نخواهند داشته باشن . ولی ، می خام بگم که یک جامعه ای باید بالاخره به مرحله ای برسه که عملاً" و صادقانه بپذیره . نه این که فقط روی کاغذ نوشته باشیم . ولی ، در عمل رعایت نشه!

اگه از شخص خودم می پرسید ، این ایرانی که من در نظر دارم ، تمام این عناوینی رو که شما مطرح میکنید ، در بر خواهد گرفت . حتی به صورت رادیکال ترمی خام برم .

واقعاً" من یک اعتقاداتی دارم که شاید جامعه سنتی ایران منو محکوم بکنه که شما زیاده از حد غربی فکر می کنید . شما بُعد و عنصر ایرانی اش رافراموش کردید و همین طور هم بوده . باید اون طرف خط رو هم در نظر بگیرید .

من شخصاً" کوچک ترین تعصبی ندارم . چون ، معتقد به اصل اصالت مردمم . برای من فرق نمی کنه که طرف اندیشه سیاسیش چیه ، ایدئولوژیش چیه ، مذهبش چیه ، جنسش چیه ، از چه تیره ایه . اگر اون شخص بهترین آدم برای اون کار باشه ، حق داره اونجا باشه .

■ **چشم انداز :**

شماالان دارای یک عده مشاورینی هستیدکه درموارد مختلف ،باآنان مشورت می کنید . در بین این مشاورین شما ، چند تن زن و یا چند تن از اقلیت های مختلف هستند و شما می توانید از آنان سئوالاتی داشته باشید ، بدون این که اکنون تحت نفوذ جامعه باشید و آزادی کامل در مورد پذیرش این افراد از اقلیت های مذهبی و تیره‌ای و زنان دارید ؟ در مورد این مسائل با آقای داریوش همایون صحبت کردیم و ایشان گفتند :

« این کار را ایشان می کنند ».

▣ **شاهزاده رضا پهلوی :**

من این کار رو انجام می دم ...

ببینید !

یک جایی هست که شما از یک کادر خیلی محدود که من در اختیار دارم صحبت می کنید ، طبیعی است که اگر من یک لوژستیک خیلی گسترده‌تری داشتم می توانستم یک کادر بسیار گسترده‌ای داشته باشم . ولی ، وقتی شما باید اکتفا کنید به اون کادر اولیه که تعدادشون انگشت شماره ، نمی تونید همه رو درش بگونجونید .

■ **چشم انداز :**

آیا می تونید در اون یک زن داشته باشید ؟

▣ **شاهزاده رضا پهلوی :**

مسلّمه !

من صحبت هایی دارم که با تمام افراد مختلف جامعه هست . تا اون جایی که ممکنه ، برای این که دلم می خاد یک ارتباط انسانی و عملی با تمام اندیشه های مختلف و طبقات گوناگون داشته باشم. منجمله ، افرادی که در صورت کنونی هم حتی در قالب همین نظام هستند ، و این نوع ارتباط در قبل هم بوده . منتهی ؛

فکر می کنم شما بایستی این طور مسأله رو ببینید که من می خام مکانیزم رو طوری پیش ببرم که تمام این نمایندگان از هر دسته و یاگروه و یا سازمان مذهبی و یا از نظر جنسی یا هر چیز دیگه ، بتونن ترقی بکنن و خودشونو به مرحله‌ای برای کادر بالاتری برسونن .

الان اگر بخواهید نگاه کنید ؛

من ارتباطات مختلفی با گروه های گوناگون دارم . البته وقتی می گم گروه ، نه این که منظورم فقط اینه که ؛ با یک گروه متشکل تماس داشته باشم . خیلی افراد مستقلی هستند که باهاشون تماس دارم . در حال حاضر ، باکادری کار می کنم که در واقع نقش مشورتی منسجم تری خواهد داشت که در آن ، تمام این مسائل که گفتید ، گنجانده شده.

فکر می کنم که ؛

ما هرچه بیشتر بتونیم در جامعه خودمون بیشتر تشویق بکنیم مکانیزم های مختلفی به وجود بیاد که هرکدام نمایانگر یک طیف خاصی از جامعه باشه ، طبیعا" قابلیت معرفی کردن نمایندگان خودشون رو بیشتر پیدا خواهندکرد . در این شرایط یک ارتباط طبیعی می تونن با اون ها پیداکنند .

چرا ؟

چون ، به حدی از سازمان یابی رسیدند که اون ها بتونن نماینده خودشونو در صحنه معرفی کنن و با من هم تماس بگیرند که من در موقعیت لازم استفاده بکنم . برای این که در جاهای مختلفی بتونم این افراد رو شناسایی و پیدا بکنم . آن قدر جامعه ما پراکنده و گسترده هست که این تقریبا" امکان پذیر نیست و غیرعملی است ! از نظر لوژستیکی هم مشکله . چون ، شما نمی تونید به همه جا سربزنید و با همه کس در ارتباط باشید . تقریبا" مقدار زیادی کاربستگی پیداخواهد کرد به این که در صحنه از نظر سازماندهی ، تا چه حدی پیشرفت باشه که کار ارتباط با اون به اصطلاح نماینده هاشون بیشتر بشه .

باز می گم ؛

برای من فرقی نمی کنه که فرض کنید یک گروه ایدئولوژی خاصی داره و یا یک گروه نمودار بخش خاصی از جامعه هست . بنابراین ،همه جور فردی درش خواهد بود .

■ **چشم انداز :**

حالا اگه اجازه بدید ، می خواستیم نظر شما را در مورد موضوعی که این روزها خیلی داغ است و ما به خاطر یهودی بودن ، نسبت به آن خیلی حساس هستیم ، بدانیم و آن :

« موضوع خاور میانه »

است . به صلح خاورمیانه ، چه اندازه اعتقاد دارید و چه راهی برای پیشرفت آن می بینید ؟

اصولا" آیا این طورکه اسرائیل اعلام می کند ، اورشلیم را به

عنوان پایتخت اسرائیل قبول دارید یا این که آن هم جای بحث دارد؟

■ **شاهزاده رضا پهلوی :**

هیچ وقت به صورت مستقیم وارد این مسائل نشدم . برای این که ؛

اگر بخام اظهار نظر کنم ، این یک اظهار نظر شخصیه و نباید نماینده سیاست حکومت آینده‌ی مملکت باشه . ولی ؛

معتقدم که اصولاً" این چیزی که در خاورمیانه و در منطقه‌ی خودمون یکی از مشکلات کنونیه اینه که ، حکومت های منطقه ، بیشتر موضع های تاکتیکی کوتاه مدت خودشون رو در نظر دارن . منافع کلّی ممالک این منطقه در این خواهد بود که ، از فلسفه‌ای حمایت کنند که بخواهیم خواهان پیشرفت و توسعه و رفاه در ممالک خودمون باشیم . حالا میخاد مصر باشه ، اردن باشه ، عراق باشه ، عربستان سعودی باشه ، اسرائیل باشه یا لبنان باشه ، به این نتیجه می رسیم که ؛

باید ثبات ، امنیت ، صلح و روابط مساعدی بین همدیگه برقرار کنیم .

یک جایی مشکل عمده‌ای هست ! مشکلی که از چند جهت الان در منطقه مطرحه :

مسأله‌ی صلح بین اسرائیل و فلسطینی ها ، مشکلی بوده که بیشتر با جای پا پیدا کردن افراد دیگری درکار ، در عمل به خطر افتاده ! چون ، منافع اون افرادی که می خواستند در این مسأله دخالت کنند ، الزاماً" هماهنگ با طرف مقابل نبود .

خوب !

حمایت ظاهری که دنیای عرب به فلسطینی ها داد ، کاملاً" مشخصه . نظر من اینه که ؛

چطور ممکنه افرادی که تقریباً" از یک نژاد هستند ، سر یک مسأله با هم دعوا داشته باشند ؟!

اگر تاریخ رو بیشتر بدونیم ، می بینیم که ، به خاطر یک امری مثل مذهب ، به این شکل درگیر هستند .

بازم می گم :

این مسأله مستلزم قبول کردن اصولی است و این فقط با ترقی فکری کل جوامع مختلفی که درآن جا هستن، حل میشه.

یعنی می خام بگم :

تعصبات و موضع گیری که وجود داره ، روی نگرانی ، نادانی و یا ترس است .

قبول کردن بعضی اصول ، یک جامعه را به مرحله‌ی تحمل عقاید مخالف می رسونه . در جایی می بینیم :

مملکتی مثل مصر که مملکتی است از نظر اجتماعی پیشرفته تر در مقایسه با جوامع دیگه ، پرزیدنت سادات ، این تشخیص را داد و گفت :

من با اسرائیل جنگی ندارم . رفت و پیشقدم شد و در دنیای عرب تحریم شد !

چرا ؟

چون ، در اون زمان برای دیگران این کار قابل تحمل نبود . جامعه مصر آمادگی بیشتری داشت و منافع خودش هم بیشتر ایجاب می کرد که این کار بشه و شد . ولی ، یک عده دیگه این وسط می گفتند :

ما نمی تونیم این رو قبول کنیم ! ولی ؛

هرچه زمان بیشتر بگذره ، بیشتر به حقانیت این مسأله می رسیم . به جایی می رسیم که بالاخره ، دنیا بیشتر متوجه میشه که ؛

هستند کسانی که خسته شدن از این درگیری ، چه در جناح فلسطینی ها ، چه در جناح اسرائیلی ها و بایستی تلاش کرد این مسائل را بین خودشون حل بکنند .

این جا ما نمونه‌ای داریم که در اون نمایندگان دو جناح می آیند و برای مذاکرات صلح با هم صحبت می کنند . در آن واحد ، بعضی ها این وسط می خوان شلوغ کنن . جمهوری اسلامی ، لیبی یک زمانی ، سوریه یک زمانی ، عراق یکزمانی و سازمان آزادی بخش فلسطین . به هرحال ، زمانی ما در یک دنیایی بودیم که خیلی به نفع یک مملکت نبود که به خاطر یک چیزی که هنوز نتیجه‌اش معلوم نیست بخاد منافعی را که با اون مملکت داشت به خطر بندازه و این ، صلح رو دگرگون می کرد . ولی ،

الان می بینیم که نه ! این یک امری است که بایستی حل بشه ...

اگر امروز سربستان با باسنیا جنگ داره میگه :

شما از یک طرف به ما میخاین بگین که ؛

« نهایتاً" دخالت نظامی می‌کنین » و همین طور ، این مثال ها رو همه جا میتونین پیدا کنین . ولی ؛

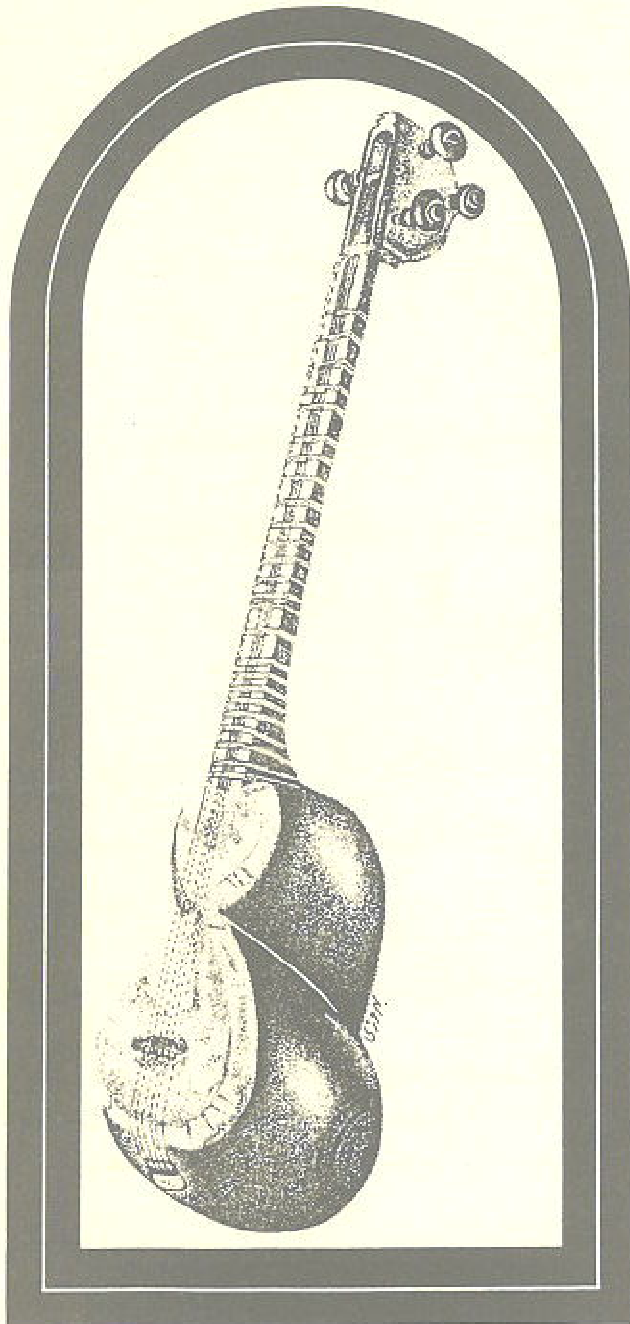
ظاهر قضیه به نظر من در جهتی داره میره که امروز دنیا بیشتر اهمیت میده . به این معنی که ؛

بایستی ، ثبات ایجاد کرد . بایستی این مشکلات را رفع کرد و بایستی به انجام این کار کمک کرد .

بقیه در صفحه 68

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که در این گنبد دوار بماند

گلچینی از گلستان پرگل موسیقی ایران



آثار جاویدان موسیقی ایران

مجموعه نفیس و ماندگار از برنامه گلها بصورت آلبوم، که هرماه منتشر می شود.

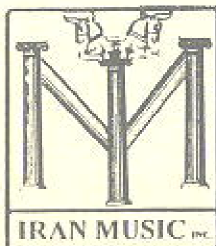
○

«گل ها» میراث ملی گرانبهای ماست که نباید گذاشت بپژمرد: نگاهداشت و واسپاری آن به نسل های آینده این زاد وبوم، فراتر از یک فریضه ملی است.

○

چهار برنامه گلها در دو کاست در هر آلبوم

این مجموعه به صورت محدود منتشر می شود.



IRAN MUSIC INC. پخش در سراسر جهان از ایران موزیک

1245 McClellan Dr. #111 Los Angeles, CA 90025 Tel: (310)207-0798

ترجمه‌ی : داوید فاخری

۸ روز در تهران آیة الله خمینی

بخش دوم

- چگونه آیت الله منتظری دستور خروج اعضاء سفارت اسرائیل را صادر کرد.
- اعضاء سفارت اسرائیل با کمک آمریکا از ایران خارج شدند.
- سایروس ونس از کرده خود پشیمان و جیمی کارتر هنوز از سیاست خود راضی می باشد.

ژنرال ساگیو که به زبان فارسی تسلط داشت سعی کرد که با مسئولین قدیمی و هم چنین مسئولین جدیدی که از جانب دولت بازرگان تعیین شده بودند، تماس حاصل نماید و از طرف دیگر هرملین سعی نمود در تماس با سفارتخانه های سایر کشورها در تهران، راهی برای خاتمه دادن به این وضع نامناسب بیابد.

▣ ژنرال قره نی

در سیزدهم فوریه مهندس بازرگان، ژنرال قره نی را که سال ها به دستور شاه در تبعید به سر می برد به عنوان رئیس ستاد جدید آرتش انتخاب نمود. هیچ کدام از افراد اسرائیلی وی را نمی شناختند و نمی دانستند چگونه با وی تماس حاصل نمایند.

ژنرال ساگیو دل به دریا زده به دفتر ستاد تلفن می زند و از افسر مسئول تقاضای ملاقات با قره نی را می نماید به این بهانه که می خواهد اعتبار نامهٔ خود را به وی تقدیم دارد (اصولا" وابسته نظامی اسرائیل در ایران مقام رسمی نبود و حتی زمان شاه نیز اعتبار نامه تقدیم نمی کرد). افسر مربوطه از ساگیو می خواهد که شماره تلفن خود را در اختیار او بگذارد تا نتیجه این درخواست را به وی اطلاع دهد. (ساگیو) با اکراه شماره تلفن را در اختیار او می گذارد و خود و دیگران را در خطری بسیار بزرگ قرار می دهد! اما خوشبختانه افسر مزبور به اعتماد ساگیو خیانت نکرد و بعد از مدتی کوتاه به او توصیه می کند که ؛

بهتر است هر چه زودتر از ایران خارج گردد. مخصوصا" الان که پاسداران و کمیته ها مشغول دستگیری اعضاء ساواک و شاه دوستان می باشند.

ساگیو از وی می خواهد که از ژنرال قره نی تشکر نماید و تلفن را قطع می کند. **ژنرال قره نی، چندی بعد کشته شد.**

ژنرال ساگیو چهره ای شبیه ایرانیان دارد. در این چند روزه صورتش را اصلاح نکرده و ژاکت پاسداران را به تن داشت و فارسی را راحت صحبت می کرد. او مسئول خرید مواد غذائی لازم و روزنامه بود. در یکی از روزها که به منظور خرید و گرفتن اطلاعات از خانه خارج شده بود،

مورد سوء ظن مأمورین انقلابی قرار گرفت و از وی سئوال شد که کجایی است. او بلافاصله جواب می دهد که از مأمورین سازمان مقاومت فلسطین می باشد. از آن به بعد مورد احترام بسیار زیاد افراد محل قرار می گیرد چون در آن روزها یاسر عرفات به دعوت رسمی دولتمردان ایران به تهران آمده و کلید سفارت خانه اسرائیل دو دستی تقدیمش شده بود و به خاطر نقش بزرگی که در پیروزی انقلاب ایران با تعلیم دادن ایرانیان به استفاده از اسلحه و مواد آتش زا و اعدام مخالفین انقلاب توسط افراد خود داشت ، بسیار محبوب شده بود. از طرف دیگر ، هرملین در تماس با افرادی که در وزارت خارجه ایران می شناخت به وی گوشزد نمودند که :

دولت ایران دیگر مایل به ادامهٔ روابط با اسرائیل نمی باشد. ولی ، چگونه می تواند از کشور خارج شود ؟ و آن فرد به وی می گوید چند روز بعد تلفن بزند تا جواب لازم را بگیرد. او تماس خود را با سفارتخانه های آلمان ، هلند و آمریکا هم چنان ادامه می دهد تا بداند چه نقشه ای دارند و متوجه می شود که آنان به طور معمولی به انجام کارهای خود مشغولند. تنها سفارت هلند به او پیشنهاد می کند که به سفارتخانه آنان بیاید چون آن مکان برایشان امن تر می باشد.

باید متذکر شد که رابطه با آمریکاییان که چند روز بعد تبدیل به یک راه رهایی گردید ، در آغاز بسیار بی حاصل می نمود و در نتیجه یکی از امکانات ، خلاص از ایران برای گرفتاران اسرائیلی آن بود که در بین خود به این نتیجه رسیدند که چگونه راه هایی را بیابند تا در مورد لزوم هر کس به تنهایی خود را از معرکه نجات دهد.

▣ تماس با آمریکاییان

در این جا باید متذکر شد که بین تماس های مستقیمی که از مرکز عملیات نجات گرفتاران اسرائیلی در اورشلیم با سفارت آمریکا در اسرائیل و هم چنین وزارت دفاع آمریکا برقرار گردید ، آمریکاییان نهایت همکاری و درک موقعیت ، نسبت به اسرائیلیان را نشان دادند.

آنان قبلا" اجازه گرفته بودند تا دو هواپیما را به منظور بازگشت شهروندان خود از تهران به کشورشان ، در فرودگاه مهرآباد بنشانند. آنان به اورشلیم اطمینان دادند که با یکی از این هواپیماها ، اسرائیلیان را از ایران خارج خواهند کرد. اما ، نگرانی خود را نیز از تجربه تلخ سایگون که مجبور شدند به خاطر جان افراد غیر آمریکایی ، جای افراد خود را به آنان بدهند ، انکار ننموده و نگران آن بودند که اگر مجبور شوند در آخرین لحظه بین افراد خود و اسرائیلی مجبور به انتخاب گردند، (همان طوری که می دانیم بالاخره آمریکاییان به صلاح سیاست خود دسته ای از افراد شان را در تهران جا گذاردند که بعدا" به اسارت دانشجویان خط امام در آمدند).

بعد از مذاکرات و صلاح اندیشی های بسیار بالاخره آمریکاییان صد در صد به اسرائیل قول دادند که با هواپیمای آخری ، اسرائیلیان را خارج خواهند نمود. مشکلی که در این مورد وجود داشت آن بود که ایرانیان هتل هیلتون را محل تجمع و گردآوری خارجیان تعیین کرده بودند که به نظر مرکز نجات در اورشلیم ، می توانست یک تله باشد که بعد از مکالمات زیاد بین خانه مخفی سفیر هرملین و اسرائیل نتیجه آن شد که راه دیگری وجود ندارد و تنها به خاطر احتیاط ، بهتر است که اسرائیلیان با همدیگر به آن جا نروند. مگر، به تنهایی و راه های مختلف و با تفاوت زمانی معین که اگر دامی گسترده شده حداقل همگی گرفتار نگردند. دستور دیگری که از اورشلیم رسید آن بود که سفیر هرملین به هیچ عنوان حتی اگر یک اسرائیلی نیز در تهران مجبور به ماندن شد ، آن کشور را ترک ننماید. قبول این پیشنهاد از جانب فرد با تجربه ای همچون هرملین بسیار ساده بود. او فردی بود که سال ها و لحظات مشکل تر از این موقعیت را با موفقیت پشت سر گذارده بود. او متولد وین - اطریش می باشد. ۱۴ ساله بود که ورود ، هجوم و گسترش نازیسم را به کشور خود مشاهده کرد و خطر سهمگین آن را نسبت به یهودیان احساس نمود. در همان سال (۱۹۳۹) از طریق سازمان مهاجرت جوانان به اسرائیل وارد و تحت آموزش متخصصان در کیبوتص بن شمن و پس از آن به منظور فراگیری بیشتر به عضویت داگانیا و نوه یام در آمد. سپس به مدت ۵ سال به خدمت در واحد یهودی لشکر بریتانیا به منظور مقاومت در مقابل نازی ها در آمده و به عنوان متخصص سلاح های اتوماتیک در آن واحد خدمت می کرد و بعد از پایان جنگ نیز در ارتش دفاعی اسرائیل در این رشته به آموزش سربازان پرداخت که این خدمت با همکاری ژنرال ایسرائل تل همراه بود.

در سال ۱۹۴۹ به خدمت سرویس امنیت کشوری (شین - بت) در آمد تا بالاخره در سال ۱۹۶۳ به مدت ۱۱ سال به عنوان سرپرست آن سازمان انتخاب و آن را رهبری می نمود. بعد از آن به عنوان سفیر در چند کشور مختلف به خدمت در وزارت امور خارجه پرداخت و وظیفه سفارت در ایران را با آن که تنها ٦ ماه بود به عهده داشت ولی اطلاعات و خدمات وی در این مدت کوتاه که به رؤسای خود تقدیم داشته چنان با اهمیت و صحیح بودند که بسیار مورد توجه آنان قرار گرفت . اکنون برای او و دیگران ، لحظات سخت انتظار ، تمرکز در هتل هیلتون ، رسیدن به هواپیما و پشت سرگذاردن مرزهای ایران را به سوی مقصد مشترک بودند که می بایست با حوصله و احتیاط ،بگذرانند.

اکنون صبح ۱۷ فوریه می باشد . اسرائیلیان تقریبا" یکی بعد از دیگری خود را به هتل هیلتون رساندند که فعلا" در دست انقلابیون قرار داشت . آنان در زمان بازرسی از پاسپورت های اسرائیلی خود استفاده نمودند. هرملین حتی به خاطر می آورد که یکی از بازرسان با پوشاندن یکی از چشم هایش با دست خود ، به آنان فهمانید که می داند که آنان فرستادگان موشه دایان می باشند. برای وی معلوم بود که ایرانیان می دانند که اسرائیلیان قصد خروج از ایران را دارند . ولی ، در آن هرج و مرج ، زمانی که هر کس می توانست در آخرین لحظه تصمیم گیرنده آخری باشد و ناگهان همه چیز را به میل خود تغیر بدهد ، تصورات

ناخوشایندی بود که فکر وی را ناراحت می کرد. هم چنین برای گروهی که در اورشلیم در وزارت خارجه مسئولیت نجات آنان را داشتند ، لحظات دشواری بود چون ، بعد از آن که تماس آنان با یکدیگر قطع شد وداخل هتل رفتند، دیگر هیچ وسیله ای برای برقراری تماس و گزارش از وضعیت آنان نبود.

این عده از سه جهت مختلف وارد هتل شدند.

مأمورین بازرسی با رفتاری بسیار توهین آمیز وخشن با آنان و آمریکاییان روبرو گردیدند.

به دقت چمدان ها و لباس های آنان را بازرسی کرده و با دیدن وسیله ای قیمتی ، ساعت یا دوربین و سایر اشیاء مشابه ، آنان را به بهانه این که از ملت مظلوم دزدیده شده به نفع انقلاب ضبط می کردند و گاهی با تیراندازی هوایی و پرتاب کردن مخزن های خالی فشنگ به روی زمین ، حالتی تهدید آمیز و رعب انگیز به خود می گرفتند. طرف های عصر ، ایرانیان دو اسرائیلی را به بهانه این که آنان ایرانی هستند و می خواهند با آمریکاییان از کشور خارج شوند ، بازداشت و از سایرین جدا کردند. ژنرال ساگیو با مشورتی فوری با سفیر هرملین به دفتر هتل که توسط یکی از نقلابیون اداره می شد رفت و از وی خواست که آن دو نفر را آزاد سازند. فرد مزبور به کمیته محل تلفن میزند تا کسب تکلیف نماید. به مدت یکساعت در هراس و ناراحتی می گذرانند تا بالاخره آیت الله منتظری با یک گروه محافظ که نفرات نیروی هوائی آن را تشکیل می داده اند وارد هتل می گردد. در این زمان هنوز نام ها و چهره ها به طور قطع برای همه آشنا نبودند و هم چنین بود در مورد آیت الله منتظری.

هنگامی که آیت الله منتظری وارد هتل می گردید ، **ژنرال ساگیو** به طرف او رفته و به او ابراز می دارد که ؛

ما فرستادگان دولت اسرائیل هستیم و به عنوان سفرای حسن نیت ، به کشور شما آمده و اکنون قصد خروج داریم . خواهش می‌کنیم در این مورد به ما کمک نمایید.

آیت الله منتظری بعد از دقیقه ای تأمل می گوید :

انقلاب به شما اجازه می دهد که آزادانه از کشور خارج شوید.

ژنرال ساگیو پررویی کرده و از وی می خواهد که این جمله را دو مرتبه با صدای بلند که دیگران نیز بشنوند تکرار نماید. ایشان نیز دو مرتبه اعلام می دارند که ؛

اسرائیلیان آزاد هستند که از کشور خارج گردند.

شب آن روز را در هتل گذراندند و در رستوران هتل ، غذای بسیار لذیذ ایرانی صرف کرده و ساعت ها را تا رسیدن صبح بیدار گذراندند.

صبح روز ۱۸ فوریه فرا رسید. دو مرتبه آنان را بازرسی کردند و ناگهان دو نفر از آنان ، یکی **دانی سعدون** کارمند ال - آل و دیگری کارمند شرکت کور ، زنده یاد **آبرامسون** را بازداشت نمودند. در جیب دانی دسته کلیدی یافتند. از وی پرسیدند این کلید ها متعلق به چیست ؟ وی در جواب می گوید آن ها متعلق به اتوموبیل من هستند. به وی می گویند:

اتومبیل متعلق به انقلاب است و وای به حالت اگر آن را نیابیم.

آبرامسون را به تصور آن که چهره اش با صورت کسی که با شاه قبلا" عکس گرفته بوده یکی دانستند ،بازداشت می کنند. در هر حال ؛ با تلاش بسیار از این مرحله نیز به خوبی می گذرند.

اسرائیلیان با آمریکاییان به این توافق رسیده بودند که در بین ۲۰ دستگاه اتوبوسی که به منظور بردن آنان از هتل به فرودگاه تعیین شده بود ، متفرق شوند. لیکن ؛

ناگهان خود را در یک اتوبوس می یابند و ترس بزرگی آنان را فرا می گیرد که مبادا در یک دام گرفتار آمده باشند. به سرعت تصمیم می گیرند که برای جلوگیری از حملات مردم در طول راه به اتوبوسشان عکس هایی از آیت الله خمینی راکه در آن محل تهیه کرده بودند ، به پنجره های اتوبوس بچسبانند و سعی کردند هر کدام ، کنار یک محافظ ایرانی در اتوبوس بنشینند.

بعدا" معلوم می شود که این جوانان ایرانی در سوریه توسط عمّال عرفات تعلیم دیده اند. با تعارف کردن شکلات و شیرینی به محافظان دل آنان را به دست می آورند و در تمام طول راه از هتل تا فرودگاه را که با فریادهای الله اکبر - خمینی رهبر همراه بوده خود را از دریافت سنگ و گوجه فرنگی که به دیگر اتوبوس ها پرتاب می کردند در امان داشتند. هنگامی که به فرودگاه می رسند و دوباره بازرسی بدنی از آنان آغاز گردیده و دو مرتبه آن دو نفری که در هتل به عنوان ایرانی بودن بازداشت کرده بودند را بازداشت می کنند !

ژنرال ساگیو منتظر فردی که قرار بوده از وزارت امور خارجه در فرودگاه حضور داشته باشد می ماند تا از وی کمک بخواهد. هنگامی که فرد مزبور به آن مکان می رسد ، معلوم می شود که ترس وی از انقلابیون کم تر از اسرائیلیان نیست و از آن وحشت دارد که اگر در این مورد پا در میانی کند خود نیز بازداشت گردد.

معجزه ای که در این لحظه اتفاق می افتد این است که ؛

ناگهان چشم ژنرال ساگیو به چهره یکی از سربازانی که همراه آیت الله منتظری در هتل حضور داشته می افتد به سرعت سوی او شتافته و از وی خواهش می کند که به دختر خانم چادر پوشی که مسئول بازداشت آن دو اسرائیلی است بگوید که ؛

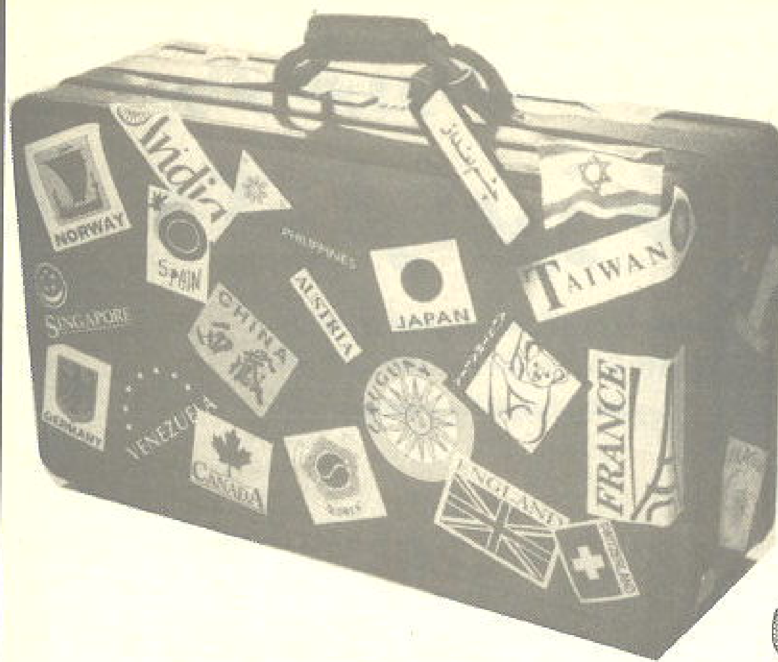
همه‌ی آنان با هم و به دستور آیت الله منتظری اجازه خروج از کشور را دارند.

بالاخره با تأئید آن سرباز ، بعد از چهار ساعت ، اجازه سوار شدن به هواپیما را می گیرند.

در مدت سه ساعتی که در هواپیما منتظر برخاستن بودند ، چندین مرتبه به بهانه های بازرسی پاسپورت ها مورد بازرسی و سئوال وجواب قرار گرفتند تا بالاخره هواپیما باند فرودگاه را ترک و به آسمان پرواز می نماید.

آمریکاییان به هلهله و شادی پرداختند . اما ،

بقیه در صفحه 66



نقش یهودیان در تحولات جهان

ناشکیبایی و نفرت

□ یهودی کوبی

یکی از مجلات هفتگی ژاپن بنام SHUKAN GENDAI (هفتگی امروزه) مقاله اصلی خود را تحت عنوان «استراتژی یهودی پرزیدنت کلینتون در مورد ژاپن» انتشار داده است.
این مقاله یهودیان را به کشیدن سر نخ های کابینه کلینتون که برای سرپوش گذاشتن بر مسائل آمریکا به ژاپن حمله می کند، متهم می کند.

□ توازن نفرت

بر اساس آخرین آمارگیری عقاید آلمانی ها در آلمان، شهروندان آلمان غربی از آلمان شرقی ها بیشتر آنتی سمیت بوده و نظر مساعدتری به عقاید افراطیون دست راستی نشان می دهند.
یک آمار گیری که توسط انستیتوی «انیفانس» انجام شده نشان می دهد که در اواسط ۱۹۹۲، هیجده در صد آلمانی های غربی و ۱۳ درصد شرقی ها گفته اند که به حزب افراطیون دست راستی احتمال دارد رأی بدهند.

□ عقیده لهستانی ها

بر اساس آمار گرفته شده بیش از نیمی از غیر یهودیان لهستانی عقیده دارند که یهودیان قسمت اعظم امور مالی دنیا را در دست داشته و نفوذ بیش از حدی بر وقایع جهان دارند.
هم چنین ۳۵ درصد کسانی که مورد سئوال قرار گرفته اند، اظهار داشتند که یهودیان نفوذ بیش از حدی بر امور سیاسی لهستان را دارا می باشند.
در حال حاضر در سر تا سر لهستان ۵۰۰۰ یهودی زندگی می کنند، در مقایسه با بیش از ۳ میلیون که پیش از جنگ جهانی دوم در آن سرزمین بسر می برده اند.

آمریکای شمالی

□ همراهان شجاع

چهار مقام مذهبی ارتش ، یک ربای ، یک کشیش کاتولیک و دو مقام پروتستان که در زمان جنگ جهانی دوم بدرود حیات گفته اند ، به خاطر اعمال شجاعانه خود در ۵۰ سال پیش مورد تقدیر قرار گرفتند.
این مقامات مذهبی وسایل (کت) نجات خود را ، زمانی که کشتی آن ها توسط زیر دریائی نازی ها در سال ۱۹۴۳ در اقیانوس آتلانتیک شمالی مورد اصابت قرار گرفت ، به دیگران دادند.

□ منع بایکوت

شهر لس آنجلس ، لایحه ای را به تصویب رسانده است که بر اساس آن خرید و فروش اجناس و خدمات برای این شهر و مقامات آن را با کشورهایی که تن به بایکوت اعراب بر علیه اسرائیل داده اند را منع می نماید.
در حال حاضر برای کمپانی های آمریکائی که با این بایکوت همراهی می کنند ، این عمل غیر قانونی می باشد.

□ مقایسه

پرزیدنت کلینتون در حال مطالعه آخرین بررسی ها در مورد سیستم بهداشت عمومی که توسط دولت اسرائیل تهیه شده می باشد تا از آن بعنوان یک راه حل احتمالی برای تغییر و تحول سیستم آمریکائی استفاده کند.
بطور متوسط ، در حال حاضر برای هر تخت بیمارستان در آمریکا ۷/۵ کارمند استفاده می شود . در اسرائیل این رابطه ۲/۵ برای هر تخت می باشد.

اسرائیل

□ حلقه جدید

اسرائیل و ویتنام قراردادی تجاری به امضاء رسانیده اند که بر اساس آن ویتنام به اسرائیل ، برنج ، قهوه و لاستیک فروخته و اسرائیل در قبال آن مواد کشاورزی تحویل خواهد داد.
این قرارداد ، زمانی که یک گروه اعزامی ویتنامی بطور رسمی از اسرائیل دیدن نمود به امضاء رسید.

□ مسیر غیر مستقیم

یک شرکت مسافرتی اسرائیل بنام آمیل تورز، برای مسافرین خارجی که از طریق اسرائیل از خاور میانه دیدن می کنند ترتیب گردش از اردن و سوریه را نیز داده است.
این تور برای شهروندان اسرائیل اعتبار ندارد.

□ خطرات کار

یک کارمند سابق موساد اسرائیل (سازمان جاسوسی) برای زخم معده ای که ادعا می کند بخاطر فشارهای ناشی از خطرات دائمی در حین انجام وظیفه در خارج از کشور با آن روبرو بوده ، دولت را سوء کرده است.
وزارت دفاع، تقاضای وی را رد کرده و می گوید که کار وی هیچ ارتباطی با بیماری وی ندارد.

□ حقوق

اعضاء کنست (پارلمان اسرائیل) و قضات این کشور از ۶/۵ درصد اضافه حقوق برخوردار شدند.
حقوق رئیس جمهور اسرائیل به ۶۳۰۰ دلار در ماه افزایش یافته است.
حقوق نخست وزیر کمتر از ۴۵۰۰ دلار در ماه بوده و یک وزیر کابینه ۳۷۰۰ دلار حقوق می گیرند.

اروپا

□ سرود شبات

بتازگی گروه کر منطقه ای ایالت آلپ ، کت دازور ، فرانسه نوار جدیدی از مراسم صبحهای شبات را که توسط آهنگساز فقید یهودی فرانسوی داریوس میلهاد ساخته شده اند را به خاطر بزرگداشت صدمین سال تولد وی منتشر کرده است.
گفته می شود میلهاد از نواده های یک خانواده قدیمی بوده که جزو اولین مهاجرین به جنوب فرانسه پس از سقوط اورشلیم توسط امپراطوری روم می باشند.

□ آزادی فردی

فیلسوف یهودی سوئیسی ، ژین هرش ، جایزه کارل جاسپرز دانشگاه ها یدبرگ آلمان را بدست آورد.
کار اصلی او BEING & FORM به این موضوع می پردازد که آزادی فرد بالاترین هدف اخلاقی فرد می باشد.

آمریکای لاتین

□ انکیزاسیون (تفتیش عقاید) ۱

نویسنده نامدار مکزیکی هومرو آریدیس در مورد انکیزاسیون اسپانیا داستانی را به رشته تحریر در آورده است.
این داستان در مورد شخصیت های یهودی است که در دوران تفتیش عقاید می زیسته اند و با آن که به ظاهر به دین مسیحی (کاتولیک) گرویده ولی در خفا یهودی مانده بوده اند.

□ انکیزاسیون ۲

دانشگاه ملی مکزیک و انستیتوی فرهنگی اسرائیل - مکزیک ، از یک پلاک در ساختمان دانشکده پزشکی که روزگاری جائی برای تفتیش عقاید بود ، پرده برداری کردند.
در این پلاک نوشته شده «به یادکسانی که توسط دادگاه های تفتیش عقاید محکوم شده و جان خود را در راه دفاع از آرمان ها و ایمان خویش از دست دادند.»

□ قهرمانان شهری

مجله سازمان ملل به نام برنامه هایی برای محیط زیست ،مقاله‌ای را در بردارد در مورد شهر کوری تیبا در برزیل که آن را شهر امیدخوانده است.
این مقاله ، شهردار شهر ، هایمی لرنر و متخصص حمل و نقل شهری ، جیسون رابینوویچ ، که هر دو یهودی هستند را بعنوان افرادی با دیدی وسیع و دور بین قلمداد کرده که قادرند با مسائل محیط زیست و عوامل مربوط به آن که شهرهای قرن بیستم با آن مواجه اند، روبرو شده و آنان را حل نمایند.

نازی ها

□ سمفونی شکار

آهنگساز لهستانی هنریک گوره کی که مورد علاقه ناگهانی شهروندان دوستدار موزیک کلاسیک کشور انگلستان قرار گرفته ، موفق به دریافت جایزه دیسک طلایی گردید.
نامبرده این جایزه را بخاطر بالا بودن رقم فروش سمفونی خود که بر اساس زندگی در یک اردوگاه مرگ نازی ها ساخته ، دریافت کرده است.
سمفونی شماره ۳ گوره کی به مدت ۶ هفته مقام اول فروش را در میان آثار کلاسیک بخود اختصاص داده است. ۱۰۰۰۰۰ نسخه این نوار تا به حال فروش رفته و درآمد آن ، او را به عنوان اولین آهنگسازی که در زمان حیات خود به این موفقیت دست یافته ، رکورد دیگران را شکسته است . سمفونی شکار که تحت تأثیر شعری که توسط یک قربانی اردوگاه مرگ نازی ها سروده شده ، ساخته شده است نیز در مقام ششم موزیک پاپ قرار دارد.

□ بازسازی

مقامات شهر آمستردام مبلغ ۲۰۰۰۰۰ دلار برای پاک کردن و باز سازی زمین دور درختی که آن فرانک در کتاب خاطرات خود (تنها نشانه ای از طبیعت که از روزنه مخفی گاه او نمایان بوده است) زمانی که از دست آلمانها در زمان هالاکاست فراری بوده و از آن نام برده ، اختصاص داده است.
از این درخت در خاطرات مشهور این دخترک یهودی که ۳ سال در اطاقک زیر شیروانی مخفی بوده و بعد به خانواده اش خیانت شده و آن ها را به آلمان ها تحویل دادند ، نام برده شده است.

گوشه و کنار

□ آب بهشت

قراردادی به مبلغ ۲ میلیون دلار بین ارتش آمریکا و شرکت آب معدنی EDEN اسرائیل به امضاء رسید که بر اساس آن این کمپانی هزاران بطر آب آشامیدنی به نیروهای مستقر در سومالی بفرستد.
ارتش آمریکا همچنین در حال بررسی امکانات خرید غذا از اسرائیل برای سربازان خود در پایگاه های دریای سرخ می باشد.

□ درخواست

سازمان ملل از متخصصین اسرائیل برای نظارت و مدیریت انتخابات دموکراتیک در سراسر جهان ، کمک خواسته است.
این درخواست توسط مدیر کل سازمان ملل متحد بوتروس گالی به سفیر اسرائیل در سازمان ملل گاد یاکوبی ارائه شده است.

□ ساختمان های بالاروس

رهبران یهودی بلاروس موفق شدند که مقامات دولتی را به بازگرداندن مالکیت ساختمان یشیوای و ولوزین ، تشویق کنند.
اضافه بر این ، این جامعه ۱۰۰۰ نفره یهودی پینسک از مقامات خواسته و موفق شدند که از ساختن خانه در بهشتیه (گورستان یهودی) قدیمی این شهر جلوگیری کنند.

پایان

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله سوم

نازیسم ویهودیان فارسی زبان در فرانسه

یک از رویدادهای جنگ جهانی دوم، که امکان دارد عده‌ای از ما از آن بی اطلاع باشیم، نقشه نابودی یهودیان فارسی زبان در اروپا وآسیا است، که در لجنزار متعفن حیوانهای انسان نمای هیتلری در برلن وستادهای ارتشی در جبهه‌های جنگ تدارک دیده شده است. در آرشیو نگارنده تعداد قابل توجه اسناد ومدارک از وزارتخانه‌های آلمان وپایتخت‌های چند کشور اروپائی جمع آوری گردیده که، اگر خدا بخواهد وبندگان او نیز به تعهدات اخلاقی ومالی خود وفادار بمانند، آنها را ضمن انتشار رسالاتی در ارتباط با تاریخ یهود ایران منتشر خواهم ساخت.

بین سالهای ۱۹۴۰ - ۱۹۴۴ در حدود صد وپنجاه نفر یهودی فارسی زبان (ایرانی، افغانی وبخارائی) در پاریس زندگی میکردند. کسیکه بیش از همه موجب نجات یهودیان فارسی زبان از چنگال دژخیمان هیتلری گردید شخصی بود بنام دکتر اساف آچیلدی. نامبرده یک پزشک یهودی از خانواده «آنوسیم» (یهودیان بزور از دین برگشته اسپانیا) کشور شیلی بود که سالها در بخارا وسمرقند میزیست. مدتی نیز بکار پزشکی در مسکو اشتغال داشت تا اینکه قبل از جنگ جهانی دوم به فرانسه مهاجرت کرده وپاریس را برای زندگی انتخاب نمود.

در چهاردهم ژوئن ۱۹۴۰ فرانسه به تصرف آلمانیها در آمد. اشغال فرانسه توسط نازیها پنجاه دو ماه بطول انجامید. روز شانزدهم اوت ۱۹۴۰ دولت ویشی قانونی وضع کرد که طبق آن پزشکان یهودی که پدرشان فرانسوی نیست حق اشتغال بکار پزشکی را ندارند. بااین ترتیب دکتر آچیلدی از کار برکنار شد. در اکتبر همانسال آلمانیها دستور دادند که تمام ساکنان یهودی فرانسه باید در شهربانی‌های اماکن مسکونی خود نامنویسی کنند. طبق پیشنهاد مشاور سفارت افغانستان، که از دوستان نزدیک دکتر آچیلدی بود، وی وخانواده‌اش (همسر ودو فرزندش) نامنویسی نکردند. مشاور مذکور اطمینان داد که هنگام بازپرسی بیاری خانواده آچیلدی بشتابد وآنان را افغانی معرفی کند. این واکنش بالاخره موجب نجات صد وپنجاه یهودی فارسی زبان مقیم پاریس گردید.

یکی از اقدامات دکتر آچیلدی، که با همکاری سفارت افغانستان وایران در پاریس انجام گرفت، این بود که یهودیان فارسی‌زبان «جوگوت» (Djuguten)، یعنی یهودیان آریائی، شناخته شدند. بعدها این قانون یهودیان قرائی وقفقاز را نیز شامل گردید. اموال این یهودیان، که قبلاً مصادره شده بود، بآنها پس داده شد. اشکال بزرگ «جوگوتها» این بود که در شناسنامه دین آنان یهودی قید شده بود واداره پلیس محلی حاضر نبود آنان را از «نژاد آریائی» بداند. بالاخره در ششم فوریه ۱۹۴۲، با صدور شناسنامه تازه وحذف نام هویت یهودی، «جوگوتها» توانستند نفس راحتی بکشند.

در یازدهم فوریه ۱۹۴۲، آقای سرداری، سر کُنسولگری ایران در پاریس، با اطلاع وهمکاری سفیر ایران، بدست وپا افتاد که یهودیان ایرانی را از چنگال نازیها برهاند. وی در این راه پر شهامت از دکتر آچیلدی، که در فعالیتهای خود یهودیان ایرانی را از یاد برده بود، استمداد طلبید. در نامه‌ای که در تاریخ مذکور آقای سرداری به دکتر آچیلدی ارسال داشت فرد اخیر مورد مواخذه گرفت: «شما به چه علت ایرانیها [یهودیان ایرانی] را در لیست جوگوتها قرار نداده‌اید؟» بین ترتیب تمام یهودیان ایرانی آریائی شناخته شده مشمول مقررات «جوگوتها» قرار گرفتند.

در یکی از اسنادی که در دست نگارنده است اسامی نود ویک نفر از «جوگوتها» در لیستی غیر کامل قید گردیده است. از میان اینها پنجاه وپنج نفر ایرانی، بیست وپنج نفر افغانی ویازده نفر بخارائی شناخته شده‌اند. در جریان این عملیات تحسین برانگیز دکتر آچیلدی وسفارتخانه‌های افغانستان وایران در پاریس، مقامات نازی تعداد شش نفر یهودی فارسی زبان را دستگیر وبه اردوگاه درانسی فرستادند. کوشش آچیلدی موجب گردید که سه تن آنان آزاد گردیده ونفر چهارم بیکی از بازداشتگاهای مربوط به «مشکوکین» فرستاده شد. سرنوشت دوتن دیگر هیچگاه معلوم نگردید.

چون امکان دارد بازماندگان یهودیان ایرانی نجات یافته پاریس بتوانند اطلاعات بیشتری در اختیار ما بگذارند، اینک اسامی تعدادی از آنان، که از مرگ حتمی در اردوگاههای دژخیمان هیتلری رهائی یافته‌اند، در اینجا ثبت میگردد. ضمناً

باطلاع میرسانیم که آدرس یکایک آنها در پاریس در اسناد قید شده است:

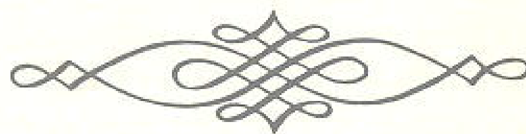
آشراوف، ابراهیم متولد سال ۱۹۰۴ در کاشان
امیر، شیمعون متولد سال ۱۹۰۰ در تهران
حاخاموف، ماروس[1] متولد سال ۱۸۸۹ در اورمیه
زولیا[2]، حای، متولد سال ۱۸۷۷ در تهران
ساسون، حییم متولد سال ۱۹۲۵ در اصفهان
ساسون، زلیخا متولد سال ۱۹۰۷ در اصفهان
ساسون، عیمانوئل متولد سال ۱۹۲۲ در اصفهان
ساسون، میرزا ابراهیم متولد سال ۱۸۹۵ در اصفهان
شالُم، ابراهیم متولد سال ۱۹۱۳ در تهران
کاشانی، نورالله متولد سال ۱۸۹۳ در کاشان
لالمزاریان، زیور متولد سال ۱۸۸۶ در تهران
لالمزاریان، منیره متولد سال ۱۹۱۱ در تهران
مجتبائی؟، ادریس متولد سال ۱۸۹۲ در تهران
مرادی، ابراهیم متولد سال ۱۹۱۴ در تهران
مرادی، جهانگیر متولد سال ۱۹۲۲ در تهران
مرادی، حبیب‌الله متولد سال ۱۹۰۱ در تهران
مرادی، سلیمان متولد سال ۱۸۸۶ در تهران
مردخائی، یوسف متولد سال ۱۸۹۰ در تهران
یحیی، موسی متولد سال ۱۹۰۵ در تهران
یوسف اوف، موئیز سال ۱۸۹۷ در اورمیه

سپاس ودرود بهمه آنانیکه جان خود را در نجات انسانها بخطر انداختند.

زیر نویس:

[1] یهودیان اورمیه ونواحی اطراف آن این نام را بر دختران خود میگذاشتند.

[2] امکان دارد که مقصود زلیخاست.



عده یی ادعا می کنند که روشنفکراند بقیه چشم انداز را می خوانند

یهودیان و سکس

تناقضی نو!

در دوران آزادی سکس، یهودیان از کجا راهنمایی می شوند؟

از آرتور ماگیدا
نشریه: جوئیش تایمز
ترجمه: بنیامین کهن

یهودیان آن قدر گرفتار بچه داری بودند که به سکس توجهی نمی کردند!

موریس ساموئل - نویسنده قرن بیستم

بوسه هایی از دهانت به من بده
که عشق تو، از شراب گواراتر است
بگذار از عشق تو بچشیم و لذت ببریم
و از شراب سرمست بشویم

«غزل غزل ها»

امروزه در زمانه ایدز، توزیع روکش ایمنی در مدارس، در دسترس بودن سقط جنین و داشتن یا نداشتن سکس به خاطر خوش آمدن این و آن، چند تن از یهودیان برای راهنمایی پیش رباهای خود می روند؟ و اگر بروند، چه خواهند شنید؟

از یهودیت - همان یهودیتی که از چپ به RECONSTRUCTIONS می خورد و از راست با CHASIDISM، واکنش هایی متفاوتی به چشم می آید. ربای چپی ها مراسم ازدواج همجنس بازان مرد و یا زن را انجام می دهد و مذهبیون افراطی دست راستی به تعالیم سنتی معتقدند که آمیزش جنسی داشتن قبل از ازدواج را منع می کردند. جنبش های کانسرواتیو و ریفورم هم به تازگی با تشکیل کمیته ها و کمیسیون هایی با مسائل امروزی مربوط به آمیزش دست و پنجه نرم می کنند.

در مورد آمیزش، یهودیت به صورت نا مفهوم چند صدایی، صحبت نمی کند ولی یک صدا هم نیست. هیچ وقت نبوده. به قول دیوید بیال، رئیس مرکز مطالعات یهود در اتحادیه فارغ التحصیلی دینی برکلی، که به تازگی کتاب **یهودیان و عشق سکس آمیز** را نوشته است سنت یهودی را نمی توان متمایل به تشویق و یا سرکوب عشق سکس آلود شناخت. تاریخ یهود، قصه سر در گمی آرزوها و خواستن هاست. به این صورت، قصه یک فرهنگ احساسات متناقض می باشد.

از یک طرف نصیحت یک ربای خاسید (مذهبی افراطی) را داریم به این صورت: **شما می توانید در خیابان قدم بزنید در حالی که دست در دست یکدیگر دارید ولی در واقع دست در دست نیستید** که تشویقتان می کند که این احساسات باید زیر نظر باشند و احساس ترس و ندامت را در شما به وجود آورند. از طرف دیگر یک زن کانسرواتیو از دست دوستی کلافه است که **او مثل دهه ۶۰ پایبند یک سری مقررات اخلاقی است که**

فکر می کند پس از ۲ یا ۳ بار با یک نفر بیرون رفتن باید حتما" با او هم خوابی کرد.

چند عامل باعث این سر در گمی می شود. اول این که اکثر یهودیان درباره آمیزش جنسی و دستورات یهودی به شدت اغماض می کنند. علاوه بر آن بسیاری از ربای ها در این مورد صحبتی نمی کنند. بنابه نظر **ژوزف ادل هیت**، ربای شهر مینیاپولیس: **بسیاری از ربای ها فکر نمی کنند که حق مشروع آنان است که در مورد مسائل مربوط به سکس صحبت کنند. اعضای کنیسا می گویند که ربای آنان بایستی فقط به تورا و تلمود بچسبد. اینان نمی دانند که تورا، این هم هست .** امابه قول یک ربای غیر ارتدکس دیگر ؛

اگر مردم در مورد رابطه شان دچار اشکالی شوند بـه یک روانکـاو متخصص امور جنسی مراجعه می کنند ، نه یک ربای. از نظر اینان ، یهودیت ، نشانه ای برای قدوسیت در مراحل زندگی آنان ، خانواده‌شان و عامل پدید آورنده حس ریشه داشتن در جوامع امروزی و قدیمی است. آنان بـرای یافتن علت های این مورد به یهودیت رو نمی آورند.

اما حرف آخر را ژول زای من ربـای کـانسرواتیو کنیسای آمـونو خیزوک زد که گفت :

اگر دین راجع به آمیزش حرف نزند راجع به چی حرف بزند؟

سئوال عمده این است :

آیا فکر می کنید که دین بر تمام جنبه های زندگی اثر می گذارد؟

■ دین چه می گوید؟

از دوران تورا به بعد ، یهودیان ، همیشه در مورد مسـائل آمیزشی آگاهی داشته اند ، بعضی وقت ها روششان هم کرده اند . قوانین یهود ، شوهر را از محروم کردن زن خود از غذا ، پوشاک یا حقوق زناشویی ، منع می کند - تورا از اعمال آمیزشی صحبت می کند . **غزل غزلها بسیار شهوانی است .** تلمود می گوید یک شوهر بایستی در همخوابگـی اول رضایت همسرش را دست بیاورد و زن می تواند هر زمان که خـواست این درخواست را از شوهر بنماید. حتی دقیقا" می نویسد که یک زوج چند بار بایستی همخوابگی کنند (بنابه موقعیت شغل شوهر).

اما بیشتر در زمان این نسل نواست که یهودیت در مورد آمیزش و هم خوابگی با ملاحظه ترشده است. یهودیت همیشه این امور رابـه عـنوان مرکز زندگی شناخته است. لغت **YETZER HARA** برای غـریزه آمیزشی ، به معنی **محرک آنی شیطانی** به این مـعنی نـیست کـه سکس شیطانی است ، بلکه تأکید بسیار روی آن ، شیطانی می باشد !

ربای های تلمود ، به خوبی از قدرت غریزه جنسی آگاه بوده اند و می دانسته اند که حتی باعث راه افتادن و به حرکت در آوردن هر وظیفه کسل کننده ای خواهد بود. می گویند که زعمای دین در دوران مـعبد دوم آن قدر از مشکلاتی که توسط **YETZER HARA** به وجود آمد بستوه آمدند که آن را زندانی نمودند ، به این خاطر مـرغ هـا از تـخم گذاشتن خودداری کردند - کار به جایی رسید که حتی یک دانه تخم مرغ هم در سرتاسرکشور پیدانمی شد وآن موقع بـود کـه ربـای هـا، **YETZER HARA** را آزاد کردند. اما اول یک چشمش را کور کردند که قدرتش را در مرد و زن از بین ببرند و کم کنند.

این ربای ها علاوه بر آنان که مشت محکمی به **تئوری لیبدو** ی فـروید زدند ، یک معادله بسیار اصولی و اساسی یهودی را نیز رقم زدند :

زندگی بدون سکس ، زندگی نیست ، زندگی بدون سکس مرگ آور است.

▣ به دنبال اعتبار

یکی از موارد معدودی که همه حتی مکتب ریفورم به آن معتقدست ، **تحریم داشتن سکس قبل از ازدواج می باشد.**

ربای برنارد زلوتوویلش یکی از مدرسین اتحادیه کنیساهای عـبری آمریکا (نهضت ریفورم) می گوید :

رد این فقط باعث دلخوری و سرخوردگی می شود. کسانی که سکس قبل از ازدواج دارند ، قبول می کنند که عشق و ازرواج ، یعنی فقط همین و این که طرف مقابل فقط دنبال تن و بدن آنان است .

▣ تفاوت عقیده ها

برای ارتدکس ها و غیر ارتدکس ها ، اصولا " خیلی سخت است که همدیگر را درک کنند. اما بزرگترین مشکلشان دیـد طـرف مـقابل در مورد رفتارهای آمیزشی است.

واکنش یهودیت ارتدکس در مقابل انـقلاب سکسـی بـالاتر بـردن دیوارهای بین خودشان و بقیه جامعه آمریکایی بوده تا جایی که ، الان ، بنا به گفته **پرفسور بیالی** ، جنبش اولترا ارتدکس قوانین اخلاقی پیچیده و غریب تری از قرون وسطی در مورد آمیزش به وجود آورده است.

طی سال های اخیر ، نهضت ارتـدکسی بـرای جـدا سـازی جـنس مخالف بیشتر و بیشتر قدم برداشته است . حال پسران و دختران مدرسه باشند یا جلوگیری از معاشرت نوجوانان . قرار ملاقات گذاشـتن عـادی باعث اخم کردن اطرافیان می شود و به جای آن ، دختران و پسران جوان (تین ایجر) یا اوائل ۲۰ سالگی را توسط دلال های غیر رسمی ازدواج به هم معرفی می کنند به این منظور که به ملاقـات هـایی کـه مـنجر بـه ازدواج می شوند مبادرت نمایند.

پسر و دختر پس از بالغ شدن حق لمس کردن یکدیگر را ندارند و تمام تماس های فیزیکی بین دو جنس مخالف ، تا پس از ازدواج به تعویق می افتد.

پس از ازدواج ، یهودی ارتدکس توسط قوانین طهارت خانوادگی عمل می نماید و راهنمایی می شود. [قوانین میکوا (حمام دینی) و دو هـفته منع هم خوابگی در عرض ماه].

اما این تأکید سالمی است برای پیداکردن وقتی که رومـانس را بـه

ازدواج بیاورند.

این دو هفته هر ماه که برای همخوابگی اجازه داده شده ، به نظر عده زیادی یک ماه عسل ماهانه است . و شبهای شنبه (جمعه شب) گفته شده که مقدس ترین زمان برای عشق بازی است .

به طور مثال ؛

خانمی تعریف می کرد که دوستش در اورشلیم هر شبات کسی را برای نگاهداری بچه خود استخدام می کرده تا او و خانمش عشق بازی نمایند. این خانم گفته است که آن مرد می گفت :

سعی من آن است که تمام عوامل دیگر را دور کنم تا من و همسرم فقط متعلق به یکدیگر باشیم. این جدایی ماهانه به ما کمک می کند این رابطه را از هم بخواهیم و یک رابطه چندگونه را به وجود آوریم. **براخاگولا برگر** همسر ربای کنیسای تی فرس ایسروئل می گوید :

وقتی همیشه برای همدیگر آماده باشیم ، باعث سطحی دیدن مسائل و امور می شویم ، جدایی ماهیانه باعث می شود که به عمق رابطه هایی برده و راه هایی برای ارتباط غیر جنسی پیدا کنیم. شوهر او ربای گلد برگر اضافه می کند :

در این دوره و زمانه این جدایی ماهانه در ازدواج می تواند به ما یاد بدهد که ؛

عشق بدون سکس هم می تواند وجود داشته باشد و گوشزد می کند که اگر مواظب نباشیم ، سکس جای عشق را خواهد گرفت . ما نمی گوییم چه وقت و کجا باید برای اولین بار عشق بازی نمود ، در هر جایی و هر جامعه ای و گروهی فرق می کند ، وظیفه ما این است که زیبایی آن را نشان بدهیم.

▣ هورمون ها در برابر قانون

یهودیت ، همیشه با نوع معاشرت جنسی و ارجحیت یکی بر دیگری دست و پنجه نرم کرده است . آیا معاشرت جنسی بر مبنای تکثیر اولاد بهتر از معاشرتی است که تنها به لذت توجه دارد؟ آیا قناعت ارتدکسی بهتر است یا آزادی بیشتر غیر ارتدکس ها ؟

بسیاری از یهودیان مطمئن نیستند. مقداری از آن به خاطر آن است که جامعه آمریکایی و جامعه یهودی یکجور با این مسئله روبرو نیستند.

ربای یوال کان ، ربای کنیسای **شاآرزاها** در سانفرانسیسکو می گوید : ما ، **ازمادانا** بیشتر از میدراش تحت تاثیر قرار می گیریم.

ولی ، دکتر **هیلل زیتلین** روانشناسی که در خدمات خانواده های یهودی کار می کند ، اعتقاد دارد :

جهان دارد به جایی می رسد که هسته تعلیمات یهودیت را قبول کند. انقلاب سکسی کاملا" با شکست روبرو شد. به جای آن که علائق رومانتیک جدیدی خلق کند ، باعث جدایی مرد و زن شده است . وظیفه یهودیت و بقیه جامعه باید این باشد که به عمق معاشرت جنسی توجه کنند. بزرگ ترین رمز این معاشرت آن است که علاوه بر آن که دو نفر را به هم نزدیک می کند ، می فهمند چقدر از یکدیگر دورند.

بنا به سخن یک ربای ارتدکس :

هورمون های قوی تر از قوانین یهودی ، مربوط به آن ها می باشند. البته این به آن معنا نیست که هورمون ها خارج از کنترلی بی بند و بار قرار دارند، ولی غریزه آمیزش جنسی می تواند به صورتی نا زیبا به اصول و آداب بی اعتنایی کند.

با توجه بدین نکته ، یک ربای ارتدکس می گوید :

هورمون ها قوی هستند ولی قوانین یهود در مورد آمیزش بر این اساس است که آن ها از کنترل خارج نشوند.

با این که اکثر جنبش ها و گروه ها ی یهودی برای **از کنترل خارج بودن معانی مختلفی دارند** ، اما تماما" در تعلیم آموزش یهودی یک نظر دارند عملی مقدس است چنان مقدس که آمیزش برای بقای نسل را با خلاقیت خدا یکی دانسته اند و **رابطه عاشقانه بین یک زن و مرد را به رابطه عاشقانه انسان و خدا تشبیه کرده اند.**

یهودیاتی که نظرات سنتی در مورد آمیزش را مطالعه می کنند ، یاد خواهند گرفت که آن جزئی از زندگی است و ذاتا" بد یا خوب نیست ، اما راهی است که به خدا ، خودمان و دیگران نزدیک تر شویم.

امروزه که گروه های یهودی در مورد چه قدر آمیزش - چه نوع و چه وقت آن چانه می زنند ، شاید این گفته مشهور CHASIDIC روشنگر راهشان باشد :

« وقتی آتش اشتیاق در درونت شعله ور است،
به یاد داشته باش که آن را برای نیت خوبی به تو داده اند »

گفتار خودمونی

مرگ یکبار، شیون یکبار!؟



از: دکتر میترا مقبوله

درود بر همهٔ شما عزیزان . حتما" داستان آن دو آقایی را شنیده اید که در رستورانی فقط یک وعده غذا سفارش دادند و هر دو از همان ظرف مشغول خوردن شدند. یکی از آن ها که خیلی مکّار ، زرنگ و شکمو هم بود ، برای این که دیگری را در غذا خوردن عقب بیاندازد ، از او پرسید :

راستی تعریف کن ببینم ، پدر تو چگونه مرد ؟

رفیق از همه جا بی خبر ، شروع کرد به شرح مفصلی از این که پدرش از چه بیماری هایی رنج می برده و چقدر به دوا و دکتر متوسل شد و غیره و غیره ... در حین گفتار ، یک مرتبه متوجه شد که دوست شکمو به او کلک زده و دارد همه‌ی غذاها را تند تند می بلعد ! بلافاصله داستانسرایی خودش را قطع کرد و از دوست شکمباره اش پرسید :

خوب ، حالا تو تعریف کن ببینم ، پدر تو چطور مرد ؟

دوست شکموی نابکار ، در حالی که در هر دو لپش لقمه های گنده چپانیده بود ، بدون آن که لحظه ای از خوردن بایستد ، خیلی تند و تیز پاسخ داد:

پدر من یکروز بیهوا سکته کرد ، افتاد و مرد !

به مصداق این داستان ، در بعضی از جوامع جهان ، چندان انرژی ذیقیمت صرف مسائل مربوطه به مرگ و مرده پرستی می شود که مردم از زندگی سازنده و بهره برداری از زیستن در می مانند. اما از ویژگی های فرهنگ یهود اینست :

اشتغال عاطفی ، ذهنی و اجتماعی نامتعادل را در قبال مرگ و همچنین مرده پرستی را مردود شناخته است.

یکی از شگفت آورترین خصوصیت های تورات ، این است که بر خلاف بسیاری از کتب مقدسهٔ ادیان دیگر ، مسئله مرگ را بسیار طبیعی و عادی جلوه می دهد، و از زندگی بعد از مرگ و یا احیای مردگان ، فوق العاده ناچیز سخن می گوید. روی همین اصل ، جامعه شناسان متخصص در پژوهش های مذهبی و فرهنگی ، یهودیت را در زمره‌ی ادیان **زندگی پرست** به شمار آورده اند. گر چه در **تلمود و کبالا** در مورد مرگ و سرنوشت روح انسان پس از مرگ جسمانی ، خیلی بیشتر سخن رفته است . اما، باز هم تأکید اصلی روی زندگی کنونی ما انسان های روی کرهٔ خاک است و این که این زندگی خاکی را به چه نحو برگزار می کنیم.

ممکن است مرگ شوخی بردار نباشد ، اما با ترس از مرگ می توان شوخی کرد ! از رفیق شفیق ما ملانصرالدین پرسیدند:

کدام مرض از همه کشنده تر است ؟

پاسخ داد:

تولد! چون صد در صد منجر به مرگ می شود!

هر انسانی تا به حال به دنیا آمده ، عاقبت مرده است !

و اما آن روی سکه این است که بسیاری از ما آدم ها ، بیش از اندازه از هر گونه بحث ، گفتگو و رویا رویی با مسئله مرگ ، بیزار هستیم و سعی کامل داریم که این امر طبیعی را تا آن جا که ممکن است، نادیده بگیریم. این رویه از دیدگاه دانش روانشناسی به هیچ وجه روش مناسبی شناخته نشده است.

برای ما انسان ها کمتر سوژه‌ای است که مانند اندیشهٔ مرگ دلهره آور و تشویش آفرین باشد. به عقیده بعضی ها ، دلیل اصلی به وجود آمدن فلسفه و مذهب ، اینست که انسان تنها موجودی است که از حقیقت مرگ با خبر است و در قبال این نامعلوم مضطرب و نگران است. ولی ، هر چقدر بخواهیم از مسائل ناخوشایند و ترس آور مانند مرگ دوری کنیم ، بیشتر از نظر روحی اسیر و در بند خواهیم بود و به محض رویارویی با این مسائل که جزء لاینفک زندگی می باشند، به آسانی در هم خواهیم شکست. به قول یکی از شخصیت های برجسته آمریکایی (که متأسفانه نامش خاطرم نیست)

از هیچ چیز نباید بترسیم به غیر از ترس!.

WE HAVE NOTHING TO FEAR BUT FEAR.

البته این کمال ساده دلی و خوش خیالی است اگر بپنداریم که آزادی از ترس، به خصوص ترس از مرگ ، کار سهل و آسانی است . اما هر قدمی که در این راه برداریم ، غنیمت است. چه خوب است که در این راه از ملا نصرالدین سرمشق بگیریم . زیرا تعریف کرده اند که ؛

وقتی ملا را در بیمارستان برای عمل احیانا" مهلکی بستری کرده بودند ، خیلی به سرعت بر شوک و ترس اولیه اش غلبه کرد و به قوم و خویشانش که نگران حال او بودند این طور دلداری داد :

عزیزان من ، به هیچ کس گارانتی نداده اند که تا چند سال عمر می کند !... مهم ترین چیز اینه که وقتی مرگ به سراغ ما میاد ، زنده باشیم ! و اگر دلداری های ملا را قبول نداریم ، شاید سخن پر مغز **مولانا جلال الدین** را بیشتر بپذیریم :

از جمادی مردم و نامی شدم

وزنما مردم به حیوان سر زدم

من ز حیوان مردم و آدم شدم

پس چه ترسم ؟کی ز مردن کم شدم ؟

واما این ابیات معروف جلال‌الدین رومی‌این سئوال رامطرح می کند که ؛

آیا او به تناسخ روح و زندگی بعد از مرگ معتقد بوده ؟

شما عزیزان در مورد این مسئله چه فکر می کنید ؟

چنان که معتقد باشیم زندگی ما نتیجه یک حادثه فیزیکی و شیمیایی است و فقط یک زندگی هم بیشتر نداریم ، طبیعتا" سعی خواهیم کرد تا آن جاکه امکان دارد این عمر یگانه را طولانی ترکنیم و هر چه بیشتر در پی لذت جویی باشیم. با این طرز فکر ممکن است در دام هر شارلاتانی که عمر و سلامت طولانی و لذت بیشتر به ما وعده می دهد بیافتیم ! از مرگ و پیری بهراسیم ، و وسط راه در سنین بعد از چهل یا پنجاه دچار یأس و اضطراب و بحران روانی MIDLIFE CRISIS بشویم. گفته شده است :

یکی از دلائلی که بعضی از آقایان سر پیری معرکه گیری می کنند و همسر بسیار جوان تر بر می گزینند ، همین کوشش در فرار از اضطراب مرگ است.

حکایت کرده اند که یکی از دوستان ملا نصرالدین از همین افرادی بود که بسیار علمی می اندیشید و اصرار داشت که **بعد از مرگ همه چیز تمام می شود.** وقتی او فوت شد ، ملا از رفتن به مراسم تشییع جنازه او سر باز زد. به او اعتراض کردند که :**ملا چه مرگته ؟ چرا به تشییع جنازه بهترین دوستت نمیری ؟**

گفت:

اولا" ، برای این بابا هیچ فرقی نمی کند که برم یا نرم ! در ثانی ، مگه اون به تشییع جنازه من میاد که من مال اونو برم ؟!

و اما بیایید ببینیم کسانی که به فلسفه های مذهبی گوناگون درباره زندگی بعد از مرگ معتقدند ، چگونه می اندیشند ؟

همان طور که می دانید ، در مصر باستان مردگان را مومیایی می کردند و همه نوع وسائل زندگی در مقبره آن ها می گذاشتند . زیرا ؛ **اعتقاد داشتند زندگی بعد از مرگ نیز ادامه دارد.** در تبت کسانی را که نزدیک به مرگ بودند با تعالیم مفصلی آماده عزیمت به جهان ماوراء می کردند. اعتقادات دیگری از قبیل روز قیامت ، رستاخیز ، بهشت ، برزخ و جهنم، معراج پیامبران و تناسخ روح ، کما بیش در اغلب ادیان جهان به چشم می خورد. جالب این است که در تورات تقریبا" هیچ اشاره مستقیمی به هیچ یک از این مباحث نشده و حتی کلمات فردوس PARDES و جهنم GEHENOM از زبان فارسی به زبان عبری منتقل شدند. البته ناگفته نماند که ؛

کلیهٔ این مقولات معنای درونی و عرفانی دارندکه از زمین تا آسمان با برداشت های ساده مذهبی تفاوت دارند ، و انشاءالله این موضوع را بررسی خواهیم کرد . ولی به نظر می رسد که عرفای جهان یا مذهبیون اقلا" در این مورد که وجود انسان بیش از این جسم خاکی است هم عقیده بوده اند . چنان چه مولانا می گوید:

گر قالبت در خاک شد

جان تو بر افلاک شد

گر خرقهٔ تو چاک شد

جان ترا نبود فنا

دل من رازدان جسم و جان است

نه پنداری اجل بر من‌گران است

فلسفه های مذهبی هندوستان بیش از هر مذهب دیگری به تناسخ یعنی بازگشت روح آدمی در قالب جسم های دیگر اهمیت داده اند. از نظر نگرش دین بودایی ، ما هزارها بار به صور مختلف به این جهان خاکی آمده و رفته ایم. این آمد و رفت روح ما در قالب های مختلف به منظور رشد و تکامل است . اما ، این رشد و تکامل خیلی به کندی جلو می رود و همان اندازه طول می کشد که اگر پرنده ای هر چهارصد سال یکبار با یک دستمال ابریشمی دور کوهی بگردد و آن را بساید تا بالاخره مسطح شود ! البته نباید مأیوس شد، چون در آن زمان که این مثال را آورده اند از دینامیت خبری نداشتند !

آن عده ازما که به این‌گونه عقاید مذهبی (که در نوع خود قابل احترام می باشند) پای بند هستیم ، از طرفی ممکن است به اندازه کافران از مرگ واهمه نداشته باشیم و در صلح و صفای درونی بیشتری ، زندگی را بگذرانیم . اما ، از طرف دیگر ، امکان دارد به جای پرداختن به اصل زندگی کنونی ، مرتب در پی اندوختن پاداش آخرت و یا تحت

عذاب فکری از برای عقوبت در جهنم باشیم ، و یا این که فکر کنیم چون حالا حالاها وقت داریم و چندین بار دیگر قرار است به این جا برگردیم ، پس هیچ عجله ای برای رشد و تکامل نیست !

در رابطه با مرگ و رستاخیز مردگان داستانی فکاهی داریم از جناب ژوزف استالین رهبر خون آشام روسیه شوروی سابق . می گویند که آن خدا بیامرز (؟!) چنان تعصبی در نفرت ورزی به لنین رقیب سیاسی خود داشت که وقتی قدرت را به دست آورد ، فرمان داد که حتی جسد لنین را از خاک در آورند و به مملکتی خارج از روسیه شوروی منتقل کنند. اما متاسفانه هیچ یک از ممالک جهان ، حاضر به قبول جسد لنین نبودند. بالاخره از روی ناچاری استالین نامه ای فرستاد برای بن‌گوریون که نخست وزیر وقت در اسرائیل بود و از او خواهش کرد که جسد لنین را برای قبر کردن در سرزمین مقدس بپذیرد. بن‌گوریون در نامه ای چنین به استالین پاسخ نوشت : به اطلاع حضرتعالی می رسانیم که از نظر ما هیچ مانعی برای به خاک سپردن مرحوم «لنین» در سرزمین مقدس وجود ندارد و این امر را با کمال میل می پذیریم . اما باید به آن جناب مؤکدا" اخطار کنیم که سرزمین مقدس بالاترین آمار احیای مردگان را در جهان دارا می باشد! (منظور از این اشاره ، احیای انبیای مختلف مانند حضرت عیسی و غیره در سرزمین مقدس است).

ترس و وحشت ما از مرگ به خصوص وقتی به اوج می رسد که خودمان یا یکی از عزیزانمان با بیماری امکانا" کشنده ای دست به گریبان باشیم. در این گونه موارد که بسیار دلخراش و ناراحت کننده می باشند تا آن جا که ممکن است نباید بگذاریم پیش بینی های منفی روی ما اثری بگذارند . چون ، همان طور که نورمن کازین و بسیاری مانند او با غلبه بر بیماری مهلک خود و برخلاف پیشگویی پزشکان معالج ثابت کرده‌اند ، روحیه ی شاد و مثبت و یک زندگی پر معنا و پر تحرک ، حتی عزرائیل را هم از رو می برد ! متأسفانه برخی از پزشکان نا خود آگاه با پیشگویی های خود و ایجاد ترس و اضطراب در بیمار ، مرگ او را حتمی می سازند.

لطیفه ای هست در مورد یک چنین پزشکی که بعد از پی بردن به اشتباه رفتار خود ، در سند فوت بیمارش ، این طور نوشت :

علت مرگ : بنده !

اگر در مورد بیماری سخت یکی از عزیزان خود بسیار بی تاب هستیم و به شدت نگران بهبود اومی باشیم ، شاید این بیت معروف سعدی کمی حال ما را توازن بخشد :

شخصی همه شب بر سر بیمار گریست
چون روز آمد بمرد و بیمار بزیست !

همچنین بد نیست رفته رفته مرگ را به عنوان قسمتی از زندگی بپذیریم و به خود بقبولانیم که ؛

کمیت زندگی ما به هیچ وجه به اندازه کیفیت زندگی ما اهمیت ندارد.

آن چه مسلم است همان طور که وقتی از شکم مادر به این جهان خاکی فرود آمدیم به قابله تف و لعنت فرستادیم و با ترس و وحشت از آن دنیای درون رحم مادر دل کندیم ، همین طور به حضرت عزرائیل هم (که در زبان عبری و عربی به معنای یاور و کمک دهنده خداوند است) فحش می دهیم و با ترس و وحشت از این جهان می رویم . زیرا ، همانند جنین درون رحم ، ما هم خبر نداریم که در عالم بعدی چه می گذرد. اما هستند عارفانی که شاید کمی از بقیه ما اطلاعاتشان بیشتر بوده و با مرگ هیچ گونه مشکلی نداشته اند. درباره اندیشه های این آزادگان در آینده بیشتر گفتگو خواهیم داشت. بیایید این بحث نه چندان دلچسب را با ابیات دلنشین مولانا خاتمه دهیم :

مرگ اگر مرد است آید پیش من
تا کشم خوش درکنارش تنگ تنگ
من از او جانی برم بی رنگ و بو
او زمن دلقی ستاند رنگ رنگ
از مرگ چه اندیشی چون جان بقا داری
درگور کجا گنجی چون نور خدا داری

شالم

کیترینگ گلت کاشر جک بروخیم

Royal Catering (Glatt Kosher)

By Jack Berookhim

زیرنظر مستقیم آر.سی.سی (R.C.C.)

مدیریت، خوشنامی و تجربه طولانی
و درخشان مهندس جك بروخیم در امور هتلداری
و کیترینگ، رمز موفقیت چشمگیر مااست.

انواع اردور - شام و دسر در منازل ۲۲ دلار

در منازل اوپن باربکیو OPEN BBQ ۱۵ دلار

(۳۱۰) ۴۵۸-۹۹۹۳

(310) 458 - 9993

جشن های بزرگ و کوچک شما راشاهانه برگزار می کنیم

کیترینگ انحصاری مجتمع فرهنگی ارتص (ولی)
و بسیاری از هتل های درجه اول لوس آنجلس

نرخ مخصوص در ایام هفته در مجتمع فرهنگی ارتص از ۱۹ دلار به بالا

برای برگزاری مراسم عروسی، برمیتصوا، بت میتصوا، شاور، سمینار، کنفرانس،
نمایشگاه و غیره در مجتمع فرهنگی «ارتص» با ما تماس بگیرید.

قهرمانان تورا

ایوب، مرد درد

از : دکتر هوشنگ ابرامی

داریوش فاخری که مرا به همکاری با چشم انداز دعوت کرد ، نتوانستم عذر بیاورم. به او گفتم :
مدتی است در این فکرم که درباره‌ی« شخصیت های تورا » مطالب کوتاهی بنویسم. اگر نوشتم به چشم انداز تقدیم خواهم کرد .گفت :
اگر چنین قصد ی داری بهتر است اول کتاب اخیر الی ویزل را زیر نام «خردمندان و رؤیاگران» بخوانی .
کتاب راگرفتم و خواندم . درباره ده تن از مردان و زنان تورا و چندتن از چهرگان تلمود و بزرگان حسید بود.
یادم آمد که عناوین دیگری در همین زمینه از ویزل در کتابخانه دیده بودم. بدانها نیز رجوع کردم : پنج چهرهٔ تورا و پیامبران خدا که این یکی از سیزده تن دیگر سخن می گوید و بازبه یاد آوردم که این نویسنده‌ی بلند پایه در یک مصاحبه یکساعته تلویزیونی می گفت :
من درباره هولوکاست بیش از چندکتاب ننوشته ام. آثار من عمدتا" درباره یهودیت است.
من ، چه باید بکنم !؟ از این کار چشم بپوشم ؟ برگردم عذر بخواهم ؟ نوشته های الی ویزل را ترجمه کنم ؟! آن ها را خلاصه کنم و یا همان راه پیشین خود راکه برداشت ساده ای از افراد بنام کتاب مقدس بود دنبال کنم ؟ هیچ یک را ! راه دیگری هم بود هر چهره را نخست در کتاب مقدس جستجو کنم و به دنبالش اثر ویزل را درباره آن چهره بخوانم و بعد احساس خود را به عنوان یک یهودی عادی روی کاغذ بیاورم :
الهام دو جانبه ، الهام از دو منبع.
ترجمه کامل نوشته های ویزل را به چند دلیل کاری به جا ندانستم. درست است که او چنان ساده و روان و زیبا می نویسد که نوشته هایش مثل آب زلال چشمه ، روشن وگوارا است اما به قدری محو تلمود و میدراش است و چنان سئوالات عارفانه و فیلسوفانه و حسیدیک مطرح می کند که مجال و فرصت اندیشیدن درباره آن ها برای ما نیست. خلاصه کردن نوشته های بلند او را درباره چهره های کتاب مقدس نیز صلاح نمی دانم. بیم آن دارم که با تلخیص نوشته های بلند او ، جام های زیبای بلورینی را که خلق کرده بشکنم. اما اگر ویزل در این شخصیت نگاری ها مرتب از تلمود و میدراش می گوید من گاه به گاه از خود او نقل قول خواهم کرد.
ه . الف

چرا این همه شاعر ، نویسنده ، نمایشنامه نویس ، سناریو نویس و بازیگر که درباره شخصیت های تورا نوشته اند و در جلد آن ها رفته اند و نقش آفرینان آنان بوده اند ، ایوب را این چنین تلخ و کشنده تنها گذاشته اند ؟ چرا در ادب جهانی درباره **غزل های سلیمان** صد ها کتاب می توان یافت اما **شعر ایوب** را فقط از شاهکارهای ادبی دنیا دانسته اند و گذشته اند. کسی که **الی ویزل** درباره اش می گوید:

« او به بیش از یک ملت ، به بیش از یک عصر تعلق داشت » ؛

چرا وجودش نادیده گرفته می شود !؟

چرا کسی به نام او سوگند نمی خورد !؟

از او کسی چیزی طلب نمی کند !؟

آیا او یک قهرمان نیست !؟

آیا کسی را که با شجاعت کم نظیر در برابر خدا ایستاده و درباره ظلم و ستم بی سبب می پرسد و باز هم می پرسد باید طردش کرد !؟

باید تحریمش کرد !؟

آیا زندگی او فقط یک تراژدی غم انگیز است که خواندنش صرفا" به دردِ گریه ، عجز و لابه می خورد یا این که چیزی ، مسئله ای ، نکته ای در لا به لای حرف های او هست که همه کس جرأت مطرح کردن آن را ندارد !؟

فریاد و فغان ایوب ، پر هیبت و هراس انگیز است . شکوه و ناله و گلایه نیست. تعارف و شوخی نیست . تو فنده و کوبنده است . جان را آتش می زند. جان را که نه جهان را به جهنم بدل می کند. شعله سرکش درفش سر به فلک کشیده ایوب پر درد ابرهای برف رنگ آسمان را به آتش می کشد و زمین و زمان را رنج باران می کند. فریاد جگر سوز ایوب چون رعد قوی است و دلهره آور :

ای کاش روزی که من در آن زاده شدم ، از ایام روزگار محو می شد !

ای کاش شبی که در آن نطفه من بسته شد ، به نابودی می گرایید !

آن روز ، ای کاش به سیاهی مطلق بدل می شد !

و نور خورشید هرگز بدآن روشنایی نمی بخشید !

ای کاش ظلمت و سایه مرگ ، زاد روز مرا در آغوش می کشید !

و هیچ گاه در میان دیگر روزهای سال وجود نمی داشت !

ای کاش آن شب به صبح نمی پیوست !

نفرین بدآن روز باد که غم به ارمغان آورد .

ای کاش ستارگان شفق ، در تاریکی فرو می رفتند

وکسی بامداد آن روز را نمی دید.

نیست باد آن روز که رحم مادرم راگشود و غم بدیده من آورد .

چرا من در زهدان مادر نمردم !؟

چرا آن گاه که از شکم مادر بیرون آمدم روح از کالبدم نگریخت ؟

چرا آغوش مادر مرا پذیرا شد !؟

چرا پستانی که از آن شیر مکیدم ، مرا پذیرفت !؟

اگر مرا در آن هنگام طردکرده بودند ، اینک آرام و آسوده، در آغوش خاک خفته بودم !

درکنار شاهان و شاهزادگان فخر آشنایی که خانه هایشان را ، در زمان حیات ، طلا و نقره زینت داده بود ،

درکنار جنین های سِقط شده ای که هرگز نور را به چشمان ندیدند ،

درکنار زندانیانی که دور از نگاه زندانبانان،

در خواب ناز فرو رفته اند ،

درکنار خادمان ، اربابان ،کوچکان و بزرگان ،

آرزوی مرگ دارم و مرگ سراغم نمی آید !

درد ایوب دردی است سیاه و هراسناک و رعب آور ! درد او صرفا" درد یک انسان یهودی نیست. درد همه انسان ها در همه زمان هاست . **درد خیام مست باده بدست است.** درد بودای غمزده ی چهار زانو نشسته در زیر درخت نارون است. درد کافکای مسلول است. درد تمام فیلسوفان و اندیشمندان بدبین دنیاست. درد همه آدم های ناشناخته و گمنام است. درد آن مرد زنگی است که گرد سفید زیر بینی دارد. درد آن زن زائوی زندگی آفرین است. درد تو جوان تنهای شکست خورده در عشق است. درد پهلوان زورمند بازنده است. درد مرد توانمند توانگرست . درد طفل نوزاد بسته به بند ناف است. درد پیر بریده از بند مهربانی هاست . درد آنان است که مستانه قه قه خنده سر می دهند و درون شان را سرطان نگرانی چنگ انداخته است . درد دشمن کامان است و رنجوران و از بالا به زیر افتادگان و آرزومندان پله ای بالاتر و باز بالاتر. درد ایوب درد همه انسان هاست **و داستان ایوب داستان زندگی هر انسان زنده است.**

کدام انسان ، چه یهودی و چه غیر یهودی ، می تواند ادعا کند که دست کم در ایامی از عمر خود ایوب نبوده است !؟

درد ایوب درد درون همه انسان هاست . اما ، همه کس آن را بروز نمی دهد.

حرف ایوب حرف کهنه ای نیست که خاص عهد عتیق باشد. حرف همه زمان هاست به ویژه زمان ما که درآن پزشک مسیحانفس اش بدل به **دکتر مرگ** شده است !

کتاب ایوب هیچ چیز دورازعقلِ سخت باوری که با دنیای واقعیت جور در نیاید ،که آدم نتواند آن را قبول کند ،که عجیب و شگفت جلوه کند ، ندارد. نه سلیمانی در آن است که زبان پرندگان و چرندگان را بداند و نه نوحی که میان توفان دهشناک جانوران را دو به دو سوار کشتی کند.

داستان ایوب بی غل و غش است . بی پرده است. شسته رفته است. اما از چیزی سخن می گوید که انسان از آن گریزان است. از رنج و درد و غم ! این انسانی که برای گریز از درد ، سر به در و دیوار می کوبد تا یک گول زنک تازه ای پیداکند و هر دم به دنبال چرس و بنگ و باده و مسکن و قرص خواب آور می گردد مگر بدین آسانی به سخنان تلخ درد آلود ایوب گوش می کند و زندگی او را باز خوانی ؟ شاید از همین

رویست که ایوب در میان خیلی آدم های دردمند ، آن مقبولیت عام را که باید داشته باشد ، ندارد. آدمی که با همه رنج ها و غم های ملموس خود درد خویش را پنهان می دارد و حریصانه به دنبال شور و شادی می گردد چگونه می تواند کنار ایوب باشد. انسان دردگریز که آن چه را در درون خود حس می کند به آسانی به زبان نمی آورد از دردمندان دیگر روی بر می تابد.

اما ایوب را با این کارها کاری نیست. او خاموش نمی ماند. فریاد دردمندانه او گوش فلک را کر می کند.

ایوب !

سرچشمه این همه دردکشنده تو در چیست ؟

چه می شود ترا ؟ بگو ! حرف بزن !

و ایوب سخن می گوید :

زمانی مردی بس کامران بودم و قادر مطلق چنان با من بود که به یاری نوری که او فرا راه ام می تاباند در تاریکی نیز راه می رفتم. از چنان ابهت و مقامی بر خوردار بودم که چون از دروازه شهر می گذشتم ، جوانان از هیبت من ، خود را پنهان می داشتند و پیران با عزت و احترام در برابرم مودبانه می ایستادند. به یتیمان و بیوگان و تنگدستان مدد می رساندم و دل همگان را شاد می کردم. به جامه عدالت ملبس بودم. دندان را در دهان شریران و ظالمان و زورگویان می شکستم و با هرکس که روبه رو بودم رفتاری عادلانه داشتم. اما اینک کارم به جایی کشیده که جوانان مرا تحقیر و مسخره می کنند. در فلاکت و بدبختی زبانزد خاص و عام شده ام. مردم از من چون از موجودی مکروه دوری می کنند. آزارم می دهند و سنگ پیش پایم می گذارند. شب به آرامی نمی خوابم. درد راحتی در استخوان و پی و رگ خویش احساس می کنم. زندگی ام خاک و پوچ شده. من که بر هر مستمندی می گریستم و دلم از دیدن هر مسکینی خون می شد، چرا باید بدین روز بی افتم !؟

این چه عدالتی است ؟

چرا خدا از من روی بر تاخته است ؟

ایوب عادل با بی عدالتی روبه روست. از آن دستی که داده ، باز پس نگرفته است !

حرف هایش رنگ کفر دارد اما کفر نیست. عصیانی است که هر آدم با ایمانی با آن ممکن است روبه رو شود.

ایوب از فراز به زمین افتاده. و چه افتادنی هولناک ! یکشبه تمام شوکت ودارایی اش را از دست داده ! شوکت و جلال و مقام اجتماعی که هیچ ؛

ده فرزند برومندش یکجا از دست رفته اند !

ایوب نیکوکار خدا ترس هفت پسر و سه دختر داشت. هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر. پانصد جفت گاو و پانصد الاغ. ده ها و صدها کنیز و نوکر در خدمت او بودند. پسرانش مهمانی های پر شکوه می گرفتند. اما در یک چشم به هم زدن ، ورق برگشت !

همه چیز زیر و رو شد !

حوادث ، با دخالت شیطان ، زندگی ایوب را به باد نیستی کشاند !

ظرف یک شبانه روز ، چند تن ، یکی به دنبال دیگری برای ایوب خبر آوردند که :

چه نشسته ای خرمنگاه و آغل ، هر چه که بود ، آتش گرفت و گله و رمه از میان رفت!

چه نشسته‌ای کلدانیان شتران را به یغما بردند !

چه نشسته ای که پسران و دخترانت در زیر آوار ماندند و هلاک شدند! همه شان ! هر ده تن شان !

و دیگر هیچ !

هیچ چیز نماند !

همه چیز ، پی در پی ، به خاک و خاکستر بدل شد !

ایوب عزیزانش را همراه هست و نیستش از دست داد !

درست ، این بازی روزگار است ، اما ؛

این قدر بی رحمانه !؟

این قدر سبعانه و سنگدلانه !؟

ایوب جامه بر تن درید ، بر سر زد و به زمین افتاد ! با این همه ؛

زبان به کفر نگشود و به خدا نسبتی نداد .

تا امیدانه ناله سر داد که ؛

برهنه آمدم و برهنه باز خواهم گشت .

خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند تبارک باد .

ایوب خاکستر نشین می شود و اندک اندک درد درون را بیشتر و بیشتر حس می کند با این وجود خدا را از یاد نمی برد. حتی وقتی که همسر او که چون بسیاری از همسران دیگر درست در لحظه ای که نیاز به همدلی و همدردی و مدارا و ملایمت است ، چوب سرزنش را بر می دارند و سرکوفت می زنند و امر و نهی می کنند به ایوب می گوید :

خدا را ترک کن و بمیر.

جواب ایوب این است :

چرا ابلهانه سخن می گویی زن !؟

آن زمان که از خدا نیکویی می دیدم ، چرا نمی گفتی تا او را ترک کنم !؟ اینک که شاهد بدی هایم ، به ترک او می خوانیدم ؟!

ایوب به خدا پشت نمی کند. او را از یاد نمی برد. رو در روی او می

ایستد و عصیانگرانه عدالت آفریدگار بزرگ را به پرسش می کشد.

آیا ایوب یکی از دلیرترین ، با ایمان ترین ، پر دل و جرأت ترین و شکاک ترین قهرمانان کتاب مقدس نیست ؟ این اوست که درست در قلب این کتاب آسمانی دادگری را به محکمه می کشد.

ایوب می پرسد :

این چگونه عدالتی است که منِ انساندوست خیرخواه ، باید به تند بادی خورد شوم !؟ زخم های بسیار بخورم ! زندگی بر من تلخ و تباه شود و در لجن زار نفرت فرو روم !

به چه کس باید گفت این را ؟

چه کس می تواند بین من و او به داوری بنشیند !؟

مگر من چه کرده بودم که خداوند مرا به دست ظالمان و بد دلان افکند !؟

اینک یارانم مرا استهزاء می کنند و چشمان من نزد خدا اشک می ریزد. چندان که چهره ام از گریستن به سرخی می گراید .

آیا این است سزای آن همه نیکوکاری ها و خدا ترسی ها ؟ چرا دادرسی در کار نیست ؟

چرابرای همه بیگانه شده ام !؟

آن وقت شریران و زشتکاران و ستمگران و از خدا بی خبران ، هر روز ، روزی بهتر از روز پیشین دارند. تواناتر می شوند. ترس به خانه هایشان راه نمی یابد. چوب خدا بر فرق سرشان کوبیده نمی شود. خدم و حشم آن ها فزونی می یابد. فرزندانشان با دف و عود و نای و نی به رقص و شادی می پردازند. دلشاد و خوش و سعادتمندند و از خدای روی گردان. **به خدا می گویند از مادور شو. زیرا که معرفت طریق ترا نمی خواهیم. قادر مطلق کیست که او را عبادت نماییم و ما را چه فایده که از او استدعا نماییم.**

آیا این عدالت است ؟

این سئوال در **کتاب ایوب** در حین دلیری ، بسیار زیرکانه مطرح است. اگر ایوب از خدا می گریخت کار او آسان تر بود. اما درست هنگامی که بر خاکستر نشسته و با پاره سفالین شکسته ای خود را می خراشد ، شاید که آتش خشمش فرو بنشیند ، ایمانش به ذات پروردگار چون کوه استوار است و تزلزل ناپذیر.

در میان همه کسانی که در زمان کامروایی ایوب دور او حلقه زده اند ، فقط سه تن هستند که به هنگام فروافتادگی او و ایام محنت زای او سراغش می آیند تا تسلایش دهند و او را آرام کنند. این سه از دوستان اویند :

« الیفاز تیمانی » و « بِلدَد شوحی » و « صوفر نعماتی » . گفت و گوی این سه دوست با ایوب و پاسخ ایوب به یک یک آن ها از دلنشین ترین و تفکر برانگیزترین پاره های کتاب ایوب است. ایوب زخم خورده تسلا پذیر نیست. یک بار به آنان پرخاش می کند که:

تا به کی مرا رنجیده خاطر تر می کنید و با سخنان خود خسته ترم. مدام مذمتم می کنید و از باز گفتن حرف های خود شرم ندارید. چرا اصرار می ورزید که نگاه کرده ام و قابل سرزنش و ملامتم ؟ چه چیز را می خواهید بر من ثابت کنید ؟

الیفاز به او گفته است :

آنان که شرارت را شیار می کنند و شقاوت را می کارند هم آن را می دروند. توفان خشم خدا زندگی آنان را تباه می کند و آن ها را به خاک سیاه می نشاند. **استغاثه کن ایوب !**

التماس و التجاء کن .

غم و غصه قاتل آدمیان است و حسد از آن ابلهان .

از تنبیه خدا مترس .

خوشا به حال آن که خدا تنبیه اش کند .

تأدیب قادر متعال را خوار مشمار. او مجروح می کند و التیام می بخشد.

دهان به گناه آلوده مکن . تو کجا می توانستی پاک و عادل باشی !

تو هم مثل هر انسان دیگر شرارت را چون آب نوشیده ای !

بلدد به او گفته است :

مگر ممکن است که خداوند در داوری و انصاف خطا کند ؟

فرزندان تو آلوده ی گناه بودند. قادر مطلق سزایشان را داده است.

اگر تو هنگامی که باید ، از خدا مدد طلب می کردی و نزد او تضرع ،

اگر پاک و راست می بودی ، بی گمان بر تو ترحم روا می داشت و ترا بدین روز نمی نشاند.

اگر تو مرد کامل بودی ، چنین خوار و حقیر نمی شدی .

خداوند روشنایی شریران را خاموش می کند و نور را در خیمه آنان به تاریکی بدل می سازد.

به هر سوی بنگرند با هراس روبرویند و شریران آنانند که با خدا به درشتی سخن بگویند.

و **صوفر** به ایوب گفته است :

ایوب !

بیهوده گویی تو ، آرام بخش غم و رنج تو نیست.

کاش خدا بر تو لب می گشود تا بدانی چرا بدین روزگرفتار آمدی .

بی شک او ترا کمتر ازگناهانت سزا داده است .

تو که حکمت او را به آسانی نمی توانی دریافت .

دست های خود را به سوی او دراز کن و شرارت های خود و فرزندانت را پذیرا شو.

ریاکاران نمی توانند همیشه شادکام باشند.

گفتگوی این سه دوست با ایوب به ظاهر پایانی ندارد. هر کدام هر چه می گوید ایوب پاسخی دندان شکن می دهد و عجبا که هر سه می کوشند ایوب را تسلی دهند اما اصرار دارند که او و فرزندان او خطاکار و گناهکار بوده اند. و این روغنی است بر آتش. درد آلوده به خشم و عصیان ایوب مگر خاموش شدنی است !؟

مثل کوه آتشفشان فوران می کند !

هیچ یک از سه یار او، موفق نمی شوند که آن را فرو بنشانند. کار به جایی نمی کشد.

ایوب همچنان پای می فشارد که مردی عادل و بی گناه بوده است.

هر سه دوست سر خورده کنار می روند !

نوبت به **الیهو** می رسد. او طغیانزده بر ایوب می تازد که ؛

چرا خود را عادل می داند اما در عدالت خدا شک دارد !؟

اما سرسختی ایوب که یک لجاجت کودکانه بی پایه نیست. او که با شک خویش در اجرای عدالت، خدا را انکار نمی کند. او یک یهودی پاک پرهیزگار شیردل است که ترسش از خدا با ترس کور جاهلانه تفاوت دارد. الیهو جوان است. او می گوید :

ایوب !

انسان کوچک تر از آن است که با خدا به جدل پردازد.

چرا با او ستیزه جویی می کنی ؟

چرا ادعا داری که از خدا عادل تری !

ایوب !

بر خیز و در اعمال شگفت خدا تأمل کن !

سر به سوی آسمان بلند کن و بدان که ؛

خالق فلک گستر، در عدالت بی انصافی نخواهد کرد.

شگفتا که ایوب در برابر گفتار بلند این جوان خاموش می ماند و حتی یک کلام هم بر زبان نمی آورد.

و یکباره توفانی دیگر !

داستان ایوب به اوج تکان دهنده ای می رسد :

و خداوند، ایوب را از میان گردباد، خطاب کرده گفت :

هان ؟!

خطاب خدا به ایوب !

پس ایوب فراموش نشده است. او از یاد نرفته است. دست نوازشگر قادر متعال پشت او را می نواند. از ایوب استوار ایمان با همه مجادله هایش دلجویی می کند. توبه ایوب خاکستر نشین بار دیگر ورق را بر می گرداند و خداوند به او سعادتی می بخشد که از سعادت پیشین او درخشان تر است. ایوب باز صاحب فرزندان نیکو و خدم و حشم و کنیزان و نوکران می شود و صد و چهل سال عمر می کند.

آیا عاقبت خوش ایوب صبور، ناشی از ایمان آهنین او نیست ؟

شاید. اما، **الی وایزل** که **ایوب، هم عصر ما** را پس از جنگ جهانی دوم نوشته است، این پایان را جور دیگری می خواهد. او از توبه گری، پشیمانی، تسلیم، خاموشی و رضایت ایوب پس از سعادت دوباره اش سخت در شگفت است و می نویسد:

من همان قدر که طغیان آتشین ایوب را تحسین می کنم، عمیقا" از عقب نشینی شتابزده ایوب در حیرتم ! او به نظر من هنگام فلاکت زدگی به مراتب انسان تر و والاتر می آید تا زمانی که بار دیگر به سر و سامان می رسد ... این جنگنده قهار یکباره به یک بره بدل می شود.

و بعد ؛

چرا که نگوییم ؟

ایوب، به ویژه در سال های پس از جنگ، فکر مرا سخت مشغول کرده بود. در آن روزها ایوب را می شد در هر نقطه ای از اروپا دید. مجروح، غارت شده، دست و پا بریده، بی گمان ناشاد و بی شک تسلیم ناشده.

من از تسلیم ایوب در انتهای کتاب احساس اهانت می کنم. کناره گیری ایوب به عنوان یک انسان توهین به انسان است. او نباید بدین آسانی خاموش می شد. باید به اعتراضش ادامه می داد و ارمغان های تازه را رد می کرد. باید به خدا می گفت :

بسیار خوب، ترا می بخشایم. تا به آن جا که مربوط به رنج و اندوه خود من است، ترا می بخشایم. اما در باره فرزندان مرده ام چه ؟ آیا آنان هم ترا می بخشانید ؟ من چه حق دارم که از جانب آن ها سخن بگوییم ؟

آیا الی ویزل دلیر ترین ایوب زمان ما نیست ؟

آیا تعهدات کیپور خود را پرداخته اید ؟

ترجمه از: سیروس حلاوی



گفت و گویی جالب و بحث انگیز با بانوی اول اسرائیل همسر پرزیدنت حئیم هرتسوگ



پذیرایی تمام رسمی دربار انگلستان از رئیس جمهوری اسرائیل و همسرش خانم اورا هرتسوگ

ملکه الیزابت پادشاه انگلستان

با حالتی هیجان انگیز خطاب به خانم هرتسوگ گفت:

ما نیز از نسل و ذرّیه حضرت داود پادشاه و نبی قوم یهود هستیم!

در بین کلیه مقامات عالیه کشورهای خاور میانه

تنها رئیس جمهوری اسرائیل است که هواپیمای اختصاصی در اختیار ندارد

روز سیزدهم آوریل سال جاری دوران ریاست جمهوری **حئیم هرتسوک** به پایان می رسد. با این که دولت آماده است تا ویلایی با تمام وسائل مورد نیاز را تا پایان عمر در اختیارش قرار دهد، وی نمی پذیرد و مایل است پس از پایان مدت ریاست جمهوری به ویلای شخصی در هرتصلیا نقل مکان کند.

او و همسرش **اورا** در آخرین ماه های اقامت در کاخ ریاست جمهوری، دست به دو مسافرت دلچسب و بحث انگیز به دو کشور بزرگ جهان یعنی انگلیس و چین کمونیست زدند و با خاطراتی بسیار خوش به اسرائیل بازگشتند.

خانم نیر موزس خبرنگار هفته نامه **یدیعوت اخرونوت** پس از کسب اطلاع از بخشی از گزارش های آن مسافرت ها، در صدد بر آمد تا از **خانم اورا هرتسوک** همسر ریاست جمهوری، وقت ملاقات و مصاحبه بگیرد و **برای اولین بار پای خاطرات شنیدنی بانوی اول اسرائیل در زمینه مسائل سیاسی، اجتماعی و خانوادگی اش بنشیند و اطلاعات تازه و منحصر بفردی کسب کند.**

از آن جا که به اعتقاد این ناچیز، قسمت هایی از آن مصاحبه‌ی شنیدنی و بحث انگیز، مورد علاقه و توجه خوانندگان گرامی مجله چشم انداز قرار خواهد گرفت، بخش هایی از گفت وگو های بین خانم نیر موزس و خانم اورا هرتسوگ در اختیارتان قرار می گیرد.

خبرنگار یدیعوت در مقدمه از پذیرایی گرم و محبت آمیز میزبان سخن می گوید و می افزاید:

بانوی اول اسرائیل با رفتاری بسیار فروتنانه دستم را گرفت و به اطاق کار ریاست جمهوری در طبقه اول ساختمان برد و ادامه داد:

اساسا "کلیه اطاق های این قسمت در اختیار من و همسرم قرار دارد و سپس به اتفاق به طبقه دوم رفتیم.

خانم اورا توضیح داد که طبقه دوم اختصاص به کلیه کارمندان و کارکنان کاخ ریاست جمهوری دارد و آن گاه که با صعود از پله ها به طبقه سوم رسیدیم، از سالن پذیرایی، اطاق های خواب و استراحت (دن) دیدن کردم و درهمان سالن پذیرایی پای صحبت خانم اورانشستم.

خانم هرتسوگ گفت :

رسم ما این است که پس از مراجعت از هر سفر مهم خارجی ، کلیه کارمندان و کارکنان کاخ را در یکی از شب های هفته به یک گرد هم آیی بسیار ساده و خودمانی دعوت می کنیم و به بیان بخش هایی از خاطرات و دیدنی های سفرمان می پردازیم و تا آن جا که میسر باشد به سئوال های گوناگون میهمانان خـود جواب های لازم را می دهیم.

خانم هرتسوگ سپس به نقل بخشی از خاطرات دلچسب و شنیدنی خود در دیدار با **ملکه الیزابت پادشاه انگلستان** پرداخت و گفت :

دربار سلطنتی آن کشور از ما پذیرایی گرم و تمام رسمی بـه عـمل آورد . دو بار به کاخ باکینگ هام دعوت شدیم و گفت و گو های شیرین و دلچسبی بینمان صورت گرفت . تا جایی که به ضیافت دوم نام و عنوان دیدار و گرد هم آیی خانوادگی و فامیلی داده شد . زیرا؛

پس از آن که گفت و شنودمان در اصطلاح عوام گـل انـداخت و صورت خودمانی و خصوصی پیدا کرد، ملکه الیزابت از من پرسید :

حیرت می کنم از این که چگونه همسرتان پرزیدنت حئیم هرتسوک رفتار و حرکاتی نظیربسیاری ازافراد جامعه روحانیت یهودکشور ما را دارد !

خانم اورا هرتسوگ جواب می دهد :

همان گونه که اطلاع دارید او در ایرلند و در جایی متولد شده که اجدادش عموما" از جامعه روحانیت یهود بوده اند . افزون بر آن ، وی اساسا" از نسل و ذریه بلافصل حضرت داود پادشاه و نبی قوم بنی اسرائیل است .بنابراین حیرت ندارد که چرا ژست ها و حرکاتش شباهت به مقامات روحانی و مذهبی قوم ما را دارد.

ملکه انگلیس با حالتی هیجـان انگیز دست روی دست خـانم اورا هرتسوگ می گذارد و می گوید :

می دانید که شجره نامه خانوادگی سلطنتی انگلستـان نـیز نمایانگر آن است که ما نیز در اصل از نسل و دودمـان همـان پادشاه یعنی حضرت داود هستیم ! بنابراین شایسته تر آن است که به این دیدار وگفتگو نام و عنوان دیدار خانوادگی و فامیلی بدهیم .

خانم اورا گوید :

ما که تا آن لحظه از موضوع آگاهی نداشتیم دچـار حـیرت فراوان شدیم .

طبیعی است که بیان ملکه الیزابت حالت گرم تر و صمیمانه تری به آن ضیافت داد.

نیر موزس سئوال می کند :

از خاطرات سفر شمـا بـه انگلستـان کـه بگـذریم ، قطعـا" خوانندگان یدیعوت مایل هستند بدانند این دهسال اخیر بـر شما چگونه گذشته ؟ آیا تغییراتی هـم در زنـدگی مشترکتـان بوجود آورده است ؟

● همان گونه که می دانید ، همسرم تا قبل از تـصدی مقام ریـاست جمهوری در ردیف ژنرال های ارتش قرار داشت و در کسوت نظام بسر می برد . بنابراین ، طبیعی است که در آن زمان از زندگی به مراتب ساده تر و بی آلایش تری بر خوردار بودیم . رفت و آمدهامان با دوستان ، آشنایان و بستگان ، به مراتب راحت تر از حالا و فارغ از هر گونه قید و بند بود . بنابراین ، طبیعی است که دیگر آن آزادی عمل را نداریم ، تا نظیر زمان ژنرالی شوهرم تعیین کننده تمام برنامه های زندگی مان باشیم با این کیفیت باید افزود:

اساسا" طرز رفتار و کردار همسر یک رئیس جمهوری در این کشور نیز خود یک هنر است که باید قبلا" آن را یاد گرفت و کار برد . برای مثال ؛

بسیاری از دوستان و همکلاس های سابقم پی در پی به من تلفن می زنند و می پرسند این زندگی تشریفاتی توکی به پایان می رسد !؟

آخر ما می خواهیم باز هم نظیرگذشته های دور ، با حضور تو گرد هم آیی داشته باشیم تاگل بگـوییم وگـل بشـنویم و خاطراتمان را برای یکدیگر بازگو کنیم.

میزبان ادامه می دهد :

● شرکت ما در مراسمی نظیر عقد و عروسی ، برمیتصوا و سایر جشن ها و شادمانی ها و حتی حضور در مجالس ختم و عزاداری بـه دلخـواه خودمان نیست. بنابراین تردیدی وجود ندارد که زندگی ما در ده سـال گذشته ، دستخوش تغیرات چشم گیری شده است .

بسیاری از آزادی هایمان تحت الشعاع انجام وظایف خـطیر مقـام ریاست جمهوری و برنامه هایی قرار گرفته که من نیز باید در آن مراسم به ایفای نقش پردازم.

▣ **آیا در رابطه با مسائل اداری هم کمک هایی به همسرتان می کنید ؟**

● **البته که می کنم** . به خصوص در بعضی از دیدارها و ملاقات ها با شخصیت های خارجی و در صورت لزوم رجال داخل کشور . طـبیعی است که گه گاه نیز باید نکاتی را به همسرم یادآور شوم و یا احیانا" لزوم مطالبی را با مدعوین در میان نهم.

▣ **شما متولد مصر هستید و همسرتان زاده انگلستان ، چگونه با یکدیگر روبرو شدید وکارتان به ازدواج رسید ؟**

آیا شما به انگلیس رفتید یا حئیم هرتسوک به قاهره آمد ؟

● واقع این است :

شوهر خواهرم ، ابا‌ابان از زمان کودکی و سـپس در جـوانـی بـا هـمسرم دوست بـوده انـد . زمـانی نـیز هـر دو از اعضـای سندیکـای دانشجویان یهودی ساکن انگلیس به شمار می آمدند تا آن کـه پس از پایان جنگ دوم ، هرتسوگ به قاهره آمـد تـا از آن جـا بـه اورشـلیم مسافرت کند و از والدینش دیدار نماید. در قاهره به توصیه ابا‌ابان سری به منزل ما زد و تصادفا" خود درب به رویش گشودم و در اطاق پذیرایی دقایقی را به گفت و گو نشستیم . سپس در خواست نمود تا چند بار بـه اتفاق یکدیگر به گشت و گذار در شهر قاهره پردازیم تا ضمن آشنایی بیشتری با یکدیگر ، نقاط دیدنی و تاریخی شهر را نیز به او نشان بدهم .

واقع این است که در آن زمان در قاهره رسم بر این نبود که دختری بتواند به تنهایی با یک جوان بیگانه در خیابان های شهر قـدم بـزند یـا دراتومبیل بنشیند و به گفت و گو پردازد . بر مبنای همین سنت مادرم نیز به مخالفت برخاست و دستور داد هرتسوگ چند بار به خانه بیاید تا با یکدیگر به گفت و گو پردازیم . اما یکی از دوستان مادرم به او اطلاع داد :

ویویان (ویویان نام قبلی یا در واقع نام انگلیسی **حئیم هرتسوگ**

است) از خصوصیات اخلاقی و انسانی خانوادگی روحانی بهره مند است می توانی صد در صد به او اعتماد کنی . مادرم پذیرفت و به من اجازه داد تا به تنهایی به اتفاق ویویان در شهر قاهره به گردش پردازم.

در هر صورت ؛

او صادقانه مقصود خود را با من در میان نهاد وگفت آماده است تا با یکدیگر ازدواج کنیم .

اقامت او در قاهره چهار روز بیشتر طول نکشید . زیرا ؛

فقط همان چهار روز را به دیدار از قاهره اختصاص داده بود.

▣ تا آن جاکه من اطلاع دارم ویویان فارغ التحصیل دانشکده حقوق است که البته با درجه افسری در جنگ های دوم جهانی نیز شرکت داشته ، لطفا" بگویید آیا شما موافق بودید تا از شغل اصلی اش که وکالت دادگستری بوده دست بکشد و واردگود سیاست و ارتش بشود ؟

● در ابتدا زیاد موافق نبودم اما عملا" متوجه شدم که **یک مرد ارتشی و سیاسی بهتر می تواند با مشکلات زندگی دست و پنجه نرم کند و شجاعانه دست به تصمیم‌گیری بزند.**

▣ انتقاد ها و سرزنش هایی راکه به سبب مسافرت شما با هواپیمای شخصی ایزنبرگ به چین به عمل آمد چگونه ارزیابی می کنید (ایزنبرگ یک سرمایه دار بزرگ و فعال اسرائیلی است که نقش بزرگی در برقراری و روابط سیاسی و اقتصادی بین دو کشور اسرائیل و چین ایفاء کرده است).

● **همان‌گونه که می دانید برخلاف آن چه که در بسیاری از کشورهای جهان مرسوم است ، روسای جمهور اسرائیل در طول چهل و پنج سالی که از استقلال ما مـی گـذرد ، هـرگز دارای هواپیمای اختصاصی ریاست جمهوری نبوده اند. بنابراین ، ما فقط می توانیم یا نظیر سایر اتباع این مملکت با هـواپیمای مسافر بری العال به خارج ازکشور مسافرت کنیم یا نیروی هوایی یکی از هواپیماهایش را در اختیارمان قرار بدهد. اما ، چـون نیروی هوایی برای یک پرواز اختصاصی وجه هنگفتی مطالبه می کند و العال نیز در آن روز برنامه پرواز به چین کمونیست نداشت ، این بود که با نخست وزیر و وزیر خارجه به مشـورت پرداختیم . رابین جواب داد:**

چه بهتر این که با هواپیمای شخصی ایزنبرگ به چین مسافرت کنید . او از افتخارات کشور ما است که یکی از خدماتش کمک در ایجاد برقراری روابط ما با آن کشور بـوده است . تصـادفا" شمعون پرز نیز همان روز با همان هواپیمای شخصی ایزنبرگ از قاهره به اورشلیم مراجعت کرده بود.

به هر حال ؛

با این که همسرم از این کار راضی نبود و از طرفی تغییر زمان مسافرت به سبب مشکلاتی که چینی ها داشتند ، میسر نمی شد ، با آن هواپیما به پکن رفتیم.

▣ آیا ناراحت نشدید از این که هواپیمای ایزنبرگ به قصد سوخت گیری و هم چنین امور بازرگانی شخصی وی توقف کوتاهی هـم در پایتخت قزاقستان داشت ؟ (یکی از علل شکایت جمعی از مـردم آن کشور به مسافرت رئیس جمهور با هواپیمای ایزنبرگ هـمین تـوقف هواپیما در قزاقستان و انجام پاره ای کارهای تجارتی صاحب هواپیما بود که آن را مخالف غرور ملی و احساسات عمومی تلقی می کردند.

جواب: اولا" خود ایزنبرگ که همراه ما نبود . حتی در مراجعت نیز که توقف کوتاهی داشتیم ، وی حـضور نـداشت . امـا ، رئـیس جـمهور قزاقستان به فرودگاه آمد و مدتی را بـا پـرزیدنت حـئیم هـرتسوگ بـه گفتگو نشست. در هر صورت ما به راستـی در مـدت اقـامت در چـین کمونیست به معنای واقعی به ارزش سخنان اسحق رابین که گفته بـود :

ایزنبرگ یکی از اتباع دوست داشتنی و افتخار آفرین کشور ما است ، پی بردیم . زیرا؛

او در سرتاسر چین دارای دویست و پنجاه کـارخـانه و کـارگاه و چهارده باب دفتر وسیع بازرگانی و اقتصادی است . اغراق نـیست اگـر بگویم :

آن چه را با نام ایزنبرگ در چین می توان انجام داد حتی همسر من نیز قادر به انجام آن نبود !

(خانم هرتسوگ می خواهد بگوید تا چه حد ایزنبرگ در چین نـفوذ دارد و می تواند مشکلات را رفع و رجوع کند) بنابراین ؛

هر گونه انتقاد از اقدام ما در مسافرت با هواپیمای شخصی ایزنبرگ مردود است و من از این خورده‌گیری های بیجا ، احساس آزردگی می کنم ؛

چرا بعضی ها دایه های مهربان تر از مادر می شوند و دانسته یا ندانسته به تحریک احساسات مردم می پردازند !؟

آیا این بد است که ما بین خودمان با سـایر مـردم کشـور تفاوتی قائل نیستیم ؟

آیا ناپسند است که هیچ یک از روسای جمهور اسـرائـیل تاکنون اصراربـه دراختیـار داشـتن هـواپیمـای اختصـاصی نداشتند؟

▣ آیا درست است که در مراجعت از لندن از پرداخت حقوق گمرکی بعضی از اشیائی که همراه داشتید معافیت‌گرفتید ؟

● این هم از آن اتهامات پوچ و بی اساس است .

آخر چطور ممکن است وقتی همسرم از پذیرفتن یک خانه با تمام وسائل آن به صورت هدیه دولت مخالفت می‌کند ، ما دست به وارد کردن اشیائی از خارج ازکشور اضافه بر آن چه قانون مقرر داشته بزنیم !؟

به راستی که بروز این شایعات ، اسباب تاسف است . حالا بگذریم از این که قانونا" مشمول بعضی معافیت ها نیز هستیم.

میزبان ادامه می دهد :

در هر صورت چاره چیست کسی که واردگـود سیـاست و بردوش‌گرفتن چنان مسئولیت های بزرگی می شود ، طبعا" باید پیه همه چیز را به تن خود بمالد .

یادش به خیر **پرزیدنت فرانسوا میتران** ، در یکی از از دیدار های قبلی مان می گفت :

من هم با چنان مسائلی درگیری دارم اما به خود قبولانده ام :

هرکس تحمل گرما را ندارد بهتر است از رفتن به آشپزخانه خودداری کند.

▣ شما دارای چهار فرزند هستید ، آیا روابط تان بـا آنـان خوب و بر طبق دلخواه است ؟

● بر طبق دلخواه که نیست ! اما، به هر صورت روابط مـان

خوب و حسنه است .البته همان گونه که اطلاع دارید ، هر چهارشان دارای تحصیلات عالی هستند و از موفقت های گوناگون برخوردار.

▣ آیا علاوه بر وظایفی که در کنار همسرتان به عهده دارید ، مشغولیات دیگری هم برای خود فراهم آورده اید ؟

● بله ، در چند رشته امور فرهنگی و کمک های گوناگون به دانش آموزان مدارس نیز پیشگام هستم . برای نمونه ، سوپرمارکتی را دائر کرده ام که اداره امور آن را به عهده تعدادی از دانش آموزان گذارده ام که گروهی از آن ها به نوبت آن جا را اداره می کنند و حقوق هایی دریافت می دارند.

البته این اختصاص به دانش آموزانی دارد که نیاز به درآمد اضافی دارند . افزون بر این که مؤسساتی هم در زمینه کمک به کودکان بیمار در بیمارستان ها دائر کرده ام مخصوصا"کمک به آن عده از کودکانی که از نعمت بینایی محروم اند.

▣ می توانید از بهترین و هیجان انگیز ترین خاطرات خود در طول اقامت سه دوره متوالی در کاخ ریاست جمهوری مطالبی در اختیار خوانندگان قرار بدهید ؟

● بله . روزی که به مناسبت پانصدمین سال اخراج یهودیان از اسپانیا ، پادشاه و ملکه آن کشور به قصد دلجویی از ملت یهود جشنی در کنیسای مادرید ترتیب دادند که ما نیز در آن جشن شرکت داشتیم ، به راستی لحظات هیجان انگیزی بود. به خصوص وقتی پادشاه و ملکه اسپانیا ضمن خوش آمد به ما از آن رویداد ضد انسانی به بدی یاد کردند و نسبت به ما وکلیه مدعوین جملات گرم و محبت آمیزی به زبان آوردند .

دیدار هیجان انگیز دیگر ، از ترکیه بود که پرزیدنت تورگوت اوزال ضیافتی به افتخارمان دادند. آن چه که در آن ضیافت مورد توجه بسیار ما قرار گرفت و هیجان انگیز به شمار آمد ، این بود که ؛

آن میهمانی در کاخ سلطان عبدالحمید برگزار گردید. یعنی همان کاخی که شادروان دکتر تئودور هرتصل بنیان گذار استقلال و آبادی خانه سوم در آن جا با سلطان عبدالحمید به گفتگو نشسته واز وی تقاضا نموده بود تا به یهودیان اجازه مهاجرت به فلسطین آن روز را بدهد و با استقلال قوم در سرزمین ارض موعود موافقت کند.

خاطره دلچسب دیگر همان اشاره صادقانه ملکه الیزابت به اصل و نسب خانواده سلطنتی انگلستان است که قبلا" به اطلاعتان رساندم.

▣ آیا در طول سه دوره اقامت در کاخ ریاست جمهوری توقعاتی هم از مردم اسرائیل داشته اید که بر آورده نشده باشد ؟

● سئوال دلتنگ کننده و بحث انگیزی را مطرح کردید (مدینه گفتی و کردی کبابم) که فقط حالا که چیزی به پایان دوران ریاست جمهوری همسرم باقی نمانده جواب می دهم و با مردم در میان می گذارم.

ببینید !

در تمام مسافرت های ما به کشورهای مختلف جهان ، من نیز در کنار همسرم مطرح بودم ونامم مترادف بانام وی به زبان سخنرانان می آمد. اما ؛

درکشور خودمان ، در جایی که عموم هموطنان عزیز از تلاش هایم در راه مسائل اجتماعی ، فرهنگی و امور تعاونی و خیریه آگاه هستند ، هرگز به یاد ندارم ، درکنفرانس های رسمی و غیر رسمی وگرد هم آیی های گوناگون نام مرا هم پیوست با نام همسرم به میان آورند ! یا حداقل ، یادی هم از زحماتی که در رابطه با مسائل مختلف کشور متحمل شده ام بکنند ! تا جایی که گه گاه اندیشیده ام ؛

آیا مردم مرا هم در ردیف اشیاء بی جان کاخ ریاست جمهوری ، نظیر مبل و میز و صندلی و غیره به شمار می آورند ؟!

در هر صورت امیدوارم در دوره های آینده ، اگر مردم احساس کردند که همسران روسای جمهوری نیز نقش هایی در رابطه با مسائل مهم کشور دارند ، این نکته مهم را به دست فراموشی نسپارند !

البته تاامروز من فقط نام « فراموشی » بر آن می گذارم و بس .

نوشته‌ی : پرفسور شموئیل رهبر

واکسن ضد سرطان

پژوهندگان رشته سرطان مشغول آزمایش واکسن ضد سرطانی هستند که اختصاصا" بر ضد هر نوع سرطان تهیه می شود.

اینک این امکان به وجود آمده است که ؛

با تهیه واکسن موثری که از مواد بافت سرطانی خود بیمار تهیه می شود و تزریق این واکسن به بیمار ، دفاع بدن او را در مقابل آن نوع مخصوص سرطان که بیمار به آن مبتلاست ، زیادکرد تا دفاع خود بدن و سربازان دفاعی بدن ، یعنی لنفوسیت ها و پادتن های (آنتی بادی) ضد سرطان که در بدن بیمار ساخته می شود ، سلول ها و غده های سرطانی را نابود کند.

در هفته اول سال ۱۹۹۳ دکتر جفری شلوم DR. JEFFREY SCHLOM رئیس آزمایشگاه تحقیقات بایولوژی تومرهای سرطانی وابسته به انستیتوی ملی تحقیقات بهداشتی آمریکا (NIH) طی گزارشی تحت عنوان :

«واکسن ضد سرطان»

در یک سمینار علمی نتیجه تجربیات و پژوهش های آن انستیتو را در مورد واکسن ضد سرطان ارائه داد.

ناطق که با هیجان زیادی از موفقیت های اولیه در این زمینه صحبت می کرد ، امیدوار است این واکسن هاکه اینک در مرحله تجربه در محیط کشت سلولی و سرطان موش هاست ، در روی انسان نیز مورد تجربه قرارگیرد و همان نتایج جالب و مهمی راکه درکشت بافت سرطانی و معالجه موش های مبتلا به دست آمده و باعث انهدام کامل غده های سرطانی شده است ، در انسان نیز به دست آید.

اگر همه چیز مطابق دلخواه پیش برود شاید مصرف این نوع واکسن های درمانی ضد سرطان تا سه چهار سال دیگر جزء درمان های رایج سرطان بشود.

معمولا" وقتی صحبت از واکسن و واکسیناسیون می شود ، به یاد واکسن ضد کزاز ، سیاه سرفه ، دیفتری ، فلج کودکان و سرماخوردگی و چند واکسن دیگر می افتیم که در دوران کودکی به خود ما یا به فرزندان ما تزریق شده است که هدف از این واکسن ها ، ایجاد مصونیت و ایمنی بدن در مقابل هر بیماری خاصی است که ما واکسن آن را تزریق کرده ایم .

▣ پیشگیری

هدف اصلی واکسن ها پیش گیری از بیماری و یا بیماری های خاصی است که خوشبختانه نتیجه این واکسیناسیون ها این است که ؛

سالانه جان صدها میلیون کودکان جهان را نجات داده است و مرگ و میر کودکان را از بیمار های عفونی ذکر شده شاید به یک صدم قرن پیش تقلیل داده است.

برای تهیه واکسن مثلا" دیفتری و یا کزاز معمولا" موادی را از کشت میکرب مولد بیماری جدا می کنند . مثل سم میکرب دیفتری و یا سم میکرب کزاز که این ماده سمی را رقیق کرده و به مقدار کم دو یا سه بار به فاصله چند هفته به شخص تزریق می کنند تا بدن شخص بر ضد این ماده سمی واکنش نشان دهد و پاسخ ایمنی ایجاد کند. خاصیت این ماده میکربی و یا فر آورده آن مثل سم میکرب و یا ویروس که اسم علمی آن را « آنتی جن » گذارده اند این است که :

در عین حالی که دستگاه دفاعی بدن را تحریک می کند ، بدن بر ضد ماده میکربی (آنتی جن) یک ماده ضد آن را بسازد که خطرات میکرب را خنثی کند . ورود این ماده میکربی به بدن ، ایجاد بیماری نمی کند . یعنی ؛

کسی که به او واکسن دیفتری و یاکزاز تزریق شده ، هیچ وقت مبتلا به بیماری دیفتری و یاکزاز نمی شود . ولی ، بدن او در مقابل میکرب کزاز و یا دیفتری ایمنی پیدا می کند. علت ایجاد این ایمنی بدن چنین است :

بدن بر ضد ماده میکربی ، یک ماده ضد آن را می سازد به نام پادتن

یا آنتی بادی که محصول کوشش سربازان دفاعی بدن یعنی ، لنفوسیت های متخصص می باشد که نوعی از گلوبول های سفید خون هستند. این ایمنی سال های متمادی در بدن باقی می ماند و گاهی تا آخر عمر شخص واکسن زده ، به آن بیماری مبتلا نمی شود.

گاهی جدا کردن و خالص کردن فرآورده میکربی یا ویروسی مثل سم آن ها (آنتی جن) کار آسانی نیست . در این موارد برای تهیه واکسن ، خود میکرب بیماری زا را با تمهیداتی کشت کرده و آن را زیاد می کنند . بعد با حرارت دادن و یا افزودن مواد شیمیایی میکرب را ضعیف می کنند تا از قدرت بیماری زایی آن کاسته شود . بعد ، این میکرب یا ویروس ضعیف شده را ، به عنوان واکسن به شخص تزریق می کنند تا بدن پاسخ ایمنی ایجاد کند و بر ضد آن میکرب پادتن (آنتی بادی) درست کند و شخص را مصون نماید. نمونه این نوع واکسن ها واکسن ضد بیماری سل BCG است که همه ما تزریق کرده ایم.

برای این که بدن انسان پاسخ ایمنی قوی تری در مقابل یک واکسن ایجاد کند و آنتی بادی های زیادتر و قوی تری بسازد ، ماده فرآورده میکربی (آنتی جن) را با موادی مثل پارافین یا موم و یا مواد پوسته میکرب سل و یا ویروس دیگری مخلوط کرده به شخص تزریق می کنند . وجود این مواد اضافی یا کمکی باعث می شود که بدن انسان ، شدیدتر و قوی تر بر ضد ماده میکربی واکنش نشان دهد و آنتی بادی زیادی بر ضد آن بسازد و تعداد بیشتری سرباز دفاعی بدن (لنفوسیت) را بر ضد آن میکرب تجهیز کند.

سرم های درمانی

در این جا باید توضیح مختصری درباره سرم های درمانی مثلا" سرم ضد دیفتری و یا سرم ضدکزاز بدهم که خواننده‌ی گرامی ، فرق واکسن و سرم را تشخیص دهد.

وقتی کودکی مثلا" مبتلا به دیفتری می شود ، چون بیماری خیلی سریع پیش می رود و در عرض چند روز ممکن است منجر به مرگ او شود ، پزشک نمی تواند منتظر شود تا بدن خود بیمار ماده دفاعی (آنتی بادی) ضد دیفتری تهیه کند و بیماری را از بین ببرد . زیرا؛

برای ایجاد دفاع بدن ، حداقل دو تا سه هفته وقت لازم است تا بعد از ورود میکرب در بدن ، پادتن های طبیعی ساخته شود. به این دلیل پادتن های ضد دیفتری را که قبلا" مثلا" در بدن اسب ایجاد کرده اند و یا سرم خون افرادی که قبلا" دیفتری گرفته و یا واکسن ضد دیفتری زده اند وخون آن ها پر است از ماده دفاعی ضد دیفتری به عنوان درمان ، فورا" به بیمار تزریق می شود که سموم میکربی را سریعا" خنثی کند ، خطرات بیماری را از بین ببرد و البته در عین حال واکسن ضد دیفتری هم به بیمار تزریق می شود که بدن خود کودک نیز آنتی بادی لازم را بسازد.

نمونه دیگر سرم ضد کزاز است که به افراد زخمی شده که در آنان احتمال آلودگی زخم به میکرب کزاز وجود دارد ، سرم ضد کزاز تهیه شده در اسب و یا انسان را همراه با واکسن ضد کزاز تزریق می کنند. این درمان ها نیز تاکنون جان صد ها میلیون نفر را از مرگ حتمی نجات داده است.

بعد از مقدمات بالا ،

برای آشنا شدن با واکسن ها و طرز کار آن و چگونگی تهیه واکسن هایی که دفاع موثری در بدن ایجاد کند ، حالا برگردیم به اصل مطلب یعنی واکسن سرطان و کار برد آن برای معالجه سرطان.

واکسن سرطان و کاربردش

باید یادآور شوم که ؛

در مورد سرطان هم ، دانشمندان اول سعی کردند که از سرم های تهیه شده در حیوانات به خصوص موش ها و یا در انسان که بر ضد نوعی سرطان عمل می کند استفاده کنند. با وجود موثر بودن این سرم ها ، متاسفانه این سرم ها آن قدر قوی نیستند که باعث از بین بردن کامل سلول های سرطانی شوند و آن ها را نابود کنند . باید سربازان دفاعی بدن یعنی لنفوسیت های متخصص دفاع بدن بر ضد آن نوع سرطان ، تجهیز و تکثیر شوند تا این مدافعین بدن ، سلول های سرطانی را نابود کنند.

(برای اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتاب **معمای سرطان و توارث** مراجعه شود) .

برای تجهیز و زیاد کردن سلول های لنفوسیتی دفاعی که قدرت ایمنی بدن را تشکیل می دهد ، بدن شخص باید یا با خود سلول های سرطانی و یا فرآورده و موادی از این سلول های سرطانی ، تماس و برخورد پیدا کند تا بدن بر ضد این ماده (آنتی جن) سرطانی ، قوای دفاعی خود رابه کار برد . در این جا دو اشکال مهم وجود دارد که نمی گذارد بدن قویا" در مقابل سلول سرطانی دفاع کند و آنتی بادی ضد سرطانی قوی تولید کند :

اول این که سلول های سرطانی ، همان سلول های خودی بافت بدن شخص است که به سرعت تقسیم می شوند و بدن ممکن است این سلول خودی سرطانی شده را یک سلول غیر خودی و خارجی مانند میکرب دیفتری و کزاز تلقی نکند که بر ضد آن ماده دفاعی (آنتی بادی) بسازد.

دوم این که معمولا" سلول های سرطانی به خصوص در اوایل بیماری در داخل غده سرطانی بسته و محصور هستند و با سربازان دفاعی بدن (لنفوسیت ها) بر خورد و تماسی ندارند که باعث بیداری و تجهیز قوای دفاعی بدن بر ضد آن سرطان بشود و بالطبع تا این برخورد و تماس حاصل نشود ، پاسخ ایمنی بدن تولید نمی شود و وقتی سلول های سرطانی در بدن پخش شدند آن وقت دیگر قدرت ایمنی بدن قادر نیست همه سلول های سرطانی را نابود کند.

حالا با در نظر گرفتن این دو مشکل ، پژوهندگان با استفاده از تجربیات قبلی تمهید هایی به کار می برند که هر دو مشکل را پشت سر گذارند و واکسنی تهیه کنند که دستگاه ایمنی و دفاعی بدن را وادار کند

که بر ضد مواد موجود در سلول های سرطانی ، آنتی بادی مخصوص بسازند و سلول های دفاعی یعنی لنفوسیت ها هم بر ضد آن نوع سرطان تجهیز گردند تا غده سرطانی را نابود کنند.

تهیه واکسن اختصاصی و موثر بر ضد سرطان بیمار

چنانچه گفته شد ؛

با وجود این که منشاء سلول های سرطانی ، سلول های سالم خود بیمار است که سرطانی شده ، با وجود این ؛

به علت سرطانی شدن تغییراتی در ساختمان سلول های سرطانی به وجود آمده که با سلول های سالم فرق دارد .

مثلا":

بعضی از سلول های سرطانی موادی را به مقدار زیاد تولید می کنند که در سلول های سالم وجود ندارد . مثلا" در مبتلایان به سرطان روده بزرگ (کولون) که سرطان بسیار شایعی است ، سلول های سرطانی ماده ای را به مقدار زیاد می سازند به نام

(CHORIO - EPITHELIAL ANTIGEN) CEA

(این ماده CEA در سرطان پستان و تخمدان نیز مقدارش زیاد می شود) و یا در مبتلایان به سرطان غده پرستات ، ماده دیگری ساخته می شود به نام :

(PROSTATE SPECIFIC ANTIGEN) PSA

که این مواد غیر عادی تولید شده در این سرطان ها وارد خون می شود و پزشگان با جستجو و اندازه گیری CEA و یا PSA به وجود سرطان و پیشرفت آن پی می برند. این دو ماده محصول سلول های سرطانی ، هر دو خاصیت آنتی ژن دارند یعنی اگر به شخص تزریق گردند ، بدن با این مواد مثل یک ماده خارجی و سم میکربی رفتار می کند و بر ضد هر ماده سرطانی ماده ضد آن را می سازد و سلول های دفاعی متخصص (لنفوسیت) را بر ضد آن ماده تجهیز و تکثیر می کنند . زیرا ؛

آنتی بادی بر ضد مثلا" CEA به طرف سلول های سرطانی که این ماده را درون و روی پوسته خود دارند ، حمله می کند تا سلول سرطانی را نابود کند.

اتفاقا" در تجربه روی موش ها وقتی مثلا" ماده CEA را به موش های آزمایشگاه تزریق می کنند ، بدن موش قدرت ایمنی و دفاعی بر ضد سلول های سرطان روده پیدا می کند . همین طور وقتی PSA ماده پرستات به موش ها تزریق گردید ، بدن موش ها بر ضد آن ، آنتی بادی تولید کردند و بدن موش در مقابل سرطان پرستات مصونیت می یابد . برای تقویت پاسخ ایمنی شدید تر و دفاع قوی تری بر ضد آن نوع سرطان پیدا کنند ، تا بتواند غده سرطانی را سریعا" نابود کند.

یکی از این مواد کمکی که با آنتی جن مخلوط می شود و نتیجه فوق العاده جالبی دارد ، ویروس آبله است .

وقتی ویروس آبله را با ماده ای که از سلول های سرطانی دست آمده مخلوط می کنند به موش تزریق شود ، بدن موش پاسخ ایمنی شدیدی می دهد و مصونیت قوی در مقابل آن نوع سرطان پیدا می کند.

امروزه از مخلوط کردن ویروس آبله برای تهیه واکسن های مختلف ، استفاده های زیادی می شود . مثل واکسن ورم کبد (هپاتیت) واکسن آبله مرغان و زونا ، واکسن مالاریا و واکسن های موثر دیگر که از بحث این نوشته خارج است.

برای این که ویروس آبله در عین این که قدرت دفاعی بدن را زیاد می کند ، ایجاد بیماری آبله نکند ، دانشمندان در ساختمان ویروس آبله تغییراتی داده اند و قسمت هایی از ژن های ویروس آبله را حذف کرده اند که بیماری زا نباشد و در عین حال ، به جای ماده آنتی جن مثل CEA و یا PSA که مواد پروتئینی هستند ، ژن سازنده هر ماده را از مخزن ژن های سلول یعنی هسته سلولی جدا کرده (به کتاب معمای سرطان و توارث مراجه شود) و ژن یک ماده سرطانی را با ویروس آبله ترکیب می کنند. وقتی مخلوط این دو ژن را به کشت سلولی بافت موش وارد می کنند ، این ویروس ترکیبی که حامل ژن ماده سرطانی نیز هست وارد سلول های کشت می شود. اگر این سلول های کشت که حاوی مخلوط دو ژن است به موش مبتلا به سرطان تزریق گردد ، در بدن موش پاسخ ایمنی شدید می دهد و دفاع ایمنی بدن موش ، غده های سرطانی موش بیمار را از بین می برد و آن را معالجه می کند.

در تجربه دیگری اگر این سلول های ویروسی را به موش سالم تزریق کنند و بعد سلول های بافت سرطانی را از موش دیگر به موش سالم پیوند کنند ، به علت وجود قوای دفاعی و ایمنی در بدن موش سالم واکسینه شده ، غده سرطانی پیوند شده رشد نمی کند و از بین می رود.

به علت این که تجربیات و مطالعات یاد شده در کشت سلولی بافت سرطانی موش ها بسیار موفقیت آمیز و هیجان انگیز بوده است ، در طول مدت سخنرانی دکتر جفری شلوم در حالی که شیشه ای محتوی این واکسن ترکیبی را که از ژن CEA و ویروس آبله تشکیل شده بود ، به حاضرین در جلسه نشان داد و گفت :

در اواسط سال ۱۹۹۳ با اجازه مقامات دولتی و مرکز تحقیقات بهداشت ملی امریکا مرحله اول تجربه این واکسن روی چند بیمار مبتلا به سرطان روده بزرگ آغاز خواهد شد . در صورتی که این کار با موفقیت همراه باشد در مرحله بعد به تعداد بیشتری از بیماران سرطانی تزریق خواهد شد .

امید بسیار وجود دارد که تا سه چهار سال دیگر ، این « **واکسن درمانی** » یک روش مطمئن و رایج برای سرطان کولون (روده بزرگ) باشد. همین طور این روش در مورد تهیه واکسن های درمانی و پیش گیری بر ضد سرطان پستان - سرطان تخمدان - سرطان پرستات و بالاخره بیماری ایدز AIDS به کار رود.

لس آنجلس - بیست و پنجم فوریه ۱۹۹۳

ترجمه‌ی : مریم میزراحی

نامه سلمان رشدی به نیویورک تایمز

اضطراب چهار سال و شمارش



الان مدت چهار سال است که من هنوز این جا هستم. عجیب آن که چطور هم احساس پیروزی و هم باختن می کنم.

برای این که در ۴ فوریه ۱۹۸۹ وقتی این خبر را از ایران شنیدم ، واکنش من این بود که مرگم حتمی است.

یک شعر از دوستم RAYMOND CAVES یادم می آید که وقتی برای سرطان شش پیش دکترش رفته بود ، از او پرسیده بود :

آیا شخصی مذهبی هستی که در جنگل زانو بزنی و طلب کمک کنی؟

او در جواب گفته بود :

نه . ولی ، از امروز شروع خواهم کرد.

به هر حال ؛

من یک شخص مذهبی نیستم و زانو نخواهم زد .

به تلویزیون رفتم و در یک مصاحبه گفتم :

ای کاش این کتاب را به صورتی دیگر نوشته بودم .

چرا این طور گفتم ؟

زیرا ؛

زمانی که رهبر یک کشور تروریستی ، دستور کشتن مرا به اسم خداوند می دهد ، باید یک شخص خشمگین یا بی عقل باشد.

من قصد نامفهوم گفتن نداشتم . برای این که دستور قتل به عنوان خدا داده شده ، کمتر به خدا فکر خواهم کرد.

بعدا" پیش خودم فکر کردم ؛

اگر خدا وجود داشته باشد ، فکر نمی کنم که از آیه های شیطانی ناراحت شده باشد و اگر فرض کنیم که خداوندی وجود ندارد که به هر حال از این کتاب ناراحت نخواهد شد . بنابراین دعوا میان من و خدانیست . بلکه ، میان من و کسانی است که به قول BOB DYLAN :

«کسانی هستند که چون خداوند طرف آن ها را دارد می توانند به هر عملی دست بزنند».

روز بعد پلیس به دیدن من آمد و دستور داد که به هیچ جا نروم و مراقب من بود.

خوابم نمی برد و به فرشتگان مرگ گوش می دادم.

خاطرتان هست ؟

همه ما فکر می کردیم که این مسئله در یک روز حل می شود.

الان اواخر قرن بیستم است.

آیا انصاف است که کسی به خاطر نوشتن یک کتاب به قتل برسد !؟

همه این طور فکر می کردند که این بحران در یک روز تمام می شود .

چند روز گذشت و الان مدت چهارسال است که دستور قتل من قابل اجرا است.

به من گفته اند که هیچ کس مثل من نیست که زندگیش این گونه در خطر باشد.

▣ پیروزی و شکست:

پیروزی این است که من هنوز زنده ام و شکست این که هنوز زندانی ام .

در سال ۱۹۹۲ سه ایرانی را از انگلستان اخراج کردند. به من گفته شده بود که اینان جاسوس بوده و قصد کشتن مرا داشته اند.

مترجم ایتالیایی آیه های شیطانی نزدیک بود به قتل برسد .

مترجم ژاپنی کشته شد.

پلیس ژاپن گفته که :

مترجم به دست تروریست های خاور میانه که از چین وارد شده بودند، کشته شده است.

یک گروه ایرانی ، آخرین وزیر شاه ، شاهپور بختیار را در پاریس کشتند. آنان سر او را بریده بودند.

یک گروه دیگر که خواننده « فریدون فرخ زاد » را در آلمان به قتل رساندند. او را قطعه قطعه کرده و در یک کیسه گذاشتند.

الان ۴۵ ساله هستم.

بدون اجازه نمی توانم جایی بروم ، حتی کلید خانه ام را نمی توانم با خودم داشته باشم. **در مواقع اضطراری مجبورم در عرض ۲۰ شب روی ۱۳ تخت مختلف بخوابم.** این جور وقت ها ، کابوسی در وجودم پیدا می شود.

این حالت زندگی کردن ، باعث شده که بعضی از مردم و به خصوص همسرم ، مراگاومیش صدا بزنند ! ولی ؛

این جور زندگی کردن و کشته شدن ، برای من یک پیروزی است .

به خودم تعلیم داده ام که ؛

همه چیز می گذرد ، آن عصبانیت ها و تلخی ها از بین خواهد رفت

من به زندگی معمولی ام بر می گردم.

مانند هر شخص دیگری از آزادی اسیران در لبنان خوشحال شدم .

این موقعیت خوبی بود برای دولت انگلستان که با کشور ایران روابط معمولی برقرار کند.

در دسامبر ۱۹۹۰ بعد از آن که آخرین اسیر در لبنان TERRY ANDERSON (خبرنگار آسوشیتد پرس) ، آزاد شد ، به من اجازه داده شد که وارد آمریکا شده و یک سخنرانی که مصادف بود با دویستمین سالگرد BILL OF RIGHTS در دانشگاه کلمبیا بکنم.

روز بعد تمام شبکه های خبری با من احساس همدردی کردند. برای من این کار خیلی مثبت بود. خیلی واضح بود که ملت آمریکا توانسته است این نکته را بیش از مردم کشور خودم درک کند.

در کشور خودم ؛

من را به عنوان این که می خواهم مسلمانان را آتشی و خشمگین ترکنم ، محکوم کردند.

در طی سال بعد به کشور های دیگری مسافرت کردم.

برای این که بتوانم مسئله رشدی را برای ملل دیگر واضح ترکنم ، تا از وضع روحی من آگاه شوند.

مثل این است که زخمی بدون مرهم دارم و این حالت تمام توانم را از من می گیرد.

در بهار سال ۱۹۹۲ به واشنگتن رفتم که در کنگره آمریکا یک سخنرانی ایراد کنم. روز قبل از آن جیمز بیکر (وزیر خارجه سابق آمریکا) ، به رهبران کنگره زنگ زده و از آن ها خواسته بود که از سخنرانی من جلوگیری کنند. در عین حال جورج بوش چون نمی خواست مرا ملاقات کند ، من را فقط یک نویسنده خطاب کرده بود.

در اکتبر ۱۹۹۲ از من دعوت شد ، به هلسینکی بروم . برای من افتخار بزرگی بود. ولی ؛

عدم شرکت سفیر انگلستان در محل سخنرانی برای من غیر قابل انتظار بود !

وقتی به انگلستان برگشتم به وزارت خارجه زنگ زدم و پرسیدم :

چگونه می توانم به ملل دیگر ثابت کنم که کشور انگلستان از من پشتیبانی و حمایت می کند ، جایی که سفیر انگلیس در محل سخنرانی من حضور ندارد ؟!

بعد از این واقعه سفیر و کشور انگلستان بیشتر از من حمایت می کنند.

در ۲۵ اکتبر به آلمان رفتم. کشوری که در صدر کشور هایی است که با ایران روابط بازرگانی دارد.

برای من رفتن به آلمان حکم معجزه را داشت.

کشور آلمان اعلام کرده بود که اگر ایران ، به من در آن کشور سوء قصد بکند ، آن ها کلیه روابطشان را با این کشور قطع خواهند نمود.

به خاطر آن که در نوامبر وزیر دادگستری ایران اعلام کرده بود که :

وظیفه هر شخص مسلمان است که من را به قتل برساند. کشورهای سوئد و کانادا نیز به ایران اخطار داده بودند.

اوائل دسامبر که به کانادا رفتم ، قبل از این که برای ایراد سخنرانی بروم ؛

نخست وزیر **اونتاریو** که BOB RAE نام دارد ، **من را در آغوش گرفت و اولین رهبری بود که در آن اجتماع شرکت کرده بود.** روز بعد به **اوتاوا** رفتم و در مورد حقوق بشر در پارلمان سخنرانی کردم . اعضای پارلمان به من قول دادند که ؛

موضوع مرا با سازمان ملل و کشورهای دیگر در میان خواهند گذاشت.

توفیقی دیگر و این بار **با بیل کلینتون.**

همیشه می دانستم که این دردسر بزرگی است . ولی ، حداقل من اقدامی در این مورد می کنم .

هنرمندان و نویسنده های ایرانی همیشه از من پشتیبانی می کنند و برای آنان هم یک جنگ است.

به هر حال ؛

من نمی توانم ببازم . بنابراین ؛

ما باید پیروز شویم .

بقیه در صفحه 66

VARIETY Golbaran

SUNDAY APRIL 18 1993

AT 7.00 P.M.

محل اجرا

BEVERLY HILLS HIGH SCHOOL AUDITORIUM

241 MORENO DR.
BEVERLY HILLS, CA 90212

پارکینگ رایگان



رقص ارژانتینی
ALBERTO TOLEDANO & LOREEN ARBUS

عضو 08

برای دریافت اطلاعات بیشتر
با ۰۸ ایرانیان تماس بگیرید

(818) 9 08 08 08

PROCEEDS WILL BE DONATED TO CHILDREN'S LUCIMIA RESEARCH

واریته‌ائی فراموش نشدنی

با حضور هنرمندان ایرانی و بین المللی

هنرمند محبوب
شهلا سرشار



هنرمند ارزنده
فرید فرجاد



هنرمندان
ارمنی
گروه رقص
هنری
ابکار



محبوب جوانان گروه **بلک کتز**

گلباران

برنامه‌ای از
حیفا ـ حداسا

با شرکت
هنرمندان ارزنده

ومدیریت افتخاری
بهزاد مسرور

صحنه‌گردانی
مولود ذهتاب

تکنوازی
سیامک پویان

بهای بلیط ۳۵ دلار
در کیشه ۳۰ دلار

محل فروش بلیط:

شرکت کتاب ـ وست وود
میلرز مارکت ـ در منطقه ولی
وی.د.أ سیستم ـ ون نایز
رامسر مارکت ـ فرفکس
ایلات مارکت ـ پیکو
فروشگاه ستاره ـ سانتا مونیکا
وان استاپ مارکت ـ رسیدا

از لا به لای نامه‌ها و تلفن‌های شما

■ **آقای س . الف . ساندیاگو**

از شما متشکریم که قلم دست گرفته و نکته هایی بسیار جالب را بانگرشی موشکافانه بررسی کرده و تذکراتی داده‌اید .

کسانی چون شماکه دل می سوزانند و احساس مسئولیت می کنند ، برای ما ، ارزش والایی دارند .

در مورد **آقای فاخری** و سازمان **سیامک** برای کاربردن اصطلاح **ایرانی تبار** ، در شماره های آینده مفصل نوشته خواهد شد .

با احترام به موازین آزادی و آزاد اندیشی ، در شماره‌ی پیش ، مقاله‌ی بسیار باارزش و تحقیقی **استاد پروفسورامنون نتصر** راکه بخش هایی از آن ، هم‌آهنگ با عقیده مان نبود ، در دو صفحه کامل چاپ کردیم .

در نامه‌ی دوم شما ، درباره‌ی نوشته‌ی :**کهن ترین یهودیان ایران در شیراز** ، از یادآوری هاتان سپاسگزاریم و این هم نکته هایی که به یادمان آوردید :

۱ - در قسمت « **نگاهبانان ساز و نوا** » ، آقای برهان ، **آقای جلال قانونی** را با **آقای جلال چشم بالا** اشتباه گرفته‌اند ...**جلال چشم بالا** و **منوچهر شیرازی** که دنبک می نواخت و آوازی خوش داشت ، همکاری داشتند و به نام « **جلال و منوچهر** » معروف حضور مردم شیراز بودند .

۲ - در بخش « **آبادی و ویرانی** » در خصوص کارگران ساختمانی یهودی ، برای خواننده این خاطرات چنین استنباط می شود که ؛

شغل کارگری و بعضا" ،کارهای پست ساختمانی در شیراز ، مختص یهودیان بوده ... و آقای برهان ، علیرغم نکته سنجی و ریزبینی ، تعدادکم تر این کارگران را در مقایسه با جمعیت کلی و اشاره به **معماران و استادکاران متبحر و مشهور نادیده گرفته‌اند !**

● در مورد بقیه یادآوری های شما ، مطمئنا" ، نظرتان را در بخش دوم مقاله ، انجام یافته دیده‌اید .**باز هم سپاسگزاریم .**

■ **آقای مسعود ك . تارزانا**

سپاسگزاریم از توجه خاصی که به چشم انداز وکوشش همکاران دارید .

آدم های مذهبی ، لزوما" در روابط روزمره‌ی زندگی ، انسان های برتری نیستند . **تجربه‌ی بد شما با یکی از افرادی که بسیار مذهبی است ، نباید شامل تمام افراد مذهبی و یا خدای ناکرده دین یهود شود .**

اصولا" سنت های یهودی از ما انتظار ندارند که به حد کمال برسیم . ما فقط باید درحال بهتر نمودن خود باشیم . **رسایی یا تکامل ، بالاترین پایگاه مردمی است .** در تلمود عمل **میتصواکردن** ، یعنی **تصفیه‌ی خود** و برخورداری از استاندارد بالاتری از فرد مذهبی درخواست می شود . ولی ، **به هیچ وجه افراد بسیار مذهبی را بالاتر از افراد دیگر قرار نمی دهد .**

■ **خانم ش . ف . آناهایم**

باسپاس از مهر بسیارتان به **چشم انداز** وگردانندگان‌اش .

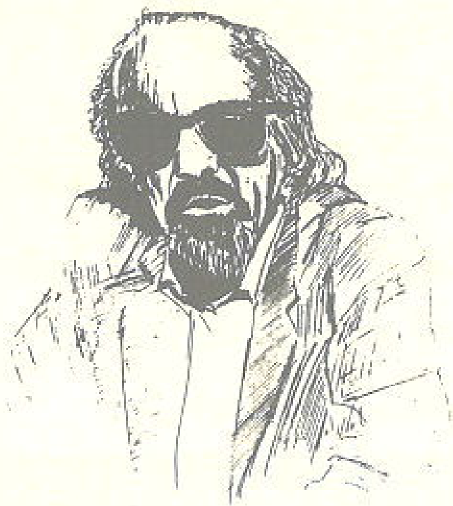
البته‌که ما یهودی هستیم . ولی ،

دلیلی نداردکه همه یکسان فکرکنند .

تاریخ یهود نشانگر همین تضاد های ایدئولوژیکی است و تکامل در این گونه برخورد های فکری می باشد . به همین خاطر ، **پویایی و شکوفایی خود را تاکنون نگاه داشته است .**

بیچارگی وقتی به وجود می آید که « ما » تنها به « خود » اندیشیم !

« ما » یعنی خودِ « ما » و نه هیچ‌کس دیگر . لازم به توضیح نیست که عاقبت چنین طرز فکری که در آن تنها به « **خود** » اندیشیم ، چه خواهد بود !



سالی چند با:

کهن‌ترین یهودیان ایران !! در شیراز

نوشته ی : برهان

« بخش ۳ »

با سپاس بسیار از هم میهنان ارجمند و هم‌اندیشی که پس از دریافت دو شماره ی تازه ی « چشم انداز» و خواندن نوشته‌ام، به خرده‌گیری پرداخته‌اند یا از سر مهر ، بزرگ‌ام دانستند و مهربانانه ،کارم را به دیده‌ی پذیرش گرفتند .

این نوشته در این شماره پایان یافت . بازهم چشم به راه دریافت اندیشه ها و برداشت های خوانندگان ارجمند هستم تا یک جا به داوری پردازم .

به امید آن‌که دیگرکسان نیز مارا با ویژگی های مردم شهرشان آشنا سازند . دست شمایی را به‌گرمی می فشارم‌که به ایران و مردم‌اش مهر می ورزید .

« برهان »

☐ ملو ! خو ندیدی ؟! (ملا ! خواب ندیدی ؟!)

شاید شگفت زده از خود پرسیده اید :

خواب دیدن ملایان به بچه ها چه ؟!

گوش کنید !

« هزار نکته‌ی باریک‌ تر ز مو این جاست ! »

کم نبودند کوچک و بزرگ شیرازیان که با خود می اندیشیدند ؛

باید یهودیان را مسلمان کرد !

به «باید» و «مسلمان کرد» بیشتر اندیشید تا بسیار دانستنی ، دستگیرتان شود !

یهودیان برای آن که بچه هاشان را از دست آزار هرروزه بچه های گسترش دهنده ی اسلام رهایی بخشند ، یادشان داده بودند که بگویند :

« هَنو خو ندیدیم !» (هنوز خواب ندیدیم !)

هر زمان‌که خواب مسلمان شدن را دیدیم، مسلمان می شویم» ...و در افسانه (!) های شیرازیان آمده بود که ؛

چند دختر خواب دیده بودند مسلمان شدند ! چون مادر و پدر به آنان پروانه ی مسلمان شدن نداده بودند ، از خانه گریخته اند و به خانه فلان یابهمان پیشوا پناه برده و مسلمان شده به خانه بخت رفته و یک پسر و یک دختر هم‌گیرشان آمد !

به دنبال آن چه آمد ، بچه های کوی (محله) لب آب (همان جاکه ما خانه داشتیم و هنوز هم داریم) هر روز از ملایان درباره‌ی خواب دیدن می پرسیدند و پس از شنیدن پاسخ « نه » درد دین در دل های کوچک بچه پسران می جوشید و می بایست کاری می کردند !

از فریاد های پیاپی ، از ناسزاهای کوچک و بزرگ ، از پرتاب سنگ ریزه تا گاه سنگ های درشت ! از شوخی های بی مزه تا بدترین ناسزاها و... از سوی بچه ها ارمغان می شد و بالاترین واکنش ملایان ، ناسزایی بود که به چنین آرزویی می انجامید :

« داغت تو دل ننت !

زیر هُتُلِ دولتی بیری !»(زیر ماشین دولتی بری !)

و آن گاه که بچه ها یک باره ، خنده ای از بن دل سر می دادند ، امیدش را چنین بازتاب می کرد :

« رو تن شور بخندی !»

یهودیان آزرده ، آرزو می کردند که بچه ها بمیرند و روی سنگ مرده شوی خانه بخندند !... و نگذریم از این که ؛

بسیاری از زنان و مردان ، به ویژه ، پیران خانواده و یا پیروان (مقلدین) بی چون و چرا ، همواره به دنبال مرگ مردی دینی ، می گفتند :

« آقو رو تَن شور می خندیدن ! »

و یا :

«جدُم بزنه کَمرُم اَگه دروغ بگم ...به سرعلی قسم...آقویه خنده ی داش که همه ی صورتشو گرفته بود !»

و این همه از آن روی است که تازه در گذشته ، در گروه بهترین هاست و یکراست به بهشت رفته است . بازماندگان نیز چنان چهار چشمی خیره به گوینده نگاه می کردند که وی تیر را به نکته ی آماژ خورده می دید و افسانه را می پروراند و فرجام کار ؛

اگر مرده زیر دست مرده شوی خندیده یا نخندیده بود ، نیک فرجام بود یا نبود ، گوینده‌ی چنان افسانه ای ، شادمان می گشت به پولی که یکی از بازماندگان و یا پیرو چشم و گوش بسته ، یواشکی به او می داد !

از خواب های راست و دروغ پس از درگذشت بزرگان و یا پیران خانواده بگذریم و گرنه ،کار دست مان می دهد و مارا توان بازتاب یک از هزارش هم نیست !

بچه هامی رفتند تا نیمروز که برای ناهار باز می گشتند و باز پرده ی بامدادی بالا می رفت و همان سخنان چندش آور بود که در هوای بازارچه پژواک (انعکاس) می یافت و گاه مردان گذر هم ، پسرکان را همراه بودند و داستان باپادر میانی یکی دو مرد یا زن پاکدل ، فرجامی نیک می یافت و مردان یهودی به کارشان می پرداختند.

گویا همه ی این داستان ها ، در برابر فروش خوب روزانه، باد هوابود !

و ملایان یهودی بازارچه‌ی ما نه خواب دیدند و نه مسلمان شدند ! بی گمان ، خواب که می دیده‌اند ، چرا خواب مسلمان شدن نمی دیدند ، گویا خداهم و نمی داند !

● دادو ستد پایاپای

اگر یادتان باشد ، گفتم که ؛

دوستان یهودی بسیار زود می آمدند . گروهی بر این اندیشه بودند که ملایان ، کنیسا یا کنیسه می روند و از همان جا به فروشگاه باز می گردند ...و این زمان هم آهنگ بود با آمدن کاروان های کوچک وبزرگ روستاییان از بیرون شهر به کاروانسرایی که رو به روی فروشگاه دوستان بود.

روستاییان بیشتر همان کسانی بودند که به «ملایان» بدهی داشتند.

داستان بدهی آنان و چگونگی اش را هم باز می گویم.

روستاییان فرآورده های خود را همراه داشتند و خریدار می خواستند.

یهودیان سود چشمگیرشان در خرید از روستاییان بود و سپس ، فروش به آنان ! خریداران رهگذر چیز گلوگیری برای آنان نبودند.

هنرِ دوستان یهودی ، در این چکیده بود که ؛

- **پول دستی (نقد) داشتند.**
- **روستاییان را خوب می شناختند.**
- **همه چیز را می خریدند.**
- **هر چه می خواستند از زیر سنگ هم شده برایشان فراهم می کردند.**
- **دست سوگند یادکردن داشتند و هزار بارگفتن:**

به دین هر دومون قسم !(...و پر روشن است که سخن راست را نیازی به سوگند نیست !).

داد و ستد به روشی آغازی (ابتدایی) ، انجام می گرفت !

دوستان یهودی در درازای روزها ، هفته ها و ماه های گذشته ، از پارچه گرفته تا قند و چای و دستمال یزدی و...به روستا برده و به آنان داده و تنها در دفتری که خودشان داشتند با دبیره (خط) عبری و سیاق (گونه ای شماره گری است که پس از گسترش شماره های کنونی از« ۰ تا ۹ » به دست فراموشی سپرده شد) می نوشتند و تنها خودشان سردر می آوردند . در این میان نکته ای چشمگیر دیده می شد و آن این

که ؛

« ملایان » هرگز درباره ی بدهی روستاییان ، به آنان دروغ نگفته بودند !

ملایان یهودی ، بسیار زود ، کار خرید از روستاییان را پایان می دادند و با تندی هر چه بیشتر ، بستانکاری و بدهکاری را در برابر هم می آوردند و فرجام کار را ، نشان می دادند... و چه بسیار زمان که روستایی بدهکار ، برای دست گردان (!) هم که شده پولی از «ملا» می گرفت و دلخوش از این که دوستی چنان مهربان در شهر دارد که سرش کلاه نمی گذارد ، بدرود می گفت و می رفت تازمانی که ملا به روستای آنان رود یا باردیگر روستاییان به شهرآیند.

خریداران کالا ، که همان پارچه فروشان یهودی باشند ، چنان باتندی خرید روز را به مسلمانان همسایه می دادند که به گمان هم نمی آمد !

همسایه ای که پاسی پیش خندان از گفتار زشت بچه هابه ملایان بود ، اکنون به خواهش می افتاد که؛

«مُلّو ! ماکه هم دوکونیم ... مراعات بُکن ... رأس المال بده ...خداوکیلی ...به اِمت ...تو رو به موسی ...سرعلی بدش به من ...نامسلمونا جنسِشونو واسه پول نقد و جیفه‌ی دنیا ، میدن به تو...خداشانس بده ! ...مِینه میگن جودا تو جهنمن ! ...شُو جمعه یه‌کاسه بهت پول می دیم ...نمیگُروزیم‌که ...! مُلّو ! مشغول ذمه ای ! دَس توکَرو نَکِردی ؟!»

...همه ی این داستان ها به خوشی و شادی پایان پیدا می کرد و چرخ روی پاشنه ی خودش می گشت.

● تسبیح کهربا

داستان « **تسبیح کهربا** » ی ملا هم یکی از سرگذشت های خوشمزه ای است که باید یادی از آن بشود :

مش مم باقر (مشهدی محمد باقر) تابستان از مشهد بازگشت .

همه ی بروبچه های بازارچه تا اکبر آباد (یکی دو فرسنگی بالای شیراز است) پیشبازش رفتند و اورا تا خانه آوردند و از همان اکبر آباد ، «**مش مم باقر، مش مم باقر**» دمی هم از دهان دوستان نمی افتد و مشتی دید که آن چه هزینه کرده ، به جا بوده است و آقا **مشتی** شده !

مشتی برای هرکدام از ملایان یک بند تسبیح کهربا ره‌آورد داشت . یکی از آن تسبیح ها ، برخوردی (تصادفی) خوب از آب درآمد . آن گونه که نه تنها فروشندگان بازارچه که یکی دو داشِ سرگذر هم ، چشم به تسبیح کهربای ملا دوخته بودند!

یک بار هم یکی از ملایان تسبیح کهربای خوبی از بیرونی ها (شیرازیان ، روستاییان را بیرونی و کوچیان را ای شُوم می خواندند) خریده بود و بازاریان می گفتند :

مُردِه خَرکردِه !

روزی یکی از داش های گذر همان گونه که بالاپوش روی دوش انداخته بود و یک پا روی پیشخوان فروشگاه ، زنجیر یزدی خود را بیرون آورده و روبه یکی از ملایان می گفت :

مُلّو !

با تَزبی (تسبیح) عوض !؟

دو سر می دیم ! (دوتومان سر می دهیم !) . همان روز بود که با پدرم از برابر ملایان گذشتیم و داش گذر با دیدن پدر به کرنش پرداخت و سر فرو برد و دور شد . از آن پس چند بار ملایان از من سپاسگزاری کردند که در پناه پدرم از دست داش سرگذر رهایی یافتند و تسبیح و زنجیر را با هم نزدند !

به بازارچه و مردان خدا بازگردیم و ...

راستی که این پیش نام و پس نام ها یا پیشوند و پسوند ها چه کار ها که نمی کرد و نمی کند !

به نکته‌ای اندیشید . از آن نکته ها ی باریک !

به واژه ی « **میرزا**» نگاه کنید ...نه ! به این واژه خیره شوید تا ببینید که چه می گویم :

اگر واژه ی « **میرزا** » به دنبال نام کسی آید ، شاهزاده است چون :

« **عباس میرزا** » ... شاهزاده‌ی نامدار قاجار .

اگر واژه ی « **میرزا** » پیش از نام کسی می آمد ، نشان از برخورداری دانش می رفت . چون :

« **میرزا طاهر تنکابنی** » اندیشه مند و مرد با فرهنگ سده ی کنونی ، استاد دانش های کهن...

همچنین « **میرزا** » به کسانی گفته می شد که مادرشان از خاندان پیامبر باشد .

خوب از این یکی بگذریم و به ؛

واژه های **مَش** ، **کَل** ، **حاج** نگاهی اندازیم :

▣ **مَش** = **مشتی** کوتاه شده ی « **مشهدی** » کسی که به دیدار از شهر مشهد پرداخته ، سرفرازی دیدار آرامگاه هشتمین پیشوای شیعیان را داشته باشد.

▣ **کَل** = کوتاه شده **کربلایی** کسی است که به کربلا ، جایی که سیومین پیشوای شیعیان جهان کشته شده و به خاک اش

سپرده اند ، رفته باشد.

▣ **حاج** = کوتاه شده ی **حاجی** کسی است که به هنگام برگزاری **آیین حج** ، در این آیین دینی که در مکه ، **منا** ، **عرفات** ، **صفا و مروه** انجام می‌گیرد بوده و یک یک برنامه را با آهنگ (قصد و نیّت) انجام داده باشد .

خوب !

آن **مش مَمْ باقر** (مشهدی محمد باقر) شیرینی پز (قنّاد) هم با مردان یهودی بازارچه ی ما ، داد و ستد داشت ، کسی است که باباز شدن راه عتبات (جاهای دینی) به کربلا رفت و **کَل** یا **کربلایی** شد و سرانجام ؛ مکه هم رفت و حاجی شد و مردم او را؛

« **حاج مم باقر** » می گفتند و پس از درگذشت « **حاجی نخود بریز** » بزرگ بازارچه بود ، گویا برای خرید شکر سنگین(!)از یهودیان پول نَفی (نفعی) می گرفت !کنار دست **مش مم باقر قنّاد** ، یک قند و شکر فروشی یا به گفته ی آن روز ، «**عامل فروش قند و شکر و چای دولتی**» بود. شاید برای شما شگفت انگیز باشد که می گفتند :

«جودای بازارچه ، قند و شکر رو به داتی یا مِثِ عامِلا می دَن !»
واسِی چی چی !؟ خدا می دونه ..! اهل ثواب که نیسن ...تو جهنَمَم که می زَن ...
مشغول ذِمهٔ شون نشیم ، بار خودمون سنگینه !»

داستان از این جا آب می خورد که ؛

روزگار پس از جنگ جهانی دویم بود و کمبود ، سرسام آور و کشنده ! ... سربازان انگلیس ، آمریکا و شوروی کشورمان را زیر پا گذاشته بودند...هر چه هر جا بود به تاراج می رفت...نان ، قند ، شکر ، چای و پارچه جیره بندی شده بود و **فروشندگان ویژه‌ای** این چیزها را به نرخ دیوانی (دولتی) می فروختند و داستان ها پدید می آوردند.

همه مردم بازارچه می دانستند که ؛

« **ملایان یهودی** » بازارچه ، با روستاییان دوست بودند ، خرید و فروش داشتند و قند و شکر را ارزان به آنان می دادند. گردش کار هم این گونه بود که ؛

یهودیان ، جیره ی برخی از مردم را همان روز پخش ، گران تر می خریدند و پولشان را می پرداختند . هنگام فروش به روستاییان ، تنها سود پولشان را می گرفتند و آنان را بسی شاد می کردند ...و روستاییان دست و دل باز ،کالای خودشان را به یهودیان می دادند و برخی از دوستان به ویژه خرده فروشان (سقط فروشان) چشم دیدار « **ملایان** » را نداشتند .

کاری هم نمی توانستند بکنند !

در انبار یهودیان گندم هم بود ، پشم ، نخ ، روغن ، کره ، برنج و ...همه چیز یافت می شد که به هنگام ، فروش می رفت و می گفتند :

از مضنه ی بازارَم کم تر می فروشن !

شاید این پرسش پیش آید که ؛

من این آگاهی ها را ازکجا دست آورده ام ؟!

پاسخ چنین است:

● نوجوانی بودم که این سوی و آن سوی دست توی این سوراخ و آن سوراخ می کردم و دل ام می خواست سر تو کارهای مردم در بیاورم !

● نه تنها من ، همه مردم داستان های «**یهودیانی که مسلمان نمی شوند و با داتی ها بده و بُسون دارن**» را می دانستند !

پیر زن فال نخودگیر هم این چیزها را می دانست و گویا تنها کسی بود که به «**ملایان**» بدهی نداشت !

● کرنش بسیار

پدرم برای رسیدن به جایگاه آموزشی اش ، هر روز دست کم دو بار از بازارچه می گذشت و به درود و کرنش بازاریان پاسخ می گفت . برخی از فروشندگان همان گونه که سرگرم کار بودند ، درود می گفتند . برخی و از آن میان ، **فروشندگان یهودی ، از سکوی فروشگاه پایین می پریدند و به کرنش فراوان می پرداختند و پدرم با آنان برخوردی بسیار گرم و دوستانه داشت.**

روزی به فرمان یادگرفته های واژگون با فرمان سرشتی ، به دنبال دیدن همین گونه بزرگداشت چشمگیر از پدرم پرسیدم :

پدر جان !

با این که اینان بسیار به شما احترام می‌گذارند ، چرا مسلمان نمی شوند ؟!

پدر بالبخندی نمکین که شاید تنهافراگرد لب را در خود پوشانید ، فرمود :

شما کار خودتان را بکنید !

دست روی کلاهتان بگذارید که باد نبرد !

کاری به دین مردم نداشته باشید !

شما مسلمانان چه کرده اید که آنان نمی کنند ؟!

پسر !

بچه جان !

درس ات را بخوان ... آنان کارشان را درست انجام می دهند.

مردان معتقد و خوبی هستند که به هنگام سختی ، به یاری مستمندان می شتابند و من خودگواه ام که زمستان گذشته این دو مرد چه خدمتی به مردم نادار همین محله خودمان کردند.

● ورشکست و مهربانی

بازارچه ی ما مردانی در خود جای داده بود که گونه ای زندگی یگانه داشتند و به گمان ام این چگونگی را در جاهای دیگر ،کم می شد گواه بود.

یکی از بازاریان که « **خرده فروشی** » کوچکی داشت، زمین خورد و ورشکست شد ! مردان بازارچه گرد هم آمدند و به راه گشایی پرداختند.

چه سخت بود برای بسیاری از همسایگان که بدهی مرد را در زمانی دراز دریافت کنند ! بخشیدن اش را که نگو و نپرس...!

شاید برایتان شگفت انگیز باشد اگر بدانید :

یهودیان ، بزرگ ترین بستانکاران مرد خرده فروش بودند و پس ازآگاهی از درگیری وگرفتاری های همسایه ، بدهی او را بخشیدند !

آری !

بخشیدند !

گاه به این نکته می اندیشم که ؛

زمانی گواه برخورد های تند وام گیرندگان با همان دو پارچه فروش یهودی بودم که بر سر تومانی یک شاهی و دو شاهی سود ، گفت و گو می کردند و به گفته خودشان ،

سرشاخ شده بودند...!

همان یک شاهی و دو شاهی ها که روی هم انباشته شده بود ، سرمایه ای بزرگ به شمار می آمد و دیدیم که همین **مردان سخت گیر، چگونه از سر بدهی مرد ورشکسته گذشتند و این گذشت مانند توپ ترکید و در بازارچه پخش شد !!**

و بودند از همان مردان نامدار بازارچه که دو یهودی پارچه فروش را مرد خدا می خواندند .

شگفت انگیز این که ؛

هم آنان ، به هنگام سر به سر گذاشتن پسران ، با مردان یهودی ، ازبن دل می خندیدند...!

سخن از پول استُ سود وبه گفته ی شیرازیان « **پولِ نَفی** » !

دم دم های نوروز ، بازار یهودیان بازارچه‌ی ماگرم تر می شد! می دانید چرا ؟!

از آن روی بازار یهودیان گرم می شد که پیش از فرارسیدن نوروز ، مردان بازارچه می بایست آماده‌ی برگزاری نوروز می شدند...شیرینی پزان نیاز به پول دستی (نقد) داشتند تا بتوانند ، شیرینی نوروزشان را پروپیمان فراهم کنند. چه کسانی بهتر از یهودیان که پول آزاد بسیار داشتند و دوستان را هم می شناختند ، هنوز هم ارج یک تارمو ، از میان نرفته بود و بازاریان باور داشتند که ؛

اگر سرشان رود ، پیمانشان نباید شکسته شود .

میوه فروشان ، سبزی فروشان ، خواربار فروشان ، و... هر کدام به گونه و اندازه ای نیازمند پول دستی بودند و همه با یهودیان سروکار داشتند . از آن سو ، ملایان می دانستند که پولی را که شب نوروز می دهند ، دست بالا پس از سیزده به در ، باز پرداخت دارد . زیرا ؛

شیرازیان نوروز را با شکوه بسیار برگزار می کردند و بازارچه ها و بازار ،گرمی ویژه ای می یافت و از آن میان بازار چه ی ما که خود بازاری را می مانست ، آماده برای برگزاری هرچه با شکوه تر نوروز می شد...

سخن از همزیستی در آشتی یکدست مسلمانان و یهودیان است و همراهی و هم آهنگی همگان ، در نوروز و جشن ها... در دگر هنگام ها چه می کردند ؟!

● یهودیان و سوگواری

شاید برایتان شگفت انگیز باشد اگر بدانید ؛

در ماه های محرم و صفر که ماه های سوگواری شیعیان است ، پارچه فروشان یهودی بازارچه ی ما زودتر از دیگران درفش ، پرچم و یا به گفته‌ی بسیاری از شیرازیان عَلَم سیاه بر بالای فروشگاه می زدند و خودشان نیز هم چون دیگران سیاه پوش می شدند.

یهودیان شهر نیز همراه با دیگر بازاریان ، به هنگام عاشورا، دسته راه می انداختند و همان گونه که «تورا» را پیشاپیش می بردند ، خود بر سر و سینه زنان به جایگاه برگزاری آیین سوگواری می آمدند . (باید یادآور شوم که پیش‌تر ، پروانه ی در آمدن به جایگاه را ، از بزرگ آخوندان شهر می گرفتند).

... راستی پس از آمدن جمهوری اسلامی ، ملایان چه شدند ؟!

آیا تسمه از گُرده ی آنان کشیده شده است ؟! نکند « چماق تعذیر » بر سر ملایان آرام و « همیشه آشتی » فرود آمده باشد ؟!

دیگران چه می کردند؟

به درستی نمی دانم چند هزار تن یهودی در شیراز ، روزگار می گذراندند . این را می دانم که ؛

شیرازیان یهودی ، پند زمانه آویزه ی گوش داشتند و این سروده را رویاروی خود :

« موش موشک !
آسه بیو ، آسه برو !
که گربه شاخت نزنه !»

در آن روزگار چهل پنجاه سال پیش ، یهودیان به دنبال کارهایی چنین بودند :

- وام دادن پول در برابر گروی های بسیار با ارزش .
- گونه ای داد و ستد به نام« **بیع شرط** »که در آن اگر بدهکار ، در زمان بدهی خود را نمی پرداخت ، گروی از آن بستانکار می شد !
- زمین داری - این پیشه هم سود بسیار داشت و هم آسیب پذیر نبود !
- زرگری .
- دارو فروشی .
- پارچه فروشی .
- پزشکی و پیرا پزشکی .
- ساخت و پرداخت سازهای ایرانی و آموزش هنری .
- می فروشی .

بگذارید بی رو در بایستی باز گوینده ی راستی تلخی نیز باشم و آن این که ؛

شیرازیان یهودی ، کم تر در زمینه هایی سرمایه گذاری می کردند که همگان را سودرسان باشد و یا به گفته ای دگر ، کار پدید آورد و همگان برخوردار از سرمایه گذاری آنان شوند.

...ودر سال های شکوفایی پیشه و بازرگانی کشورمان ، نه در شیراز که در گوشه و کنار کشورمان ، یهودیان در کارهای آفرینشی (تولیدی) سرمایه گذاری کردند و در پیشبرد کشورمان با دیگر ایرانیان هم آهنگ و هم گام پیش رفتند.

شیرازیان یهودی ، در رشته های گوناگون پیشه ای، بازرگانی ،کشاورزی ، شهرسازی ، داروسازی ، رنگ ، هنر، نوشابه و ...سرمایه گذاری کردند . هم آنان که تا سالیان دراز ، برخوردار از ایمنی نبودند و در کوی یهودیان یا به گفته ی شیرازیان « مَله ی جودا » می زیستند تادر کنار هم ، ایمنی داشته باشند ، بابرخورداری از ایمنی گسترده کشورمان ، به ساختن خانه های کاخ مانند ، باغچه های بزرگ و باغ هایی پرداختند که آوازه ای همه جاگیر یافت ...

شیرازیان یهودی ، کارخانه ها داشتند و یا در کارگاه های بزرگ سرمایه به کار انداختند و...

● گدایی ؟!

تا آن جا که به یاد دارم در شیراز هرگز به گدای یهودی برنخوردم . به راستی نمی دانم آیا شیرازیان یهودی ، گدا نداشتند و یا این که من با گدای یهودی برنخوردم .

در برابر ؛

« **اشو داد** » یا وقفی هم به نام دهنده‌ی یهودی در شیراز ندیدم و برای نمونه بیمارستان ، درمانگاه ، دبستان ، دبیرستان و دانشگاهی نداریم که نامیده به نام شیرازی یهودی باشد .

شیرازیان کم کم از در آشتی یکدست با همشهریان یهودی در آمدند و دیگر به گورستان یهودیان نرفتند و از خود زشتی ها بر جای ننهادند . تا آن جا که من به یاد دارم ؛

کوی یهودیان بر خوردار از همان ایمنی شد که همه جای کشورمان را فراگرفته بود.

● شگفت انگیزترین پیشه !

دل ام می خواهد این گزارش گونه‌ی زمانه را، با نکته ای چشمگیر و شاید هم باور نکردنی پایان دهم !

گوش کنید !

می گویند :

« **هزار پیرو ولی خفته اند ، در شیراز** »

این شیراز شهر شگفت انگیزی است.

برادر بزرگ هشتمین پیشوای شیعیان یا امام رضا ، در شیراز به خاک سپرده شده و « **احمد بن موسی** » نام دارد و به او « **شاه‌چراغ** » نیز گفته اند و می گویند :

پس از در گذشت هفتمین پیشوای شیعیان جهان ، پیروان وی به دنبال شاه چراغ آمدند تا از وی پیروی کنند و او گفته است :

« جانشین پدر؛ رضاست و من ازوی پیروی می کنم. شما هم به ایشان بگروید.»

یک برادر دیگر هم به نام **«محمد بن موسی»** دارند که شیرازیان ازاو به **« سید میر محمد »** یاد می کنند.

در این شهر سعدی و حافظ خفته اند و پیر راه خرد و بینش **شاه داعی الی الله، باباکوهی، خواجوی کرمانی، سیبویه، شیخ روز بهان، صدرای شیرازی** و....سدها بینشور(عارف) پشمینه پوش (صوفی)، درویش و نامدار دینی خفته و هنوز آتش دوده (اجاق) های روشن خانگاه (خانقاه) هاگرمی و تابش ویژه دارد که از خود هم مایه می گذارند و هم چون سپندار (شمع) می سوزند و روشنی می بخشند...

در چنین شهری، شگفت انگیز نیست اگر بدانید؛

کاروبار نیایش (دعا) نویسان، خوب است و بازارشان گرم !؟

و شگفت انگیز تر این که؛

مردم دیندار شیراز، آنان که نیایش (دعا) و پی آمدهایش را پذیرا هستند، دل سوی **« دعا نویس یهودی »** دارند و بر این باورند که؛

«ملا...دُعاهاش نَخُورد نداره !»

«هر زنی، اوسَنی (آبستنی) خاسِه، اُوسَن شده... بایِی دُعا!»

«از مهر و محبت که دیگه نگو- فوراً کار به دل خاه می شه!»

...و نمی دانم آخوندان با آن دعا نویس چه کردند ؟!

بی گمان چشم بهتر از خودشان را ندارند!

شاید یک **« مهر روحانی نما»** به پیشانی اش زده اند و دیگر خدا می داند. شاید هم خدا او را دوست داشته که در پناه نیایش زنان شیرازی که به خواست خود رسیده اند، جان دعا نویس یهودی را پیش از آمدن جمهوری اسلامی به شیراز، گرفته باشد!

بگذار در همین جا یادی از:

دوست مهربان ام **« ایرج تَوَریا »** داشته باشم که در دبیرستان کشاورزی، سالی را باهم بودیم. هم او که مادری به نام **« ننه هوشنگ »** داشت و می نابی پدید می آورد که مستی اش تو را به سرای هستی زمانه رهنمون می شد... و آموزگار ساز نیز بود. **یادش نیک باد.. به امید دیدار او هستم.**

شادباشید

هشت روز در تهران آیت‌الله خمینی

اسرائیلیان هنوز نگران بودند که مبادا آنان را در فرودگاه تبریز به زمین بنشانند که خوشبختانه چنین نشد. منتها بعد از این که هواپیمای پان آمریکن مرزهای ایران را پشت سر گذارد، کاپیتان هواپیما میان مسافرین آمده از سفیر هرملین سئوال می کند: **آیا همه چیز خوب است؟**

سفیر جواب می دهد:

آری

و به اورشلیم اطلاع می دهند نگران نباشید.

به گفته گروه نجات در وزارت امور خارجه اسرائیل بدترین ساعات برای آنان زمان بین رفتن اسرائیلی ها به هتل هیلتون، آن گاه فرودگاه و برخاستن هواپیما بوده است که هیچ دسترسی به گرفتن خبر از آنان برایشان نبوده است.

بعد از پنج ساعت پرواز، هواپیما در فرودگاه فرانکفورت به زمین می نشیند و به رسم آمریکایی از آنان استقبال به عمل می آید.

در یک ساختمان سه طبقه، آنان را اسکان می دهند.

در طبقه اول تلفن در اختیارشان می گذارند تا با نزدیکانشان تماس حاصل نمایند. در طبقه دوم پزشک و دارو و در طبقه سوم کمک های روانی به آنان می دهند. در این لحظه یک اسرائیلی وارد اطاق می گردد و به آنان اطلاع می دهد که؛ **هواپیمای ال آل، منتظر بردن آنان به خانه است.**

صبح ۱۹ فوریه ۳۳ اسرائیلی، به فرودگاه بین المللی بن گوریون رسیدند. هواپیما در کنار باند متوقف و مسافرین به اطاقی مخصوص برده شده و یک پیشباز عالی از آنان به عمل آمد.

مسلماً" ویسکی گوارایی که همگی آنان در آن محل نوشیدند، طعم بهترین ویسکی دنیا را داشت.

۲۵ سال رابطهٔ ایران و اسرائیل که قسمت مهمی از آن سّری بود، به این طریق به پایان رسید.

سفیر هرملین، هنوز معتقد است که؛

این روابط روزی تازه خواهد شد حتی اگر در زمان حیات وی نباشد چون، **ایران و اسرائیل دو کشور هستند که به طور طبیعی در شرایطی قرار دارند که می بایست متحد باشند.**

ژنرال ساگیو تحصیلات دانشگاهی را، ناتمام گذارده و به تحقیقاتی دست زده است که بتواند به عمق آن چه که در ایران اتفاق افتاد دست یابد. معلم قبلی او که اکنون نیز در یک دانشگاه آمریکایی به او تدریس می کند و در آن جا به تحقیقات خود ادامه می دهد **پروفسور زویگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی در کابینه رئیس جمهور اسبق آمریکا جیمی کارتر** می باشد.

ژنرال ساگیو، در چهار چوب برنامه‌ی دریافت دکترای خود، با «جیمی کارتر» و «سایروس ونس» مصاحباتی انجام داده است، در مورد «ونس» تأسف عمیق و پشیمانی مطلق وی را از این که آمریکا شاه را مجبور کرد که **اصول حقوق بشر** را در کشور در زمانی که مردم به هیچ وجه آمادگی پذیرش چنین رویدادی را نداشتند دید. بر خلاف او، **کارتر** هنوز هم معتقد است عمل درستی انجام داده و سیاست خود را در این مورد ستایش می کند.

ساگیو می گوید:

در مصاحبه ام با کارتر وی را بیشتر یک کشیش بسیار مذهبی یافتم تا یک سیاستمدار.

به عقیده ژنرال ساگیو؛

شاید اگر کارتر در هشتم ژانویه **الکساندر هیگ** را روانه ایران کرده بود تا حمایت خود را از ژنرال های ایرانی که تصمیم به یک کودتای نظامی گرفته بودند اعلام دارد، چنین وضعی در ایران پیش نمی آمد.

ژنرال های ایرانی تنها از کارتر خواسته بودند که بعد از بروز کودتا، در صورتی که شوروی قصد اشغال ایران را داشت، به کمک آنان بشتابد و برای دفع هرج و مرج داخلی احتیاج به دخالت آمرکاییان نیست.

کارتر نماینده ای را به نام هایزر به تهران فرستاد.

هنگامی که ژنرال های ایرانی نظر کارتر را در مورد پیشنهاد خود خواستند، وی جواب داد:

کارتر ترجیح می دهد که یک حکومت دموکراتیک در ایران بر سر کار آید.

بعد از آن ملاقات بود که رئیس ستاد آرتش خیانت کرد و به اردوی آیت الله خمینی پیوست و بعد از وی «عالیمقامان» دیگر، و با بی طرف قلمداد کردن آرتش آن چه که می بایست بشود یا نشود به وقوع پیوست.

پایان

نامه‌ی سلمان رشدی به نیویورک تایمز

خیلی واضح است که کسی به جرم نوشتن، نباید کشته شود.

حالا این خبر را از رهبر مسلمانان لندن می شنوم که می گوید:

الان وقت آن است که همه چیز را فراموش کرده و موقع بخشش است.

حتی یاسر عرفات هم اعلام کرده که این عمل یک عمل ضد اسلامی است.

سرانجام؛

این بحران به اتمام نخواهد رسید مگر آن که؛

کشور ایران تصمیم بگیرد که گروه تروریستی اش را نابود کند.

از کشور انگلیس برای حمایتش از من خیلی تشکر می کنم.

پانویس:

سلمان رشدی نویسنده انگلیسی به خاطر نوشتن کتاب **آیه های شیطانی** غیاباً" توسط **آیت الله خمینی** به مرگ محکوم شده است.

به پیشباز بهار

در آن خنکای پگاه آخراسفند
قندیل های بلور
این گردن آویزگان بادهای کولی البرز
کم کم زشرم آفتاب
آب می شدند ؛
وخاک گرمای نور را
زسرانگشت با سخاوت خورشید
چکه چکه می‌مکید؛
سکوت خیابان
درانتظار انفجار سیره وسار بوّد
و سرما به سایه سار کوچه‌ی بن بست
چشم انتظار لحظه‌ی بدرود.
خاک باغچه دلش هوای بنفشه داشت
ومن دلم پر ازاشتیاق به اوج پریدن بود.
درآن خنکای پگاه آخراسفند
بهار آهسته می‌رسید
ازفراز کوه دماوند
ومن شادمانه بشارت دادم
به ماهیان حوض
مقدم نازنینش را
وترک خورد ناگهان بلور نازک یخ
زرقص عاشقانه‌ی ماهی و نور
وروشنی به عمیقی آبگینه تراوش کرد.
آری بهار می آمد و به میمنتش
دل آب وآینه روشن بود.
و در آن طلوع فرخنده
من وپرنده وخاک وگیاه وباغچه و حوض
باگلدسته های دل هامان
-هلهله خوان وپاکوبان -
همه رفتیم به پیشباز تازه عروس
وسلام گفتیم ومبارک باد
و سد(صد) سال به سال های خوش
آرزوکردیم ؛
و خانه پرازعشق شد
کوچه پرازآغوش
وشهرخفته شکفت
به گلبانگ نوشانوش
آه، چه خجسته
چه باشکوه وجلال بود آن سال
استقبال بهار
آن سال...
وقتی که خاک، خاک وطن بود
وقتی که خانه، خانه‌ی من بود.

* * *

جهانگیر صداقت فر
تیبوران - ۱۴ مارچ ۹۳



بازیگران دیروز که منفعت بیشتری در کار داشتن ، امروز دارن به « حاشیه » میرن . این ها رو باید شناسایی کرد . برای همینه که میگم ؛

وقتی صحبت از خاورمیانه می کنیم ، جمهوری اسلامی یکی از بدترین و مخالف ترین و مزاحم ترین عوامله !

این دنیا باید بفهمه ؛

تا زمانی که جمهوری اسلامی در ایران هست ، این مشکلاتی که در تاجیکستان ، در سودان یا در الجزایر و حتی امروز در بوسنیا یا در خاورمیانه هست ، حل نخواهد شد ! چون ؛

این ها دائم به اصطلاح چوب لای چرخ خواهند کرد !

اگر مسئله‌ی ایران حل بشه ، فکر می کنم صلح خاورمیانه ، خیلی سریع تر از این پیش خواهد رفت و خیلی زودتر به نتیجه خواهد رسید و من اگه اونجاباشم ، مشوق این کار خواهم بود .

▣ چشم انداز

شما موافق وجود کشور اسرائیل در منطقه هستید ؟

▣ شاهزاده رضا پهلوی :

این یک حقیقته . این را باید پذیرفت . یعنی فکر می کنم حتی در دنیای عرب، امروز مسأله پذیرفته شده که اسرائیل به عنوان یک کشور ، حق وجود داشتن داره . چیزی که تا چن سال پیش ، هنوز مورد قبول نبود ، دیگه مورد بحث نیست .

▣ چشم انداز :

یکی از بزرگ ترین اشکالاتی که در سر راه مذاکرات صلح است ، مسأله « اورشلیم » به عنوان « پایتخت اسرائیل » است که اسرائیل به آن به عنوان یک واقعیت تاریخی و مذهبی نگاه می کند و متأسفانه ، یکی از مشکلات رسیدن به صلح خاورمیانه است . شما مسأله اورشلیم را چگونه می بینید ؟

▣ شاهزاده رضا پهلوی:

بازم می گم . من متأسفانه اصولا" در این زمینه کم تر به این موضوع فکر کردم . طبیعتاً چون مشکل را بیشتر روی مسأله ایران می دیدم ، واقعا" وارد این مباحث به اندازه کافی نشده‌ام و اطلاعاتم در این زمینه محدوده . در فکر محدود ، من اینو می تونم بگم که ؛

(این نظر کاملا" شخصیه منه و هیچ برداشتی غیر از یك برداشت شخصی نکنید . این حتما" یک دید سیاسی نیست).

در بُعد تاریخی ، اگر به صفحات تاریخ نگاه کنیم ، **اورشلیم یک مرکز تقارن مذاهب مختلف بوده .** و از دید دارندگان مذاهب (یعنی هم کلیمی ها ، هم مسیحیان و هم مسلمانان) ، تقریبا" میشه گفت که به اون شهر یک ادعای بین المللی هست . میشه پرسید ؛

آیا راهی هست که اورشلیم را جزئی از اسرائیل دانست ، بدون این که الزاما" جنبه‌ی اختصاصی پیدا بکنه ؟

گاهی یک سئوالی با خودم مطرح می کنم :

آیا می شود شهر « مکه » را اختصاصا" به عربستان سعودی متعلق دانست ؟

من مسأله را صرفا" در یک بعد اجتماعی مطرح می کنم نه در یک سطح مملکتی و یا یک بعد به اصطلاح حقانیت سیاسی و یا مسائلی که تنها در بعد سیاسی مطرح می شوند.

بازم می گم :

در رابطه با این موضوع محدود به اندازه کافی فکر نکردم وموقعیت این که این صحبت را با طرفین جریان کرده باشم که آشنایی بیشتر باموضوع پیداکنم نیست. فقط می‌گم این یک عکس‌العمل اولیه منه که اورشلیم وقتی آدم بهش نگاه می‌کنه تقریبا" مال همه است واگر در خاک یک مملکت هست (همونطور که مکه هست) تقریبا" مشخصه که این جزو اون مملکته . نمی‌شه گفت بایستی خارج از اون مملکت بشه. (عین واتیکان که در ایتالیا است هرچند که برای خودش واحد سیاسی‌مستقلی است) فکر نمی‌کنم اورشلیم بتونه برای خودش یک واحدمستقل سیاسی بشه. بعید خواهد بود.

▣ چشم‌انداز :

مسأله در این است که اکثریت کامل در اسرائیل اورشلیم را به عنوان پایتخت خودشان می‌دانند و از هزار سال پیش در تمام کتاب های مذهبی این جا رابه عنوان پایتخت کشور اسرائیل قلم زده‌اند واین فقط دربدری قوم یهود بوده که نتوانسته به پایتخت خودش برگردد.

▣ شاهزاده رضاپهلوی :

ممکنه ـ من نمی‌گم که این ادعای غیرواقعی از طرف اسرائیل هست یانیست . تنها چیزی که می‌گم اینه که ؛

این موضوع مربوط می‌شه به اسرائیل؛ درمقابلش، ممکنه یک موضع گیری هایی مخالف این اندیشه باشد. این‌ها جزو مسائلی است که باید مورد بحث قرار بگیره. اسرائیل ممکنه

سرانجام بتونه همه را قانع بکنه به دلائلی ابعاد سیاسی و تاریخی که یک حق قانونی و ادعای واقعی نسبت به اون داره البته از اون طرف قضیه، طرف مقابل می‌گه؛

پس شما اگه می‌گین این از لحاظ تاریخی یک ادعای واقعی است، زمانی اصلاً اسرائیل وجود نداشت و این منطقه را حکومت فلسطین می‌خواندند، پس اون چی؟ وهمین طور این بحث ها، ابعاد وسیع تری پیدا خواهد کرد.

چشم انداز:

البته مناخیم بگین هم این حرف را زده بود که وقتی کشور اسرائیل و پایتخت آن اورشلیم بود، لندنی و یا واشنگتنی وجود نداشت.

▣ شاهزاده‌رضاپهلوی:

البته وقتی بحث به این جا می‌رسد یک موضوعی را باید دقت کنید و آن هم این است که اگر خاطرتون باشه، در اول صحبتمون بحث نسل کنونی را کردیم. من بارها ازخودم سئوال کردم که؛

برای رسیدن به یک توافق صلح، آیا نمایندگان کنونی طرفین صحبت، قادر خواهند بود در زمان حیات خودشان ویا تا زمانی که نماینده نسل خودشان هستند این حقیقت را بپذیرند؟!

وقتی شما مقایسه می‌کنید مناخیم بگین ویا یاسرعرفات را، این ها درزمان حیات خودشان هرکدام نمایانگر یک اقداماتی بودند. وحتی شامیر. پذیرش اینکه بتونه خودشو و همفکرانش و هم نسلان خودش راکه عمری برای یک هدف جنگیده‌اند قانع بکنه و حالا بخواد واگذار بکنه. خیلی مشکل‌تر. تا یک نماینده نسل کنونی که کم‌کم جایگزین این ها می‌شوند. بنابراین من فکر می‌کنم بعد زمانی درحل این موضوع مؤثر. و هرچه بیشتر در زمان پیش بریم، به دو دلیل خاص یکی این که بسیاری از این شخصیت‌هایی که چندین دهه برسر اون اندیشه‌ها مبارزه کردن و خیلی براشون تغییر این عقیده مشکل بود، کم کم جایشان را عده دیگری خواهند گرفت و آن عده خواهند گفت که "حالت‌فعلی" را قبول نمی‌کنند و خسته شده‌اند. دیگه نمی‌خواهند که ببینند که هرروز یک فلسطینی را بایستی به‌کوه برد و یا این ها شروع به سنگ پرتاب کردن بکنند. این ها به جایی می‌رسند که می‌گویند:

صلح می‌خواهیم، رفاه می‌خواهیم. ما دیگه نباید رادیکال فکر کنیم. ما باید یک توافقی را پیدا کنیم.

وقتی که اصل موضوع در این جاست که چگونه این افراد می‌خوان باهم توافق بکنن، به نظر من وظیفه وجدانی و یک مسئولیت کلی در این دنیایی که ماهستیم از جناح هرملت و مملکت دیگربیشتر حمایت برای این که این کار انجام بشه و تشویق طرفین تا باهم مسائل راحل کنند بایستی باشد. تا این که همه‌شون بخوان این وسط دخالت کنند و یا حرف خودشون را به کرسی بشونن. این در زمانی بودکه دنیا، دنیای شرق و غرب بود و دنیای جنگ سرد. منافع استراتژیک درکار بود و هزارو یک جور حمایت ظاهری از اقمار خودشون.

ترکیب دنیا امروزه داره عوض می‌شه.

سناریوها فرق کرده، اولویت‌ها فرق کرده. خیلی ازمشکلات امروزی هست که با زمان بیست یا سی سال پیش دیگه جور در نمی یاد. اون اتفاقاتی که در تاریخ افتاده حالا اونا چه طور قابل حله، اینا رو باید واگذار کرد به طرفین صحبت. نمونه‌اش مسأله سینابودکه با مصردیدیم که بالاخره به توافق رسیدند یامسأله اراضی متصرفه یا غزه ویاکرانه غربی، اینا مسائل عمده است. ولی، من اگر امروز نقش رئیس یک مملکت داشتم، نمی‌گم یک نقش حکومتی، من ازدید شخصی این را مطرح می‌کنم. (من نه معرف ونه سیاست گذار حکومت آینده مملکت خواهم بود چنانچه برسم به مرحله‌ای که به عنوان پادشاه مملکت باشم.) اگر نظر شخصی و توصیه من مطرح بود، توصیه من به دولت خودم و دول دیگه این بود که؛

حتی‌المقدور تلاش بکنید در جهت تشویق کردن طرفین صحبت که بتونن به یک توافق برسند، این را تشویق کنید. ازهم دیگه فرار نکنیم. اگر فردا هیأت نمایندگی اسرائیل خواست بیاد به تهران، بیاد. اگه فلسطینی هم خواست بیاد، بیاد. حالت های مسخره دیگه نباید باشه. این مسئولیتی است که در دنیای امروز باید پذیرفت. چون، مشکلاتی است که خود به خود از بین نمی‌ره و اگر بخواهیم به روی خودمون نیاریم که این مشکلات هست، سرخودمون راکلاه گذاشتیم و خودمون راگول زده‌ایم.

▣ چشم انداز:

سپاسگزاریم از وقتی که به ما دادید و متشکریم از تجزیه وتحلیلی که داشتید. بی‌گمان این گونه گفت وگوها سازنده است.

رویدادهای سیامک

▣ جوانان گروه « **بهاری دیگر** » در ماه گذشته همچنان به برنامه های موفق خود ، برای اعضاء ادامه دادند .

جوانان این گروه ، در یک **نشست بسیار زیبا و شاعرانه** ، باهمکاری دو شاعر گرانمایه جامعه مان : **خانم مهین عمید و آقای یحیی مسجدی** یکشنبه ۱۴ مارچ از ساعت ٦ تا ۱۰ شب رادر غرب لس آنجلس، به شبی فراموش ناشدنی تبدیل کردند .

شور و شوق و استقبال گروه از این برنامه چنان بود که تصمیم گرفتیم این برنامه ها را به طور متناوب و گسترده‌تری در آینده به مورد اجرا گذاریم .

▣ یکشنبه ۲۸ مارچ از ساعت ٦ تا ۱۰ شب ، سخنرانی جالب **آقای دکتر شوقی** درباره‌ی **زندگی های گذشته و تناسخ** و سئوال و جواب در مورد آن ، جوانان گروه **بهاری دیگر** را به خود کشید ، در مورد آگاهی از برنامه های آینده و شرکت در آن ، با دفتر سازمان گفت و گو کنید .

تلفن : (۸۱۸) ۵۰۳ - ۱۲۷۰

▣ برنامه‌ی تفیلا :

برنامه‌ی تفیلا و پاسخ به پرسش ها در مورد یهودیت ، جمعه شب های **سازمان سیامک** همچنان با موفقیت و اقبال همگان ، با همکاری و در محل **مجتمع فرهنگی ارتص** (کنیسای ویلبر) ادامه دارد . در این برنامه ها که به زبان انگلیسی و عبری انجام می شود ، پس از انجام « **عَرویت** » پاراشای هفته در رابطه با مسائل امروز آمریکا و جهان ارائه می شود و سپس شرکت کنندگان ، سئوالات گوناگون خود را در رابطه با **یهودیت و مسائل امروزین جهان و بشربا پروفسور زوگاربر** در میان می گذارند . پذیرایی چای و شیرینی و سپس رقص عبری ، با مربی اسرائیلی پایان بخش این برنامه می باشد .

▣ آموزش کبالا :

کلاس های آموزشی کبالا ، توسط **دانشمند گرانمایه دکتر میترا مقبوله** سه شنبه ها از ساعت ۷ تا ۱۰ شب در **شهر برنت وود** برقرار است .

این کلاس ها که با استقبال فراوان رو به رو شده ، در ۱۰ جلسه ادامه خواهد داشت که مراحل اولیه شناخت کبالا ، در بررسی با مسائل زندگی امروز بشر را مورد بحث و گفت و گو قرار می دهد .

▣ گروه جوانان تحصیلکرده و شاغل :

گروه **جوانان تحصیلکرده و شاغل سازمان سیامک** شروع به کار نمود .

با همت گروهی از جوانان آموزش دیده و پرورش یافته‌ی جامعه که شاغل می باشند و برای آشنایی این جوانان باهم ، رد و بدل کردن اطلاعات شغلی ، تبادل کار بین اعضاء و دردست گرفتن مسئولیت های اجتماعی و دیگر اهداف ارزنده ، در آخر آوریل ۱۹۹۳ دعوت عام خواهند نمود و برنامه های اصولی خویش و راه های دستیابی به آن را در اختیار دیگر هموندان خود خواهند گذاشت .

در شماره های آینده ، در جریان رویداد ها و دست آورد های این گروه قرار خواهید گرفت .

نخستین جشن و گردهمایی این گروه در تاریخ ۲٦ ماه جون ۱۹۹۳ در یک کشتی بزرگ ۸۰۰ نفری در مارینادل‌ری و آب های اقیانوس آرام پای خواهد گرفت .

▣ همگرایی جوانان :

سازمان سیامک در راه رسالت خود برای **همگرایی جوانان** و **ایجاد رابطه‌ای سالم** و عاری از قیودات غلط اجتماعی ، دست به ایجاد صفحه‌ای برای **آشنایی آسان جوانان برای ازدواج** در « **چشم انداز** » زده است .

امیدواریم که با تشویق جوانان به پر نمودن پرسشنامه و ارسال آن به سازمان ، صفحه ازدواج آسان راهی باشد برای

آینده‌ای روشن‌تر و پربروبارتر و جلوگیری از تحلیل قومی و فروریزی ارزش های غلط و واهی اجتماع نوپامان در آمریکا.

رویدادهای دیگر سازمان ها

گزارشی از گروه حیفا حداسا

طبق معمول همه ساله ، ضیافت شب نشینی این گروه در تاریخ ۱۳ دسامبر ۱۹۹۲ در هتل بورلی هیلتون ، باحضور بیش از ۵۰۰ نفر از دوستان و سخنرانی **سرکار خانم پروانه صراف** و برنامه های متنوع دیگر برگزار گردید.

همچنین ، گردهمایی به مناسبت **حنوکا** در تاریخ ۲۳ دسامبر ۱۹۹۲ در منزل دوستان نیکوکار **آقای ژرژ و خانم لیلی برخورداریان** برگزار شد که با استقبال میهمانان و اعضاء گروه تا ساعت ۴ بعد از ظهر ادامه داشت.

از خبرهای مربوط به **جوانان وابسته به‌گروه حیفا** میهمانی شام و شب نشینی بود که در تاریخ شنبه ۱۳ فوریه ۱۹۹۳ در هتل BEL AIR به طریق بسیار جالب و ابتکاری توسط خود جوانان برگزار گردید و بسیار مورد توجه قرار گرفت .

برنامه آینده‌گروه حیفا واریته‌ای خواهد بود که در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۹۳ در آدیتوریوم مدرسه BEVERLY HIGH با شرکت جمعی از هنرمندان مشهور برگزار خواهد شد .

برای اطلاعات بیشتر ، لطفاً با تلفن شماره ۰۸۵۵ - ۴۷۴ (۳۱۰) گفت و گو کنید.

مِهین نامه

به مجله مُجلّله چشم انداز و سازمان سیامک اهدا می شود

* * *

آن مِهین نامه که در جامعه بس ممتاز است
در بر اهل نظر نامه چشم انداز است
هر ادیبی که در این نامه قلم فرساید
صاحب معرفت و دانش و فکری باز است
سازمانی که ورا نام (سیامک) باشد
با نی و پی فکن نامه (چشم انداز) است
سازمانیست که اهداف بسیطی دارد
هدف اولش اینست که انسان ساز است
جنبش نسل جوان راکه کنون کرده بپا
قدم اول کار است ،که سر آغاز است
نظر غایی اش اینست که در جمع ملل
سازد آن مجتمعی کز همه رو ممتاز است
دید با دیده حق بین خود و طالع گفت
کاین چنین مجتمعی در خور بس اعزاز است



لوس آنجلس ۲۴ آذرماه ۱۳۷۱
عبداله طالع همدانی
شاعر ملی یهود ایران



صفحه ازدواج

نشریه چشم انداز برای آشنایی جوانان یهودی در شرایطی ساده و سالم این صفحه را ترتیب داده است.

خواهشمندیم این فورم را کاملا" پر نموده و به آدرس زیر ارسال دارید. روی پاکت مرقوم فرمایید **مربوط به صفحه ازدواج** در این صورت این نامه تنها توسط مسئول مربوطه باز خواهد شد و کلیه اطلاعات محرمانه خواهد ماند. به هر فرد یک شماره کد داده می شود.

نام و نشان افرادی که مایل به آشنایی با شخص آگهی دهنده باشند، در اختیار آگهی دهنده قرار خواهد گرفت تا در صورت تمایل با آنان تماس حاصل نمایند. **سازمان سیامک**، هیچ گونه مسئولیتی در قبال صحت و سقم اطلاعات داده شده از طرف آگهی دهندگان و افرادی که به آگهی ها جواب می دهند، نخواهد داشت. درج آگهی ها رایگان می باشد.

تلفن ۱۲۷۰ - ۵۰۳ (۸۱۸)

P.O. BOX 3074, BEVERLY HILLS, CA 90212

آگهی دهنده

نام ....نام خانوادگی ....قد ....

سن .... میزان تحصیلات .... شغل.................درآمد ....

آیا قبلا" ازدواج کرده اید؟ بله ☐ نه ☐ اگر بله، تعداد فرزند ....

نشـــــانی:

تلفن خانه ( ) محل کار ( )

خصوصیاتی که مایلید در مورد شما بدانند

همسر مورد علاقه

سن .... قد .... میزان تحصیلات .... شغل ....

در آمد .... مجرد ☐ قبلا" متاهل ☐

خصوصیاتی که مایلید در همسر آینده بیابید.

یادی از گذشته ها

عکسی راکه مشاهده می فرمایید ، مربوط به مراسم پایان تحصیلات دبیرستان اتحاد همدان در سال ۱۳۱۸ خورشیدی می باشد .

ردیف یکم از چپ به راست :

آقای اکبری - آقای میرزا موشه راسخ - مسیو صالح فروزان - مادموازل کادرانل - مسیو کونتکا - مادام کونتکا - مسیو وایوف مادام نوارو - آقای هدایتی

ردیف دوم از چپ به راست :

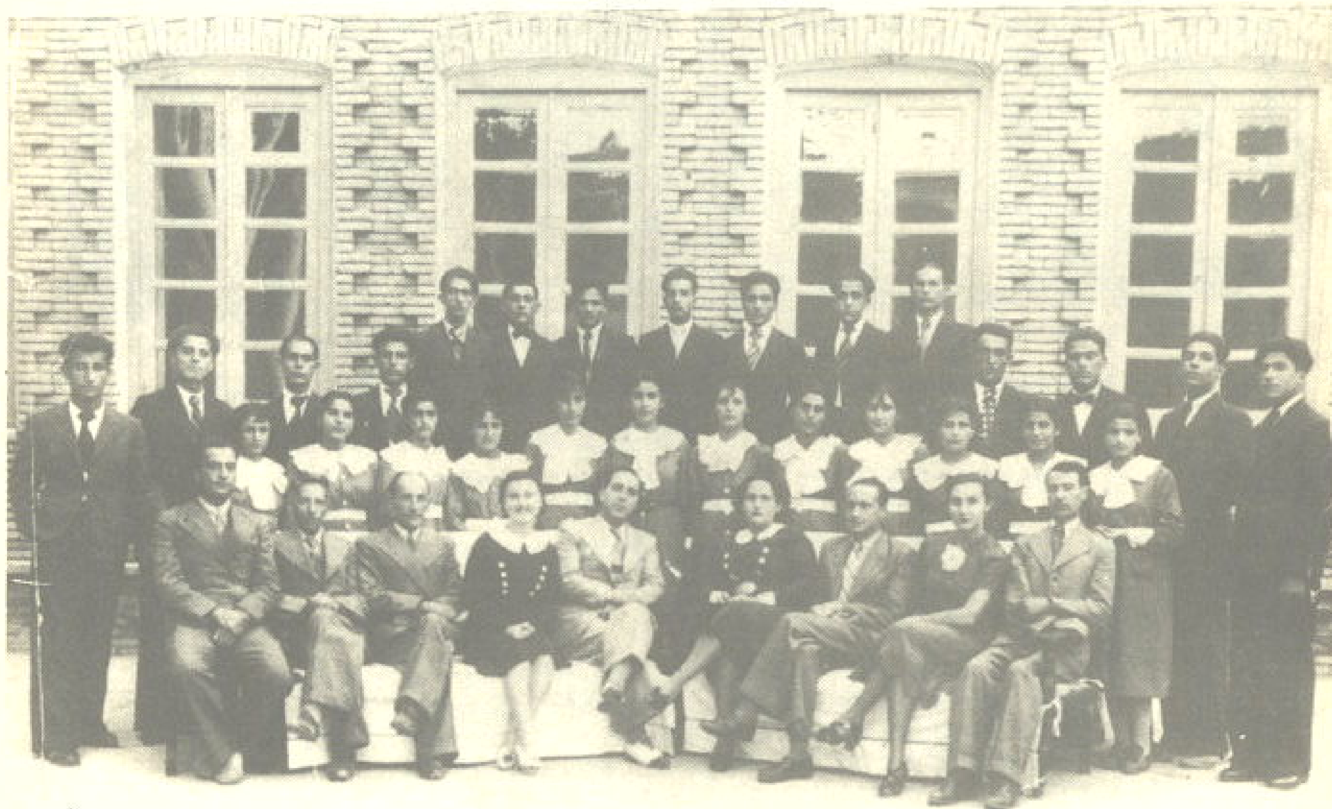
دوشیزگان : نورمنش - خاتون ربیع - پروین رسمی - لوئیز شفائی - رحیم زاده - حوری یشورون - شوفط - توران اخوان فرخ آقایی - ایران ناصررفیع - توریا نحامو - ملوک کهن صدق

ردیف سیوم از چپ به راست :

آقایان : نورالله اخوان - داوود نافع - صیون اخوت - صالح شاهیان - اسحاق ساسونی - صیون صدق - منصور نوریان - امیر ظهیر - داوود داوودیان - سلمان سلیمان زاده - عطاءالله احتیاطی - خلیل هرصل - شموئل خدادادی - خداداد ناتان - منصور موسی زاده

● با عرض تشکر از آقای شموئل خدادادی که این یادگار ارزنده را دردسترس « چشم انداز » نهادند .

برای آگاهی بیشتر می توانید با شماره‌ی : ۶۵۵۴ - ۲۷۱ (۳۱۰) گفت وگو کنید



▣ توضیح

در مورد عکس چاپ شده در شماره‌ی ۲۳ یکی از خوانندگان ارجمندمهرکردند ونام دوشیزگانی که درعکس بودند دراختیارمان نهادند. از راست به چپ :

توران نحامو - زری بهروش - ویکتوریا نوبخت - ملوک پیروز - ملوک فرهومند - آفرین امیدوار -گوهر نیکفرجام

חילופי מפקדים בפיקוד מרכז



האלוף **נחמיה תמרי** נכנס בשבוע שעבר לתפקידו כאלוף פיקוד המרכז במקומו של האלוף **דני יתום**. לאחר הטקס אמר האלוף תמרי: "חובתו של כל מפקד חדש היא להפשיל שרוולים ולהתחיל לעבוד, כי אין גבול בצורך לשפר. מגמת הפעילות של פיקוד מרכז תמשיך להיות לחימה בלתי מתפשרת בטרור". האלוף דני יתום, שנפרד מפיקוד המרכז, אמר: "אני מסיים את תפקידי לאחר 17,520 שעות של פיקוד. ספרתי את השעות, כי הפעילות הזאת כללה תחומי עשייה רבים לאורך כל שעות היממה".



"החלטנו לדקור חייל בגלל שנכשלנו בבחינות הבגרות"

שני צעירים מהשטחים הודו בדקירת דוד ליבדנסקי

שני צעירים מהכפר שדיידה ליד ג'נין, בני 19, הודו בדקירת חייל המילואים, דוד ליבדנסקי, בנצרת, בשבוע שעבר. השניים אמרו בחקירה, כי החליטו לדקור חייל ישראלי בגלל שנכשלו בבחינות הבגרות... שני החשודים, שהכירו היטב את נצרת, תיכננו במשך חודש את הפיגוע, בתחילת השבוע הובאו השניים, תחת שמירה כבדה של משטרה, לאיזור צומת פיקוד מרכז צפון, ושיחזרו את דקירת החייל. השניים גם הראו לחוקרים את החנות שבה קנו את הסכינים. בחקירה סיפרו השניים, כי לפני הדקירה הצטיידו בעיתון של התנועה האיסלאמית, "סאות' אל חאק", כדי להטעות את החוקרים. הם ניגבו את דמו של הנדקר בעיתון, כדי שהחוקרים יחשדו, כי פעילי החמאס או התנועה האיסלאמית ביצעו את המעשה. לאחר הדקירה, הגיעו השניים לביתו של תושב ג'נין, המתגורר בנצרת, שם רחצו את ידיהם המגואלות בדמו של החייל ונפטרו מהסכינים. האיש נעצר לחקירה. גם מעבידם של החשודים נעצר לחקירה בגלל שאיפשר להם ללון בעיר ללא אישור. אחד החשודים, פיראס ג'רר, מוכר היטב בנצרת. הוא התגורר בעיר במשך תקופה ארוכה למרות שלא היה לו אישור שהייה.

נפגעים פלשתינים

שלושה ילדים נהרגו ב-4 ימים

ההיתקלויות בין כוחות צה״ל לערביי השטחים שברו בשבועות האחרונים שיאים חדשים בעימות שלא נגמר

3.17 - המונים תקפו חיילי צה״ל בחאן-יונס. בהתנגשויות נהרגו סעיד אל-סלמי (13) ופאיז אל-ביול (18) ו-75 תושבים נפצעו, 5 מהם באורח קשה.

3.17 - תושבת חאן-יונס נפצעה בראשה, כשהמכונית שבה נסעה נרגמה באבנים על ידי מתנחלים.

3.18 - עשרות צעירים תושבי חאן-יונס התקהלו מתחת לבית שעל גגו הקים צה״ל תצפית החולשת על הכיכר המרכזית. ההתקהלות הפכה לעימות, יותר מ-50 פלשתינים נפצעו.

3.18 - 11 תושבים נפצעו בתקריות עם כוחות צה״ל בג׳באליה, רפיח, ובמחנות הפליטים נוסיראת ואל-בוריג׳.

3.18 - בפרדס סמוך לנוסיראת נמצאה גופת אדם. תושבים מקומיים: ״יתכן שהאיש נרצח בחשד לשיתוף פעולה עם השלטונות״.

3.19 - אש נורתה בעזה לעבר ראש המשלחת הפלשתינית לשיחות השלום, ד״ר חידר עבד אל-שאפי. תושב המקום שעמד לידו, יוסף איברהים אל-עריב, נהרג מכדור שפגע בראשו.

3.19 - 60 אנשים נפצעו בהתנגשויות בין חיילי צה״ל לתושבים בעזה.

3.20 - מאג׳ד אל-מג׳דייה (7) וטאלב פארס אל-חמראינה (16) נהרגו מאש חיילי צה״ל במהלך התנגשויות בין חיילים לתושבים בחאן-יונס.

3.20 - אכרם מוחמד עלי אבו-גבארה (25) נרצח בגרזינים ובסכינים על ידי 20 רעולי פנים שהתפרצו לביתו בשכונת שייח׳ רדואן בעזה.

נפגעים ישראלים

תשעה הרוגים בחודש האחרון

2.26.93 - מפקח אסעד אטילה נדקר בהר הבית.

3.2 - נתן עוריה, ספר, וגרגורי אברמוב, עולה חדש, נדקרו למוות ברחוב העלייה בת״א. עוד שבעה אנשים נפצעו.

3.3 - יהושע וייסברוד, רואה חשבון, נרצח בירויות ובסקילה באבנים ברפיח.

3.4 - נדב סלוטניק נדקר ברובע המוסלמי בירושלים

3.8 - אורי מגידיש, חקלאי, נדקר למוות ליד החממה שלו בגן-אור שבגוש קטיף.

3.10 - חייל המילואים דוד ליבסקינד נדקר ונפצע קשה בנצרת.

3.11 - אסף דיין (15) נדקר ליד מחסום ארז.

3.11 - משה שגיא, חקלאי, נדקר בחממה שלו ברחובות.

3.12 - שמחה לוי, קבלנית, שהיתה מקורבת אידיאולוגית לערבים, נרצחה בגוש קטיף.

3.15 - צבי שוורץ ירה ברפיק סאמס, דרוזי מבוקעתה, בקצרין, ופצע אותו קשה, כי חשב שהוא מחבל.

3.15 - עופר כהן ויעקב ברכה, מתנחלים, נדרסו למוות בטרמפיאדה.

3.15 - שלמה הבר, עולה חדש מארה״ב, נדקר על ידי צעיר תושב שכם בעפולה.

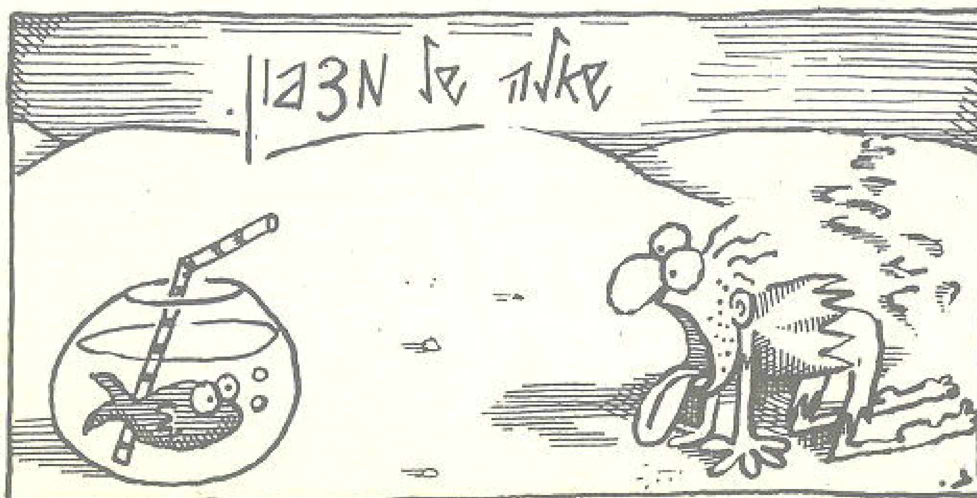
3.15 - סמל יובל דקל נפצע מרימון רסס שהושלך לעבר סיור צה״ל ברצועת עזה.

3.15 - ויליאם בלאיש נדקר בבית שמש.

3.15 - שלמה ויינר נפצע בחנות לכלי נשק ברמת גן, כשבעל החנות, יוסף קלשון, ניסה להדגים ללקוח שהנשק תקין.

3.20 - סמל יוסי שבתאי מאשדוד נהרג מירי מחבלים במחנה הפליטים ג׳באליה בעזה.

3.20 - גיתי אבישר מעלי זהב נהרג מאש מחבלים בכביש חוצה שומרון. משה לוי ובנימין קסל נפצעו.



הרב גורן נגד הרב אליהו: מה דינו של גבר עם עגיל

הרב מרדכי אליהו: גבר שעונד עגיל דינו מלקות. הרב שלמה גורן: אסור להכות אותו

מותר לאשה להסתפר כגבר, בתנאי שהיא מתלבשת כאשה - קבע הרב הראשי לישראל לשעבר, שלמה גורן. לדברי הרב גורן, אסור לאשה להסתפר כגבר אם היא גם מתלבשת כמו גבר, מחשש שיכירו בה כגבר והיא תתערב בגברים.

עוד אמר הרב, כי אסור לגבר לענוד עגיל באוזן, שכן אסור לגבר לשים עדי אשה, אך אין להכות אותו בשל כך. לעומתו פסק לאחרונה הראשון לציון, הרב מרדכי אליהו, בסוגיה זו, כי גבר עם עגיל חייב במלקות.

1992: שנת שיא בחזרתם של ישראלים מאל.איי לארץ

הקונסול הכללי ביריד "אקספו": "העלייה לישראל היא הפתרון האמיתי היחיד למשבר הזהות ולתהליך ההתבוללות העובר על היהודים בארה"ב"

"לעלות ישראל, פירוש הדבר: לחיות כיהודי מתוך בחירה ולא מתוך צו-גורל. משמעות הדבר היא לחיות כאדם הגאה בהשתייכותו הלאומית" - זהו המסר שהעביר הקונסול הכללי הישראל באל.איי, אורן אורן, בתערוכת "אקספו" הישראלית, שנערכה בסוף השבוע בביה"כ "בית העם", בהשתתפות מאות, שהתעניינו באפשרויות עלייה לארץ, או לפחות בהשתתפות בתוכניות קיץ.

אורן נשא נאום נוקב על משמעות הציונות בימינו, שמסקנתו היתה: "העלייה לישראל היא הפתרון האמיתי היחיד למשבר הזהות ולתהליך ההתבוללות העובר על היהודים בארה"ב".

בכנס השתתפו מנהיגי הקהילה היהודית בעיר, בהם טרי בל, נשיאת הפדרציה, אתל לוזבניק, סגנית נשיא תנועת הציונות האמריקנית, וכן זאב ירוסלבסקי, חבר מועצת העיר היהודי.

אורי אורן היה גם איש בשורה לשומעיו: בשנת 1992, הוא גילה, נרשמה שנת שיא בחזרתם של ישראלים מאל.איי לארץ - 2,015 חוזרים, לעומת כ-850 בלבד ב-1991, 350 ב-1990 וכ-160 ב-1989. שיעור החוזרים בחודשי חורף 93' ממשיך לעלות, מסר הקונסול.

"עד כה", סיכם אורן, "לא היתה לנו סיסמה משלנו לעידוד העלייה מקליפורניה, הואיל ולא יכולנו להשתמש כאן בסיסמה שטובה למדינות הקור: 'לכו בעקבות השמש לישראל', עכשיו יש לנו סיסמה טובה גם ליהודי לוס אנג'לס: לכו בעקבות הישראלים - לישראל".

ראש המשלחת הפלשתינית לשיחות השלום דורש למנות חוקר בלתי תלוי לחקירת נסיון ההתנקשות בחיין

ראש המשלחת הפלשתינית לשיחות השלום, ד״ר חיידר עבד אל-שאפי, דורש למנות חוקר בלתי תלוי, שיבדוק את נסיון ההתנקשות בו ביום חמישי שעבר. אל-שאפי העביר בקשה בנושא לראש ממשלת ישראל, יצחק רבין, באמצעות העמותה ישראלית לזכויות האדם ברצועת עזה. במכתב שהעביר יו״ר העמותה, חיים גורדון, נאמר, כי ״על חוקר זה לא רק להסתמך על דיווח של כוחות הביטחון הישראליים, אלא לחקור גם פלשתינים שהיו עדים לירי״.

בירי שבו מדובר נהרג תושב רפיח, שעמד ליד אל-שאפי. עדי ראיה טענו, שהירי בוצע מג׳יפ צבאי. גם אל-שאפי חזר על עמדתו, לפיה היו אלה חיילי צה״ל שירו לעברו. אלוף פיקוד הדרום, האלוף מתן וילנאי, ערך תחקיר משלו על ניסיון התנקשות. מהתחקיר עולה, כי חיילי צה״ל לא היו מעורבים בצורה כלשהי בירי באיזור, וכי הירי בוצע ע״י פלשתינים. חוליית ״הנשר האדום״, הזרוע הצבאית של חזית השחרור העממית של ג׳ורג׳ חבש, הפיצה לאחר האירוע כרוזים ברצועת עזה, בהם הכחישה גם היא כל קשר למעשה.

פרשייה נעלמה

מיליארדר בריטי חילץ סוכני מוסד מסודאן

2 סוכני מוסד נתפסו בחרטום במאי '90. גורמים ישראלים לא הצליחו למצוא דרך לחלצם ופנו למיליארדר טייני רולאנדס, שיצא לסודן במטוסו הפרטי למבצע נועז. הסוכנים כתבו לו מאוחר יותר: "חילצת אותנו ממלתעות המוות"

דן אדליסט

שני סוכני מוסד, שנלכדו בחרטום, בירת סודן, בסוף מאי 1990, חולצו בפעולה נועזת ומשולבת בידי הטייקון הבריטי טייני רולאנדס, ב-4 ביוני, כשבועיים אחרי תפיסתם. בראיון ל"חדשות" אמר רולאנדס, כי סיכן את עצמו ואת אנשיו למען הצלת הסוכנים הישראלים וכי הוא יפרסם בקרוב את הפרשה.

מיד עם תפיסתם של הסוכנים ניסו גורמים ישראלים לחלצם בכל דרך אפשרית, אך הסתבר שחדירה לכלא בלב חרטום תגרום לשערוריה בינלאומית במקרה של כשלון, ולסיכון חיי המחלצים והעצורים.

אז פנה בכיר בשירות החוץ הישראלי לרולאנדס בבקשה שינצל את קשריו באפריקה כדי לנסות לחלץ משם את הסוכנים. רולאנדס נענה. על פי עדותו הוא טס אישית לחרטום במטוסו הפרטי, ובעזרת מערכת משולבת של יחידה מאנשיו וקשריו האישיים הצליח לחלץ את הסוכנים ולמלטם במטוסו הפרטי אל משלחת אנשי המוסד שהמתינה להם באירופה.

בראיון ל"חדשות" סיפר רולאנדס, כי מיד כאשר נחת מטוסו, ובו הסוכנים שחולצו, שלח אליו ראש ממשלת ישראל דאז, יצחק שמיר מברק ברכה, ובו כתב: "אני מאושר לשמוע על הצלחתך הכבירה והייתי רוצה להודות לך ולמר מרק טו (עוזרו של רולאנדס) על המבצע המופלא שבו החזרת את בנינו חיים. לנצח נהיה אסירי תודה על המעשה האנושי והאצילי אשר עשית עבורנו".

עוד טוען רולאנדס כי גם ראש המוסד שלח לו ברכה, שבה כתב: "אני רוצה להביע בפניך את הערכתי והערצתי העמוקים על הישגך. אני מקווה שתיתן לי הזדמנות להודות לך אישית".

שנה אחרי שחולצו הסוכנים קיבל רולאנדס מכתב תודה משניהם, שבו כתבו: "בדיוק לפני שנה באת לסודן בשליחות הצלה. טסת משמיים אירופאיים, אבל בשבילנו הגעת מגן העדן וחילצת אותנו ממלתעות המוות. אנחנו רוצים שתדע, שאנחנו חיים בקרב משפחותינו וחברינו, צופים לעתיד טוב יותר וכל זה בזכות נדיבותך".

רולאנדס כבר מסר את החומר לפרסום, והוא יראה אור בקרוב באחד העיתונים הגדולים באירופה. "אני הכנסתי את ישראל לחלק גדול מארצות אפריקה" הוא טוען.

טייני רולאנדס ("טייני", כלומר זעיר, הוא כינוי שהפך לשם ורואלנדס עצמו מתנשא לגובה של מטר תשעים ושש), הוא אחד מן הטייקונים הגדולים של העולם המערבי. הוא בעל חברת "לוהנרו", שבבעלותה עשרות חברות בת. עסקיו פזורים בכל רחבי העולם כמו גם בתיו, שהקבועים בהם בלונדון ובאקפולקו.

עוצמתו של רולאנדס איננה נמדדת בפירסומו. למעשה הוא שומר בקנאות מופלגת על חייו הפרטיים ועסקיו. טום באואר, העיתונאי שכתב את הספר על רוברט מקסוול, עומד לפרסם בקרוב 416 עמודים של ביוגרפיה חושפנית על האיש ופעולותיו.

רולאנדס עצמו טוען, כי מדובר בספר שערוריות מן הסוג שעשוי לפגוע בעסקיו, וכי הוא מצפה מידידיו בישראל שיידעו להבחין בין מציאות ודמיון בספר זה.

יהיה שלום?

אסד: לא נחתום עם ישראל על הסכם נפרד

נשיא סוריה, חאפז אסד, הכריז השבוע, כי סוריה לא תחתום על הסכם נפרד עם ישראל. "מתחילת תהליך השלום הבהירה דמשק, כי על השלום להיות שלום כולל, בכל החזיתות", אמר אסד. בהתייחסו לביקור מזכיר המדינה האמריקני, וורן כריסטופר, בדמשק אמר אסד: "האמריקנים הצהירו שהם מחוייבים ליסודות שעליהם הושתת תהליך השלום, ואנו מצידנו הדגשנו את מחוייבותינו למיסמכים שחתמנו עליהם ולהסכמות עם הממשל הקודם. הבהרנו גם את הצורך לפתור את בעיית המגורשים", ציין אסד, שהוסיף, כי למרות שסוריה לחמה מול ישראל בעבר לבדה, היא לא תכרות שלום נפרד עם ישראל. כשנשאל לתחושותיו האישיות, השיב המנהיג הסורי: "מערכת השגת השלום קשה הרבה יותר מאשר המערכה במלחמה".

JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



Resettlement Policy Change of the Los Angeles Jewish Federation.

This change in policy, which became effective February 1,1993 was revised in order to enable more refugees from the former Soviet Union and Iran to come to the Los Angeles Jewish community.

In response to the continued flow of refugees to Los Angeles and the concerns from local relatives regarding their ability to cover the family contribution, the community has revised its anchor family policy.

We are pleased to inform you that the Jewish community will now be requesting the same level ($400 per person) from all anchor families. In order to be able to afford this change, the community will also be reducing the level of cash assistance provided to all refugees who were accepted for resettlement after February 1,1993; however, it will remain above the public assistance level.

All other services provided by the Jewish community-case management, vocational services, interest-free loans, camp and school scholarships, special holiday programs, teen programs, senior programs, etc.-will continue. As always, Jewish Family Service's Migration Services Unit is available to assist you with sponsorship of new arrivals and can be contacted at (213)-651-5573.

We sincerely hope that this will ease the strain on the local relatives and strengthen the partnership between you and our Jewish community. This partnership has enabled thousands of refugees to come to Los Angeles and it is our hope that together, we may welcome and assist new arrivals for many years to come.

Calendar of Events April 1993

Sunday, April 11

Tour of Historical Jewish L.A.: A guided bus tour of historical Jewish Los Angeles will be given from 9:30 a.m. to 3:30 p.m. by the Jewish Historical Society of Southern California. The tour begins and ends at the Jewish Community Building 6505 Wilshire Blvd., Los Angeles. Reservations are required; call the Jewish Historical Society at (2130 653-7740.

Jewish Humor: Mildred Simon will discuss the philosophy behind Jewish humor as part of the Friends of the Jewish Community Library's 1992-93 Book review Series at 11 a.m. Sunday, April 11. Reservations are required and can be made by calling (213) 852-1234, Ext. 3202.

Sunday April 18

YOM HASHOAH: Novelist Leon Uris, author of Mila 18, will be the keynote speaker at a citywide Holocaust remembrance observance commemorating the 50th anniversary of the Warsaw Ghetto Uprising at 5 p.m. Sunday April 18. For information call Martyrs Memorial at (213) 651-3175.

Monday April 19

Europe's Ethnic Conflicts: The second "Mondays in the Museum: Ethnic Conflict in the New Europe" lecture, sponsored by Martyrs Memorial and Museum of the Holocaust, the Jewish Community Relations Committee, Workmen's Circle, the Jewish Labor Committee, the ADL, the American Jewish Committee and American Jewish Congress, will feature Richard Hovanessian, associate director of the UCLA Von Grunebaum Center for Near Eastern Studies, speaking on "Armenia in Crisis 1993" at 7:30 p.m. Monday, April 19. For information, call (213) 651-3175

author and his son, as it is spontaneously revealed in these memoirs written for that son. I do not wish to dwell here on matters of detail.

I have received a certain retrospective confirmation of this view of your Judaism from your attitude in recent years, when it seemed to you that I was taking more interest in Jewish matters. As you have in advance an aversion to every one of my activities and especially to the nature of my interest, so you have had it here too. But in spite of this, one could have expected that in this case you would make a little exception. It was, after all, Judaism of your Judaism that was here stirring, and with it also the possibility to enter into a new relationship between us. I do not deny that, had you shown interest in them, these things might, for that very reason, have become suspect in my eyes. I do not even dream of asserting that I am in this respect any better than you are. But it never came to to the test. Through my intervention Judaism became abhorrent to you, Jewish writings unreadable; they "nauseated" you.– This may have meant you insisted that only that Judaism which you had shown me in my childhood was the right one, and beyond it there was nothing. Yet that you should insist on it was really hardly thinkable. But then the "nausea")apart from the fact that it was directed primarily not against Judaism but against me personally) could only mean that unconsciously you did acknowledge the weakness of your Judaism and of my Jewish upbringing, did not wish to be reminded of it in any way, and reacted to any reminder with frank hatred. Incidentally, your negative high esteem of my new Judaism was much exaggerated; first of all, it bore your curse within it, and secondly, in its development the fundamental relationship to one's fellow men was decisive, in my case that is to say fatal.

INNOCENCE LOST

The innocent, curious, unknowing one
emerges.
All eyes on him he cries.
A tear falls from the father's eye.
The mother yells I love you to a creature she
not yet knows.
All through the room a soft glow shows.

Hunger, war, famine, bombs, hate, killing.
The innocent will face unwilling.

Not knowing it to be the happiest, purest day of
his life he cries.
Perhaps he knows of the cruelty that exists.

Make him a slave! Put him through hell! For
killing his brother, lock him in a cell! Push the
button! He's not our kind, don't touch him, The
crazed murderer runs free!

The innocent one cries.

Taking his first breath from air that murderers
breathe.
Is it fair?

Sharing the day of his birth with the day of the
innocent's death.

Coming into the world unknowing.
He is virginal.

"I want to go back"

by:Elizabeth Ahdoot, UCLA Senior

of hysterical laughter, admittedly under the influence of the growing children. (Why did you have to give way to that influence? Because you had brought it about.) This was the religious material that was handed on to me, to which may be added at most the outstretched hand pointing to "the sons of the millionaire Fuchs," who attended the synagogue with their father on the high holy days. How one could do anything better with that material than get rid of it fast was possible, I could not understand; precisely the getting rid of it seemed to me to be the devoutest action.

Still later, I did see it again differently and realized why it was possible for you to think that in this respect too I was malevolently betraying you. You really had brought some traces of Judaism with you from the ghetto-like village community; it was not much and it dwindled a little more in the city and during your military service; but still, the impressions and memories of tour youth did just about' suffice for some sort of Jewish life, especially since you did not need much help of that kind, but came of robust stock and could personally scarcely be shaken by religious scruples unless they were strongly mixed with social scruples.

At bottom the faith that ruled your life consisted in your believing in the unconditional rightness of the opinions of a certain class of Jewish society, and hence actually, since these opinions were part and parcel of your own nature, in believing in yourself. Even in this there was still Judaism enough, but it was too little to be handed on to the child; it all dribbled away while you were passing it on. In part, it was youthful memories that could not be passed on to others; in part, it was your dreaded personality. It was also impossible to make a child, overacutely observant from sheer nervousness, understand that the few flimsy gestures you performed in the name of Judaism, and with an indifference in keeping with their flimsiness, could have any higher meaning. For you they had meaning as little souvenirs of earlier times, and that was why you wanted to pass them on to me, but since they no longer had any intrinsic value even for you, you could do this only through persuasion or threat; on the one hand, this could not be successful, and on the other, it had to make you very angry with me on account of my apparent obstinacy, since you did not recognize the weakness of your position in this.

The whole thing is, of course, no isolated phenomenon. It was much the same with a large section of this transitional generation of Jews, which had migrated from the still comparatively devout countryside to the cities. It happened automatically; only, it added to our relationship, which certainly did not lack in acrimony, one more, sufficiently painful source for it. Although you ought to believe, as I do, in your guiltlessness in this matter too, you ought to explain this guiltlessness by your nature and by the conditions of the times, not merely by external circumstances; that is, not by saying, for instance, that you had too much work and too many other worries to be able to bother with such things as well. In this manner you tend to twist your undoubted guiltlessness into an unjust reproach to others. That can be very easily refuted everywhere and here too. It was not a matter of any sort of instruction you ought to have given your children, but of an exemplary life. Had your Judaism been stronger, your example would have been more compelling too; this goes without saying and is, again, by no means a reproach, but only a refutation of your reproaches. You have recently been reading Franklin's memoirs of his youth. I really did purposely give you this book to read, though not, as you ironically commented, because of a little passage on vegetarianism, but because of the relationship between the author and his father, as it is there described, and of the relationship between the

KAFKA'S
LETTER TO HIS FATHER

What you read here is part of KAFKA's letter to his father. It explains why some people turn their back to Judaism.

I found as little escape from you in Judaism. Here some measure of escape would have been unthinkable in principle, moreover, it would have been thinkable that we might both have found each other in Judaism or that we even might have begun from there in harmony. But what sort of Judaism was it that I got from you? In the course of the years, I have taken roughly three different attitudes to it.

As a child I reproached myself, in accord with you, for not going to the synagogue often enough, for not fasting, and so on. I thought that in this way I was doing a wrong not to myself but to you, and I was penetrated by a sense of guilt, which was, of course, always ready to hand.

Later, as a young man, I could not understand how, with the insignificant scrap of Judaism you yourself possessed, you could reproach me for not making an effort (for the sake of piety at least, as you put it) to cling to a similar, insignificant scrap. It was indeed, so far as I could see, a mere nothing, a joke–not even a joke. Four days a year you went to the synagogue, where you were, to say the least, closer to the indifferent than to those who took it seriously, patiently went through the prayers as a formality, sometimes amazed me by being able to show me in the prayer book the passage that was being said at the moment, and for the rest, so long as I was present in the synagogue (and this was the main thing) I was allowed to hang about wherever I liked. And so I yawned and dozed through the many hours (I don't think I was ever again so bored, except later at dancing lessons) and did my best to enjoy the few little bits of variety there were, as for instance when the Ark of the Covenant was opened, which always reminded me of the shooting galleries where a cupboard door would open in the same way whenever one hit a bull's eye; except that there something interesting always came out and here it was always just the same old dolls without heads. Incidentally, it was also very frightening for me there, not only, as goes without saying, because of all the people one came into close contact with, but also because you once mentioned in passing that I too might be called to the Torah.

That was something I dreaded for years. But otherwise I was not fundamentally disturbed in my boredom, unless it was by the bar mitzvah, but that demanded no more than some ridiculous memorizing , in other words, it led to nothing but some ridiculous passing of an examination; and, so far as you were concerned, by little, not very significant incidents, as when you stayed on in the synagogue for the prayers for the dead, and I was sent away, which for a long time –obviously because of the being-sent-away and the lack of any deeper interest–aroused in me the more or less unconscious feeling that something indecent was about to take place.–That's how it was in the synagogue; at home it was, if possible, even poorer, being confined to the first Seder, which more and more developed into a farce, with fits

"all who go hungry." Elijah personifies freedom and hope.

3. Elijah ever jealous for the Lord accused the Children of Israel of foresaken His covenant. By choosing to do Passover (and the other rites of Judaism) properly, we Jews show that we've been wrongly accused (I Kings 19:14). We invite Elijah into our homes to witness that we do the commandments so that we may understand the Commander (**Na'*aseh* *VeNishma***, Exodus 24:7). We choose life and not death.

4. Passover week is a week of fatal memories caused by vicious anti-Jewish violence: Blood libels, Easter pogroms, Crusades, Inquisition, Warsaw Ghetto. We remember our heroes and martyrs of the crescent, straight cross, and crooked cross. We open the door to Elijah and recite the "Pour Out Thy Wrath" paragraph. This is not poor theology, as some have maintained, nor is it an expression of vindictiveness toward the non-Jew. Rather, "Elijah's paragraph, "is to be interpreted as invoking the Judge of all the Earth to deal justly with the nations of the world as He **continuously** does with Israel, so that the complete messianic fulfillment of the future, a brotherhood of man inspired by the Torah way, can be realized swiftly in our days.

5. As these words are being written, major attacks and anti-semetism against the Jews are salient product of rising nationalism in eastern and central Europe; Arab Moslem terrorism in East Jerusalem and in Judea-Samaria are conducted on a daily basis; and State Department officials echo United Nations charges that for the most part Israeli policy on the West Bank is "oppressive" and a major reason for a "justified" Palestinian uprising. In light of these charges, it behooves the Seder guests to relate the Naboth incident about the Passover Guest.

Naboth, a hard-working vintner, owned a fine orchard ("the inheritance of my fathers") next to the royal lands, which King Ahab and Queen Jezebel coveted (I Kings 21). The royal couple falsely accused him of treason. He was convicted on perjured evidence and executed. The land of the rightful owner was then confiscated by the authority of the state. But an angry Elijah confronts the king and charges: Harasahta vegam yarashta/ "Has thou murdered and taken possession"?

In a place where state-sponsored criminality and murder occurred, a man of courage and conviction spoke out.

So may we learn from the legacy of Elijah. Speak out against racism, extremism, hatred, and indifference. Take care of the distraught, disturbed and disabled. Spit at the multi-task face of evil. Stand up for Jewish responsibility and rights everywhere.

Think justice, seek justice, do justice. We must not let racial pride (domestic and foreign) and rising ethnic awareness induce injustice, by seeking self-fulfillment at the expense of (other) ethnic minorities. Hence, Judaism was able to enunciate thousands of years ago the lofty ideal, "Nation shall not lift up sword against nation, neither shall they learn war no more" (Isaiah 2:4; Micah 4:3) because this teaching is no more than the logical consequence of absolute justice. This is the foundation of Judaism and the gist of the Passover Guest.
Elijah ha-Navi — he typifies our sense of freedom and a hope for a better tomorrow — welcome him into our hearth and hearts his Passover.

The historical value of these miracles will be definitely assessed in accordance with one's presuppositions about the miraculous. Yet, Elijah emerges as the determination of the old order in Israel, loyal to its God and the traditions that it had received, not of given in to compromise, assimilation, and state absolutism. Here, above all, the Elijah tradition is in full harmony with that of the later "rational" and writing prophets of Israel.

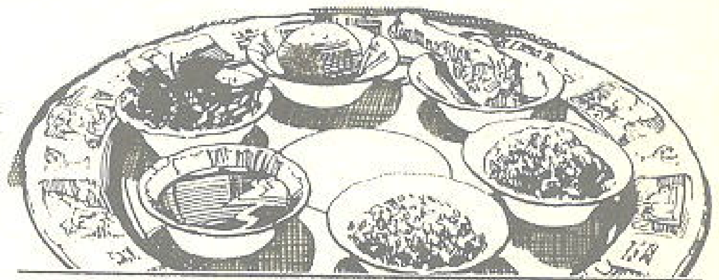
Having said this, however, the Elijah character is sketched in larger than human terms. For example, at Mt. Horeb, Elijah relived some of the cosmic experiences which had attended the original theophany of Moses about four centuries earlier (Exodus 3:1 ff.). To the mosaic Torah was added the still small voice that followed the storm, earthquake and fire (I Kings 19:9-14). Thus the historic process of the revelation of God for matters of conduct was carried from fixed laws applicable to a simple agrarian state into the more complex forms of society through the direct revelation which the individual could receive from God.

Elijah's special role in Jewish law and lore is guaranteed by his Moses-like theophany at Horeb. And his later assumption into heaven (II Kings 32: 1,11) equally secures his place in Jewish legend.

Talmudic tradition continues the full-blown image of Elijah portrayed in the Book of Kings and further embelishes his role as wonder worker, faith healer, and spokesman of God. Some of the tales are stories of daring-do; some are humble, and homely tales. Other tales speak of Elijah as the saint of those in need and the nation's savior. It is he who visits at every circumcision, as he will at the end of days, announce the Messiah.

The medieval Kabbalists of Eretz Israel, following rabbinic lore, believed that the Sabbath was a foretaste of the world to come. Each Saturday night when the Sabbath was turning again into secular time, they sought to summon Elijah that he might save them from the bitterness of daily life. Their song, **Elijah the Prophet**, like the Come, **My Beloved** sung at the inauguration of the Sabbath, became a main stay in the liturgical folk songs of shabbat.

Elijah left no written record. His story represents popular oral tradition about him passed on for few decades before being composed by a member of the prophetic school founded by him and Elisha (I Kings 19: 19; II Kings 2: 15). There is no biblical tradition connecting him to Passover. Yet on Seder night we prepare a place for Elijah and pour a fifth cup — the cup of Elijah — in his honor. But what is the connection between this prophet of unconventional appearance and dress (II Kings 1:8), rugged constitution (I Kings 19:8) and cave-dwelling habits (I Kings 17:3; 19:9), and the warmth of a sit down, home-oriented Seder meal and ritual?



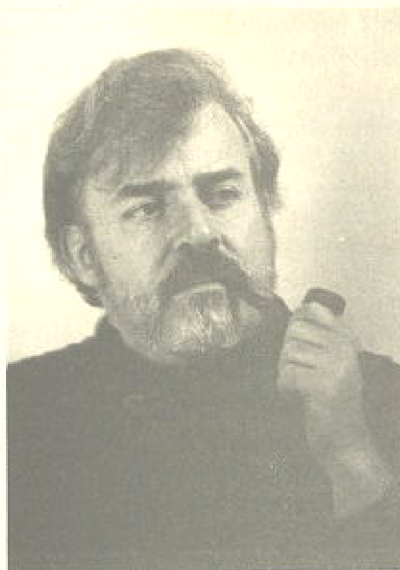
Let me suggest five ordinary reasons for Elijah's mystical presence at the Passover meal:

1. Elijah is the patron saint of home and family (the Seder embraces both), and the harbinger of peace and good will; and he is so acknowledged in the longer Grace After the Meal.

2. Passover celebrates freedom from "the bread of affiction' and consecrates hope for

The Passover Guest

By Zev Garber



In the ninth pre-Christian century there walked in Israel an upright, fearless, uncompromising figure, zealous in the pursuit of righteousness and in the service of God. Scriptures identifies him as Elijah the Tishbite (I Kings 17:1) and Tradition calls him, Elijah Ha-Navi, Elijah the prophet.

On the Great Sabbath before Passover, Jews the world over read this passage from the Book of Malachi:

> Behold I will send you
> Elijah the prophet
> Before the coming
> of the great and terrible day of the Lord
> And he shall turn the heart of the
> fathers to the children
> And the heart of the children to
> their fathers ... (Malachi 3: 23-24)

But who is this man, whom Tradition has acclaimed as the singular harbinger of the Messiah?

The original traditions concerning Elijah are found in I Kings 17 to II Kings 2, interspersed with the story of his disciple, Elisha. The Elijah narrative is full of miraculous elements and this, coupled with signs of later editing, makes it difficult to be confident about the historical role of Elijah. Scholars, however, do not doubt that he was part of the ninth century prophet activity which was constantly hostile to the kings of the northern kingdom of Israel, particularly when the latter attempted to set up dynastic succession or became involved in the religious idolatrous practices of the surrounding countries.

Periodic famines, brought in part by the sins of Israel (I Kings 17:1; 18;18), play a central role in the Elijah narrative. The food shortage of this period is indicated by Elijah being fed by the ravens (I Kings 17: 2-7); by the scanty oil and meat supply of the Zarepath widow (I Kings 17: 8-16); and by King Ahab and his court official Obadiah looking for pasture land to keep horses and mules alive. Also, the dramatic context between Elijah and the prophets of Baal on Mt. Carmel to determine the true God (I Kings 18: 20-40), ended much theological uncertainty among the people (I kings 18: 24, 39) and the conclusion of the drought (I Kings 18:41-45).

This checking of the Phoenician Baal worship in Israel was a blow to immortality, projected the priority of God over all the other Gods, and was an important step to strengthening monotheism in Israel.

Around the drought sequence have been woven a number of miraculous stories — the meal and oil which never diminished, the raising of the widow's son, the calling of fire from heaven, and the crossing of the Jordan dry-shod.

INQUISITION I

Well-known Mexican novelist Homero Aridijs has written a novel on the Spanish Inquisition.

The novel centers on Jewish characters persecuted by the Inquisition as heretics, i.e., those who converted to Catholicism but secretly remained true to their Jewish origin.

INQUISITION II

The National Autonomous University of Mexico and the Mexico-Israel Cultural Institute have sponsored the unveiling of a plaque in the building of the Faculty of Medicine, once the seat of the Inquisition.

The plaque memorializes "those who were condemned by the Inquisition and lost their lives in defense of their faith and their ideals."

NAZI LEGACY

HAUNTING SYMPHONY

Polish composer Henryk Gorecki, the surprise toast of British classical music lovers, was awarded a gold disc for sales of a chart-topping symphony inspired by life in a Nazi concentration camp.

Gorecki's Symphony No. 3 has been at the top of the British classical music charts for six weeks, chalking up sales of 100,000 and earning the reclusive Pole a place in the record books as the first living composer to reach number one. The haunting symphony, inspired by a poem written by a Nazi concentration camp victim, is also number six on the pop music charts.

HITLER SHRINE?

Berlin's culture minister has warned that plans to put a preservation order on Adolf Hitler's former bunker would turn it into a neo-Nazi shrine. Berlin's Archeology Office had announced plans to turn the subterranean complex, where Hitler and his wife Eva Braun committed suicide in 1945, into a museum.

GRAVE SEARCH

Using an F-16 fighter jet fitted with infrared imaging equipment, a Royal Dutch Air Force reconnaissance team is searching the Appelbergen Nature Preserve for the grave of 16 people murdered by the Nazis 50 years ago.

In May 1943, German firing squads killed 35 Dutch civilians from villages in northern Holland in reprisal for wildcat strikes. Nineteen bodies were recovered in the area and relatives of the other 16 victims have pressured town officials to order a new search.

"TREE"TMENT

Authorities in Amsterdam are spending $200,000 to replace the oil-contaminated soil around a chestnut tree which gave Anne Frank her only glimpse of nature while she hid from the Nazis during the Holocaust.

The tree is mentioned in the famous diary of the young Jewish girl who spent three years hiding in an attic before being betrayed and handed over to the Germans.

RELIEF

According to a secret report by a British embassy official in Bonn, Germany, a mood of relief among Germans followed the execution of Nazi war criminal Adolf Eichmann by Israel in 1962.

Since what was then the Federal Republic of Germany had no death penalty, the official wrote, there was "relief that the Israelis took matters into their hands."

AROUND & ABOUT

WATERS OF EDEN

A $2 million contract has been signed between the U.S. Army and Israel's Eden mineral water company to send thousands of bottles of drinking water to the forces in war-torn Somalia.

The Army is reportedly also exploring the possibility of buying food from Israel to supply its soldiers serving at Red Sea bases.

HELP WANTED

Israel has been asked to provide the United Nations with experts to help direct and observe democratic elections around the world.

The request was conveyed by U.N. Secretary General Boutros Boutros Ghali to Israeli Ambassador Gad Ya'acobi.

CHASHM ANDAAZ
Published by:
International Judea Foundation
(Non-Profit Organization)
An affiliated Organization of
Jewish Federation Council
of Greater Los Angeles
P.O.Box 3074
Beverly Hills, CA 90212
Tel. (818) 503-1270
Fax (818) 503-9707
Editor
Dariush Fakheri
Associate Editors
Asher Aramnia
George Haroonian
Shahram Siman
Hebrew Section Editor
David Fakheri
Articles published are not necessarily the views of International Judea Foundations. CHASHM ANDAAZ does not endorse the goods and services advertised in its pages, and makes no representation as to the *kashrut* of food products and services.

■ SMALL RISE

Israel's December, 1992 consumer price index (CPI) rose 1.1%.

The total rise in the 1992 index stands at 9.4%, making it the first time in 23 years that the country's annual CPI was less than 10%

■ INDIRECT ROUTE

An Israeli travel agency, Amiel Tours, is arranging visits to Jordan and Syria for foreign groups whose tour of the Middle East begins in Israel.

The tours are not open to Israelis.

■ BI-LINGUAL EDUCATION

To allow new Russian immigrants to Israel the time to learn Hebrew gradually, Ben Gurion University in Beersheva is offering courses taught in Russian for its first-year engineering students.

If the program proves successful, a similar plan will be organized for Spanish-speaking immigrants.

■ AWARD

The Association for Computing Machinery has awarded the 1992 Outstanding Educator Award to David Harel, head of the Department of Applied Mathematics and Computer Science at Israel's Weizmann Institute of Science.

Among his other achievements, Harel is the author of *Alogorithmics, The Spirit of Computing*, an exposition for the lay reader of the fundamental concepts of computer science.

■ MOVING STUDY

A three-year project is being conducted by researchers at Ben Gurion University to study the results of the change to a sedentary life by a nomad population, particularly involving the use of drugs and alcohol.

The study is focusing on Negev Bedouins in Rahat, the largest city created by former nomads, and on the members of the Masai tribe in Kenya.

EUROPE

■ COMIC CAMPAIGN

The German state with the worst record in the country for right-wing violence has launched a comic-book character called Leo, who is intended to lure youths away from neo-Nazisim.

The 26-page comic book is being distributed in schools in the eastern state of Mecklenburg-Vorpommern.

■ SABBATH SONG

The Provence-Alpes-Côte d'Azur Regional Choir of France has made a new recording of the "Sabbath Morning Service" by the late French Jewish composer, Darius Milhaud, in celebration of the centenary of his birth.

Milhaud was a descendant of an old Jewish family that claimed to have been among the first settlers in southern France after the fall of Jerusalem to the Roman Empire.

■ BAD GUIDE

The British "Rough Guide" travel series, which was awarded the prestigious Thomas Cook travel guide prize for 1992, had been attacked by the Union of Jewish Students and by other groups for including political and historical inaccuracies in the volume on Israel.

One passage in the book suggests a visit to the occupied territories would be a mark of "solidarity which may at least temporarily have an effect in curbing the brutality of the Israeli military."

■ LOOKING BACKWARD

The German towns of Hochberg and Erlangen have recently published photo journals of their respective Jewish cemeteries.

The Hochberg cemetery contains the remains of prominent 18th and 19th century southern German Jewish personalities. The book published by the Erlangen Jewish community describes Jewish laws and customs dealing with illness, death, and mourning, and devotes a special chapter to the town's victims of Nazi persecution.

■ WALLENBERG

The European Parliament has passed a resolution demanding that Russia release all KGB files on Raoul Wallenberg, the Swedish diplomat who saved thousands of Hungarian Jews from the Nazis during World War II and then vanished after being arrested by Soviet troops in 1945.

The resolution said that there is no conclusive evidence that Mr. Wallenberg is dead, pointing out that other foreign prisoners had been discovered alive after being held in Soviet jails for between 30 and 51 years.

LATIN AMERICA

■ LUTHERAN APPEAL

The Evangelical Lutheran Church of Brazil, at a meeting in Porto Alegre, Rio Grande do Sul, has condemned the right-wing extremism that is on the increase in Germany and other European countries as a well as in Brazil.

The Church appealed to Christians to resist anti-Semitism as much as any other evil.

DATELINE WORLD JEWRY

FOCUS: INTOLERANCE & HATE

HATE MUSIC

More than 50 known skinhead rock bands preaching violence and hatred against foreigners have sprung up in Germany, and the number is growing, according to a study by Chancellor Helmut Kohl's Christian Democratic party.

Although material which propagates Nazism or glorifies violence is illegal, bands with names such as "Disruptive Force," "People's Fury" and "Storm Troops" have been blamed for helping fuel more than a year of right-wing violence.

JEW BASHING

One of Japan's tabloid weeklies, *Shukan Gendai* (Contemporary Weekly), has carried a cover story on "President Clinton's Jewish Strategy toward Japan."

The article accused Jews of pulling "the strings in the Clinton Administration" in order to "disguise America's troubles by attacking Japan."

POLISH PERCEPTION

More than half of Poland's non-Jews believe that Jews control most of the world's finances and exert too great an influence on world events, according to a recent poll. Thirty-five percent of those questioned said there is too much Jewish influence in Polish politics.

There are some 5,000 Jews in Poland as compared to a pre-World War II Jewish population of over 3 million.

PRIEST PROBED

German authorities are investigating reported remarks made by Dominican priest Basilius Streithofen accusing Jews and Poles of exploiting German taxpayers.

Streithofen has made controversial comments in the past. Several years ago he accused the leader of Germany's Jewish community of trying to find anti-Semitism everywhere.

NORTH AMERICA

CHRISTIANS ONLY

A Christian-only unit of a Texas jail is drawing inmate complaints and has prompted the county's top officials to request a legal opinion on whether the so-called "pod" violates the First Amendment.

The 48-bed unit of the Tarrant County Jail allows inmates access to Christian television programs, literature and religious teaching, and other special privileges not available for non-Christians.

BOYCOTT BAN

The city of Los Angeles has authorized a bill to bar the county from having dealings with foreign companies who cooperate with the Arab boycott of Israel.

It is already illegal for American companies to cooperate with the boycott.

JUDICIAL MISCONDUCT

The governor of Massachusetts took action to remove a probate court judge from the bench permanently after the judge was suspended for making anti-Semitic remarks.

Judge B. Joseph Fitzsimmons was suspended without pay for six months and fined $60,000 by the State Commission on Judicial Conduct in January.

According to an official report, Fitzsimmons once said, "It's time to go warm up the ovens," when he heard a Jewish attorney was waiting in his courtroom. He also called a Jewish attorney a "kike" in the presence of courthouse staff.

ISRAEL

WATERLOGGED

This winter's heavy rainfall in Israel, coupled with last winter's above-average precipitation, is expected to result in a billion cubic meters of water being diverted from reservoir supplies to avoid flooding.

The country's Water Commission has increased its 1993 water allotment for agriculture to 1.42 billion cubic meters, as compared with 1.35 billion in 1992.

NEW LINKS

Vietnam and Israel have signed a trade agreement whereby Vietnam will supply Israel with rice, coffee, and rubber, while Israel will provide Vietnam with agricultural compounds.

The agreement, reached during the first visit to Israel by an official Vietnamese group, is seen as an effort to encourage the U.S. to lift its sanctions against Vietnam.

Glatt Kosher

گلت کاشر

Yaffa Restaurant

رستوران کاشر یافا

با غذا های خوشمزه‌ی ایرانی

در مکانی شایسته‌ی طبع والای ایرانی

370 N. Fairfax, Los Angeles

213•936•7777

ناهار مخصوص از ساعت ۱۲ تا ۳ بعد از ظهر ۵.۹۵ دلار

رستوران زیبای یافا، محل دیدار جوانان یهودی

شنبه شب ها، بهترین مکان برای پارتی های خصوصی شما

در رستوران یافا، از میهمانان خود، شاهانه پذیرایی کنید

Hours:
Sunday - Thursday 12 p.m. - 11 p.m.
Friday 12 p.m. - 3 p.m.
Saturday Sundown -12

YAFA CATERING SERVICES
213•656•9232

کیترینگ یافا در خدمت میهمانی های شما



International Judea Foundation
P.O.Box 3074 • Beverly Hills, CA 90212

NON-PROFIT ORG.
U.S. POSTAGE
PAID
Permit No. 1562
Van Nuys, CA